

مبارزات امامان معصوم با طاغوت ها



محمد تقی صرفی پور



مقدمه

سپاس بیکران خداوند حکیم و صلوات فراوان بر سرور انبیاء حضرت محمد مصطفی و اهل بیت طاهرینش

طبیعت بشر این است که برای حفظ جان و مال خود بلکه برای استفاده از جلوه های فریبنده دنیا طرف قدرت ها برود و جذب آنها بشود. در طول تاریخ ما این را دیده ایم که یاوران طاغوت ها زیاد بوده اند و طرفداران حق و حقیقت کم بوده اند. بویژه نخبگانی بوده اند که بطرف طاغوت ها رفتند و یاور آنان گشتند تا اینکه خود از این راه به نان و نوایی برسند و زندگی در ظاهر خوبی داشته باشند.

اما امامان معصوم که در زمان طاغوت ها زندگی می کردند هرگز طرف طاغوت ها نرفتند و هرگز آنها را تایید ننمودند و شیعیان را از کمک به آنها نهی می نمودند و تا آنجا که امکان داشت با طاغوت ها مبارزه می کردند

خداوند در آیه ۳۶ سوره نحل می فرماید: **وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا**

الطَّاغُوتَ - و به راستی، ما در میان هر امتی، پیامبری را برانگیختیم [تا به مردم بگوید] که: «خدا را
»پیرستید و از طاغوت دوری کنید

امام حسن مجتبی علیه السلام تا آنجا که امکان داشت با طاغوت ان زمان معاویه جنگ کرد و هنگامی که مجبور به صلح شد باز هیچگاه او را تایید نکرد و یارش نمود و شیعیان را از کمک به معاویه بر حذر می داشت.

امام حسین علیه السلام نیز چون برادرش هیچگاه به طرف معاویه نرفت و او را تایید نمود و بعد از به هلاکت رسیدن معاویه، بر علیه یزید فاسد قیام کرد و با یزیدیان جنگید تا به شهادت رسید.

امام سجاد تا امام عسکری علیهم السلام هم این چنین بودند.

امام باقر (ع) می فرماید: خدای تبارک و تعالی فرموده است: **لَأَعَذِّبَنَّ كُلَّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ دَانَتْ بِوَلَايَةِ كُلِّ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ وَإِنْ كَانَتْ الرِّعِيَّةُ فِي أَعْمَالِهَا بَرَّةً تَقِيَّةً وَلاَ عَفْوَ عَنْ كُلِّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ دَانَتْ بِوَلَايَةِ كُلِّ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ وَإِنْ كَانَتْ الرِّعِيَّةُ فِي أَنْفُسِهَا ظَالِمَةً مُسِيئَةً** — به تحقیق

عذاب می کنم هر رعیتی را که در اسلام با پیروی پیشوای ستمگری که از جانب خدا نیست، دینداری کند، اگرچه آن رعیت نسبت به اعمال خود نیکوکار و پرهیزکار باشد، و به تحقیق عفو می کنم از هر رعیتی که در اسلام با پیروی از پیشوای عادل از جانب خدا دینداری کند، اگرچه آن رعیت نسبت به (خود، ستم گرد کردار باشد. (اصول کافی، ج ۱ ص ۳۷۶)

در این کتاب به جلوه هایی از مخالفت امامان معصوم با دستگاه های ظلم بنی امیه و بنی عباس اشاره می شود.

تابستان 1402. کرمانشاه

مبارزات امام حسن مجتبی علیه السلام با طاغوت زمان معاویه بن ابی سفیان

از نامه هایی که بین امام حسن مجتبی علیه السلام با معاویه رد و بدل شده یا سخنرانی هایی که امام حسن مجتبی علیه السلام کردند متوجه می شویم که هیچوقت امام حسن مجتبی علیه السلام تن به سازش ندادند و تا آخر عمر مبارکشام به مبارزه نرم با معاویه مشغول بودند.

نامه هایی که میان امام حسن (ع) و معاویه نوشته شده، زیاد نیست و جمعا -طبق آنچه ابو الفرج و دیگران نوشته اند- از پنج نامه بیشتر نیست. معاویه حاضر به واگذاری خلافت به امام (ع) نبود و پس از شهادت امیر مؤمنان (ع) بی پروا تر شده بود. او در یکی از این نامه ها چنین نوشته است

نامه معاویه به امام حسن (ع)

این نامه ای است از امیر المؤمنین معاویه به فلانی و هر که از مسلمانان که فرمانبردار اویند، درود بر « شما. سپاس می کنم خدای بی همتا را، و همانا حمد برای خدایی سزااست که دشمن شما و کشندگان خلیفه شما (عثمان) را کفایت فرمود، و همان خداوند به لطف و عنایت خاص خویش مردی از بندگان خود را برای علی بن ابیطالب برانگیخت تا او را غافلگیر کرده و کشت و یاران او را پراکنده و متفرق کرد، و از طرف بزرگان آنها و رؤسای ایشان نامه هایی به نزد من آمده که درخواست امان برای خود و قبیله شان نموده اند، و از این رو به محض رسیدن نامه من با لشکر خود و آنچه آماده کارزار کرده اید به سوی من کوچ کنید که بحمد الله، انتقام خون خویش را گرفته و به آرزوی [خویشتن رسیدید، و خداوند ستم پیشگان و ستیزه جویان را هلاک ساخت.]]¹

پاسخ امام حسن (ع) به معاویه

امام چند نامه برای اتمام حجت به معاویه نوشته است. این نامه، یکی از مشروحترین و جامعترین آن ها است

بسم الله الرحمن الرحيم

این نامه ای است از بنده خدا حسن بن علی امیر مؤمنان به سوی معاویه پسر ابی سفیان سلام بر تو، خداوندی را سپاس کنم که معبودی جز او نیست، و بعد همانا خدای تعالی محمد (ص) را برای عالمیان رحمتی قرار داده و بر مؤمنین متی نهاده، و او را به سوی همگی مردم فرستاد «لینذر من کان حیا و یحق القول علی الکافرین» (تا بترساند آن کس را که زنده است و فرو گیرد سختی و عذاب کافران را)، او نیز رسالتهای خداوند را ابلاغ فرمود و به امر پروردگار قیام نموده تا گاهی که خداوند جانش بر گرفت در حالی که هیچ گونه تقصیر و سستی در انجام کار و ماموریت الهی نکرده بود، و تا اینکه خداوند به وسیله او حق را آشکار کرد، و شرک و بت پرستی را از میان برد، و مؤمنان را به وسیله او یاری فرمود، و عرب را به سبب آن حضرت عزیز کرد، و بویژه قریش را شرافتی مخصوص «بخشید که فرمود: «وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ؛ آن، یادآوری است برای تو و قومت - زخرف، 44

و چون آن جناب (ص) از دنیا رفت، عرب درباره زمامداری اختلاف کردند، قریش گفتند: ما فامیل و خانواده و دوستان اویم و دیگران را جایز نیست که درباره سلطنت و زمامداری و حقی که حضرت محمد (ص) در میان مردم داشت با ما به نزاع و ستیزه برخیزند، عرب که این سخن را از قریش شنیدند

دیدند که سخن قریش صحیح است، و در مقابل سائرین که با آنان به نزاع برخاسته اند حق به جانب ایشان است و از همین رو به فرمان آنان گوش داده و در برابرشان تسلیم شدند، پس از اینکه کار بدین صورت خاتمه یافت ما نیز همان سخن را به قریش گفتیم که قریش به سائر اعراب گفته بودند، یعنی به همان دلیل که قریش خود را سزاوارتر به جانشینی و زمامداری پس از رسول خدا (ص) می دانستند، ما نیز به همان دلیل خود را از سائر قریش بدین منصب سزاوارتر می دانستیم، زیرا ما از همه کس به آن حضرت نزدیکتر بودیم.

ولی قریش چنانکه مردم با آنها از روی انصاف رفتار کرده بودند، اینان با ما به انصاف رفتار نکردند، با اینکه قریش به وسیله همین انصاف مردم بود که به حیازت این مقام نایل آمدند، ولی هنگامی که ما خاندان رسول خدا (ص) و نزدیکانش با آن احتجاج کردیم و از ایشان خواستیم انصاف دهند، ما را از نزد خویش رانده و به طور دسته جمعی برای ظلم و سرکوبی ما اقدام نموده و دشمنی خود را با ما اظهار کردند، بازگشت همه به سوی خداست، و در پیشگاه با عظمتش دادخواهی خواهیم نمود، و او بزرگوار و نیکو یآوری خواهد بود.

و ما براستی در شگفتیم از کسانی که در ربودن حق ما بر ما یورش بردند، و خلافت پیامبر را که به طور مسلم حق ماست از چنگ ما ربودند و اگر چه در اسلام دارای فضیلت و سابقه نیز می باشند، و ما به خاطر اینکه دیدیم اگر در گرفتن حق خویش به منازعه با ایشان اقدام کنیم ممکن است منافقان و سایر احزاب مخالف دین وسیله ای برای خرابکاری و رخنه در دین به دست آورند و نیتهای فاسد خویش را عملی سازند، دم فرو بسته، سکوت اختیار کردیم.

ولی امروز -ای معاویه- برآستی جای شگفت است که تو به کاری دست زده ای که به هیچ وجه شایستگی آن را نداری، زیرا نه به فضیلتی در دین معروفی و نه در اسلام دارای اثری پسندیده می باشی. تو فرزند دسته ای از احزاب هستی که در جنگ احزاب به جنگ رسول خدا (ص) آمدند و پسر دشمن ترین قریش نسبت به پیغمبر خدا (ص) می باشی، ولی بدان که خداوند تو را ناامید خواهد گردانید و بزودی به سوی او بازگشت خواهی کرد و آنگاه خواهی دانست که عاقبت و فرجام نیکوی آن سرای از آن کیست. به خدا سوگند بزودی پروردگار خویش را دیدار خواهی کرد و تو را به کردار زشت کیفر خواهد داد و خداوند هیچ گاه نسبت به بندگان، ستمکار نخواهد بود.

همانا پدرم علی -«رضوان الله علیه» که در روز رحلت و نیز روزی که به پیروی آیین اسلام مفتخر گردید، و روزی که در قیامت برانگیخته شود در همه حال رحمت خدا بر او باد- همین که از دنیا رفت، مسلمانان امر خلافت را پس از او به من واگذار کردند و من از خداوند می خواهم که در این دنیای ناپایدار چیزی که موجب نقصان نعمتهای آخرتش گردد، به ما ندهد و بدانچه بر ما عنایت کرده چیزی نیفزاید و اینکه من اقدام به نامه نگاری برای تو کردم چیزی مرا وادار نکرد جز همین که میان خود و خدای سبحان در باره تو عذری داشته باشم و این را بدان که اگر دست از مخالفت با من برداری، بهره و نصیب بزرگی خواهی داشت و مصلحت مسلمانان نیز مراعات شده و از این رو من به تو پیشنهاد می کنم که بیش از این در ماندن و توقف در باطل خویش اصرار موری و دست باز داری و مانند سایر مردم که با من بیعت کرده اند، تو نیز بیعت کنی زیرا تو خود می دانی که من در پیشگاه خدا و هر مرد دانا و نیکوکاری به امر خلافت شایسته تر از تو می باشم. از خدا بترس و ستمکاری مکن و خون مسلمانان را بدین وسیله حفظ نما، چون به خدا سوگند برای تو در روز ملاقات پروردگارت سودی بیش از این خون ها که ریخته ای نخواهد داشت.

پس راه مسالمت پیش گیر و سر تسلیم فرود آر و درباره خلافت با کسی که شایستگی آن را دارد و از تو سزاوارتر است، ستیزه مجوی تا بدین وسیله خداوند آتش جنگ و اختلاف را فرو نشاند و تیرگی برداشته و وحدت کلمه پیدا شود و میان مردمان اصلاح و سازش پدید آید و اگر در خودسری و گمراهی خود پافشاری داری و سر سازش نداری، ناچار با مسلمانان و لشکر بسیار به سوی تو کوچ خواهم کرد و با تو مخاصمه و پیکار نمایم تا خداوند میان ما حکم فرماید و او بهترین داوران [است] 2

نامه ای دیگر از معاویه

تو خود می دانی که من بیش از تو حکومت کرده و تجربه ام در کار مردم بیش از تو و ...»
سیاستمدارتر و سالمندتر از تو می باشم و از این رو، تو سزاوارتری که دعوت مرا درباره آنچه مرا بدان خوانده ای بپذیری. پس بیا و در تحت اطاعت من درآی و من در عوض، خلافت را پس از خود به تو وا می گذارم و از این گذشته هر چه از اموال که در بیت المال عراق است - به هر اندازه که باشد - به تو وا می گذارم، آنها را بردار و به هر جا که می خواهی برو و نیز خراج هر یک از استان های عراق را که می خواهی، از آن تو باشد که در مخارج و هزینه زندگی خود صرف نمایی که آن را حسابدار و کفیلتان (هر که هست) برای شما ماخوذ دارد و دیگر آنکه اجازه داده نخواهد شد که کسی بر شما حکومت کند و نیز کارها جز به فرمان شما انجام نشود و هر کاری که منظور در «... آن اطاعت خداوند باشد، طبق دلخواه شما انجام پذیرد و در آن نافرمانی نشوی

نامه دیگری از معاویه به امام (ع)

اما بعد، همانا خدای عز و جل آن خدایی است که نسبت به بندگانش آنچه بخواهد انجام می دهد لا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (تبدیل کننده برای حکم او نیست و او زود به حساب هر کس می رسد). بترس از اینکه مرگ تو به دست مردمانی پست و فرومایه باشد و مایوس باش از اینکه بتوانی بر ما خرده گیری و اگر از آنچه در سر می پرورانی (یعنی خلافت) دست بازداشته و با من بیعت کنی، من بدانچه وعده کردم -از مال و مقام- وفا خواهم کرد و آنچه شرط نموده ام، بی کم و کاست ادا خواهم نمود و من همانند کسی هستم که اَعَشَى «شاعر» گوید

وَإِنْ أَحَدٌ أَسَدَى إِلَيْكَ أَمَانَةً

فَأَوْفِ بِهَا تُدْعَى إِذَا مِتَّ وَافِيَا

وَلَا تَحْسَدِ الْمَوْلَى إِذَا كَانَ ذَا غِنَى

وَلَا تَجْفُهُ إِنْ كَانَ فِي الْمَالِ فَانِيَا

و اگر کسی به تو امانتی سپرد، آن را به اهلش بازگردان تا چون از این جهان رفتی ترا امانت دار (نامند.

بر بزرگتر از خویش که مال دار است، رشک مبر و اگر دیدی در بذل مال بی دریغ است، به او جفا
(مورز)

و پس از من خلافت از آن تو باشد زیرا تو از هر کس بدین مقام سزاوارتر باشی و السلام

پاسخی دیگر از امام حسن مجتبی (ع) به معاویه

بسم الله الرحمن الرحيم

اما بعد، نامه ات رسید و از مضمونش اطلاع حاصل شد و چون از ستمکاری و زورگویی بر تو
بیمناک بودم، آن را بدون پاسخ گذاردم و من از زورگویی تو به خدا پناه می برم. بیا و از حق پیروی
کن، زیرا تو می دانی که من اهل و سزاوار آن هستم و اگر سخن به دروغ گویم، گناه به گردن من
(است) و من هرگز دروغ نمی گویم

پی نوشت

من معاویه امیر المؤمنین الی فلان بن فلان و من قبله من المسلمین. سلام علیکم، فانی احمد الیکم «[1]
الله الذی لا اله الا هو. اما بعد، فالحمد لله الذی کفا کم مؤنه عدوکم و قتله خلیفتکم، ان بلطفه، و حسن
صنعه، اتاح لعلی بن ابی طالب رجلا من عبادہ، فاغتاله فقتله، فترک اصحابه متفرقین مختلفین، و قد
جاءتنا کتب اشرافهم و قادتهم یلتمسون الامان لانفسهم و عشائریهم، فاقبلوا الی حین یاتیکم کتابی هذا

بجهد کم و جند کم و حسن عدتکم، فقد اصبتکم بحمد الله الثار، و بلغتم الامل، و اهلك الله اهل البغی و
(العدوان). (مقاتل الطالبین، صص 59-60)

مناظره امام حسن با معاویه و یارانش::: در واپسین روزهای اقامت امام حسن (علیه السلام) در کوفه، معاویه و کارگزارانش می کوشیدند تا با ترتیب دادن گفت و گویی از پیش تعیین شده، موقعیت فرهنگی امام (علیه السلام) را در نزد مردم مخدوش کنند و به جایگاه ایشان لطمه بزنند. بر این اساس، معاویه، آن حضرت را به مجلس فریب کارانه کوفه فرا خواند و سران قبیله ها و بزرگان اقوام مختلف را نیز به این مجلس دعوت نمود و عمرو عاص، مغیره بن شعبه، ولید بن عقبه، عتبه بن ابی سفیان و عمرو بن عثمان را که نظریه سازان دستگاه او بودند، مأمور مناظره با امام (علیه السلام) کرد

معاویه با قیافه ای حق به جانب! به حاضران اشاره کرد و خطاب به امام حسن (علیه السلام)، گفت: «این جماعت آمدنت را درخواست کرده بودند و می خواهند بدانند، آیا عثمان را پدرت کشته است یا نه؟! در این زمینه، پرسش هایی دارند و منتظر پاسخ اند. تا وقتی که من در این مجلس هستم، در امانی

امام (علیه السلام) فرمودند: «سبحان الله! اگر تو به خواسته مهمانانت تن در داده ای و خواسته آنان را اجابت کرده ای، عمل زشتی مرتکب شده ای و من از ناسزا گفتن به تو [در خانه ات] شرم دارم، ولی اگر آن ها [با اصرار] بر تو پیروز شده اند و تو را به انجام آن وادار کرده اند، در این صورت از ناتوانی و بیچارگی ات شرمنده هستم. حال به کدام یک [زشتی عمل یا بیچارگی خود] اقرار می کنی؟ بدان که

اگر می‌دانستم چنین افرادی در این مجلس هستند، من هم افرادی از خاندان خودم از فرزندان عبدالمطلب، می‌آوردم تا در بحث، هم‌ردیف با آنان باشند. بدان که، از تو و این افرادت هرگز هراسی به دل راه نداده‌ام، بلکه این‌ها ایند که ترسیده‌اند؛ زیرا خداوند من یکتاست. هم او که قرآن را فرو «فرستاده و اختیاردار نیکان است»

طرح شبهه

حاضرین شبهه را این‌گونه مطرح کردند: پدرت علی (علیه‌السلام) به خاطر دنیا و فرمانروایی در قتل عثمان شرکت کرد! ادعای تو برای خلافت به دلیل ناتوانی در خردورزی است! پدرت، ابوبکر را مسموم کرد و در قتل عمر نقش داشت، شما چیزهایی را ادعا می‌کنید که شایستگی آن را ندارید! پدرت با رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) دشمن بود!!! او شمشیری برنده و زبانی گزنده داشت که زنده‌ها «...! را می‌کشت و مردگان را متهم می‌کرد»

محورهای پاسخ امام حسن مجتبی (علیه‌السلام) به این شبهات بی‌اساس

1. حمد و سپاس الهی

ابتدا امام (علیه‌السلام) به شیوه جد مکرم‌شان رسول‌الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله) با سپاس و ستایش الهی، سخن را آغاز نمودند و فرمودند: «سپاس خدایی را که هدایت اولین و آخرین شما را بر عهده ما

گذاشت و محمد (صلی الله علیه و آله) سرور ما و خاندان او را مورد رحمت و بزرگداشت خویش قرار داد. اما بعد، ای معاویه! از تو شروع می کنم. این گروه به من ناسزا نگفتند، بلکه تو گفتی؛ زیرا تو با پستی هم نشین هستی و زشتی ها در جانت ریشه دوانیده اند. با محمد (صلی الله علیه و آله) و خاندانش دشمنی می کنی. به خدا سوگند، ای معاویه! اگر من و این جماعت در مسجد پیامبر این گونه روبه رو می شدیم و مهاجران در اطراف ما بودند، جرأت چنین جسارت هایی را پیدا نمی کردید و با من این گونه رفتار نمی کردید. شما که بر ضد من اینجا گرد آمده اید، حق را نپوشانید و باطل را گواهی ندهید. شما را به خدا سوگند می دهم! آیا می دانید آن کسی را که دشنام دادید، به سوی هر دو قبله مسلمانان نماز گزارده است؟ (سبقت در اسلام) در حالی که تو ای معاویه! به هر دوی این قبله ها کافر بوده ای و «لات» و «عزی» (بت های مشهور جاهلیت) را پرستش می کرده ای. او (حضرت علی (علیه السلام)) در پیمان رضوان و فتح شرکت داشته است، ولی تو نسبت به بیعت رضوان کفر ورزیدی و در بیعت فتح نیز پیمان شکستی.

2. افتخارات امیرالمؤمنین (علیه السلام)

انشدکم بالله! هل تعلمون انما اقول حقاً انه لقیکم مع رسول الله یوم بدر و معه «
 رایة النبی (صلی الله علیه و آله) و معک یا معاویه رایة المشرکین؛ شما را به خدا سوگند می دهم، آیا
 در جنگ بدر همراه پیامبر (ﷺ) می دانید که آن چه می گویم حق است، که علی بن ابی طالب
 (صلی الله علیه و آله) با شما برخورد کرد، در حالی که پرچم پیامبر را بر دوش می کشید؟ و با تو ای
 معاویه! پرچم مشرکان بود.» امام حسن (علیه السلام) سپس ادامه دادند: علی (علیه السلام) در احد و
 خندق همراه پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود و پرچم پیامبر (صلی الله علیه و آله) را بر دوش داشت، ولی تو

(معاویه) همان کسی هستی که پرچم کفر را در جبهه کفر بر دوش می کشیدی. خداوند در هر سه جنگ، حجت خود را آشکار ساخت و دین خود را یاری کرد و گفتار پیامبرش را در مورد پیروزی گواهی کرد.

پیامبر در همه این جنگ‌ها از پدرم راضی بود، ولی از پدر تو خشمگین. علی (علیه السلام) همان کسی بود که شب در بستر پیامبر (صلی الله علیه و آله) خوابید، تا او را از چنگال مشرکان نجات دهد و درباره اش این آیه نازل شد که «و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله»؛ (بقره/207) «و از میان مردم کسی است که جان خود را برای طلب خوشنودی خدا می فروشد

شما را به خدا سوگند می دهم! آیا به یاد می آورید هنگامی که لشکر اسلام، بنی قریظه و بنی نضیر را محاصره کرد و پرچم مهاجرین را به عمر و پرچم انصار را به سعد بن معاذ داد؟ سعد مجروح شد و عمر نیز ترسید و پیامبر پرچم را گرفت و فرمود: پرچم را به کسی خواهم سپرد که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست می دارند. یورش بدون فرار می برد و تا خدا پیروزی را به دستان او مسلم نکند، باز نمی گردد.

و فردا در برابر چشمان نگران و منتظر ابوبکر، عمر و دیگر مهاجرین، پرچم را به دست علی (علیه السلام) سپرد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) چشمان پدرم را که درد می کرد، شفا داد و پرچم را به او سپرد و او نیز رفت و با پیروزی باز گشت. اما تو ای معاویه! در آن روزها که در مکه بر دشمنی با خدا و رسولش پا می فشردی، آیا با علی (علیه السلام) که عمرش را به خیرخواهی در راه خدا و یاری !! و پیروی از رسولش گذراند، برابر هستی؟

به خدا سوگند! که هنوز ایمان به دل تو راه نیافته است و از ترس جانت چیزی را زبانت می گوید که در قلبت نیست. ای مردم! شما را به خدا سوگند، به یاد ندارید که در غزوه تبوک، رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، علی (علیه السلام) را در مدینه به جای خویش گمارد تا اداره مدینه را عهده دار شود؟ در آن روزگار، منافقان علیه او بسیار گفتند تا او مدینه را خالی کند. علی (علیه السلام) نیز به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) گفت: من در هیچ غزوه ای از شما جدا نشده ام، مرا هم با خود ببرید، ولی رسول خدا فرمود: «تو جانشین و وصی من از میان اهل بیت هستی. تو برای من مانند هارون برای موسی هستی.»

پیامبر (صلی الله علیه و آله) دست پدرم را گرفت و فرمود: ای مردم! هر کس مرا ولی خود می داند، خدا را ولی خود دانسته و هر کس علی را ولی خود بداند، مرا سرپرست خود خوانده است.

3. تمسک به حدیث ثقلین

از جمله احادیثی که امام حسن (علیه السلام) بدان تمسک جستند، حدیث شریف ثقلین بود که حضرت فرمودند: آیا به یاد نمی آورید، آن چه را که پیامبر (صلی الله علیه و آله) درباره علی (علیه السلام) در حجه الوداع به شما فرمود؟ که ای مردم! من در میان شما کتاب خدا را به امانت می گذارم تا گمراه نشوید و به آن عمل کنید... و اهل بیت مرا دوست بدانید و در برابر دشمنان، آن ها را یاری کنید. قرآن و اهل بیت در میان شما می مانند تا در روز رستاخیز بر من وارد شوند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) بالای منبر بود که علی (علیه السلام) را صدا زد؛ دست او را گرفت و فرمود: «خدایا! هر که علی را دوست دارد، دوست بدار و با هر که با علی دشمنی کند، دشمن باش».

به خدا سوگندتان می‌دهم، آیا به یاد نمی‌آورید روزی را که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) فرمود: تو دورکننده بیگانگان از حوض کوثر هستی؟ شما را به خدا سوگند، آیا به یاد ندارید که علی (علیه السلام) هنگام درگذشت پیامبر (صلی الله علیه و آله) علت گریه او را جویا شد و او فرمود: «گریه‌ام به خاطر توست که عده‌ای از امت کینه تو را به دل می‌گیرند و آن‌گاه که به قدرت برسند، در پی تلافی و ستم بر می‌آیند و عقده‌گشایی می‌کنند»؟

4. تمسک به حدیث سفینه

امام (علیه السلام) سپس به حدیث سفینه تمسک نمودند و فرمودند: «اتعلمون أنَّ رسول الله حين حضرته الوفاة قال: انما مثل اهل بيتي فيكم كسفينة نوح من دخل فيها نجا و من تخلف عنها غرق؛ آیا می‌دانید که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در هنگام رحلت فرمود که اهل بیت من در میان شما مانند کشتی نوح هستند؛ هر کس در آن وارد شود، نجات می‌یابد و هر کس وارد نشود، نابود می‌گردد»؟

شما را به خدا سوگند، به یاد نمی‌آورید که اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله)، همگی در زمان زندگانی او، جانشینی علی (علیه السلام) را به او تبریک می‌گفتند...؟

علی بن ابی طالب اولین کسی بود که به زمان مرگ مردم آگاهی داشت. حقایق احکام را می دانست و جداکننده حق از باطل بود، به تأویل و تفسیر قرآن آگاهی داشت. او جزو افرادی بود که خدا او را مؤمن نامید که شمارشان به ده نفر نمی رسید

5. اشاره به سوابق شوم معاویه

امام حسن (علیه السلام) در تکمیل فرمایشات خود، به پیشینه معاویه در دوران حیات پیامبر (صلی الله علیه و آله) اشاره نمودند و سرپیچی ها و فرمان شکنی های او را یادآور شدند و فرمودند: «ای معاویه! و ای هواداران او! شما کسانی هستید که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شما را نفرین کرد. من گواهی می دهم که شما نفرین شدگان پیامبر (صلی الله علیه و آله) هستید. شما را به خدا سوگندای مردم، آیا نمی دانید پیامبر (صلی الله علیه و آله) سه بار شخصی را در پی معاویه فرستاد تا نامه ای به قبیله بنی خزیمه بنویسد؟ ولی او آن قدر اهمال کرد و مشغول خوردن شد که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به! خشم آمد و فرمود: خدا شکمش را سیر نگرداند

سوگند به خدا! دعای پیامبر درباره تو مستجاب شد و تو به این شکم پرستی و پرخوری تا قیامت دچار خواهی بود. ای معاویه! پدرت در روز جنگ احزاب (خندق) بر شتری سرخ موی سوار بود و مردم را به جنگ با مسلمانان تشویق می کرد؛ در حالی که تو آن شتر را می راندی و برادرت عتبه که اینک در مجلس حضور دارد، مهار آن شتر را گرفته بود و وقتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) این صحنه را دید، بر هر سه تان نفرین فرستاد و فرمود: خدایا! سواره، راننده و مهارگیرنده این شتر را از رحمت خود دور! فرما

6. بر شمردن نفرین های پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نسبت به پدر معاویه

ای معاویه! آیا تو فراموش کرده ای که وقتی پدرت خواست مسلمان شود، تو با اشعاری او را از این کار باز می داشتی؟ ای جماعت، شما را به خدا سوگند می دهم! آیا به یاد نمی آورید روزی را که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در هفت جا بر ابوسفیان لعنت فرستاد که هیچ کس نمی تواند آن را انکار کند؟

اول، آن روزی که در خارج مکه نزدیک طائف در حالی که پیامبر، قبیله بنی ثقیف را به اسلام فرا می خواند، پدرت پیش آمد و به پیامبر ناسزا گفت و او را دیوانه و دروغگو خواند!! حتی بر او حمله ور شد که پیامبر (صلی الله علیه و آله) او را لعنت کرد.

دوم، روزی که کاروان قریش از شام باز می گشت و پیامبر می خواست آنان را در برابر اموالی که از مسلمانان باز ستانده بودند، توقیف کند، ولی ابوسفیان از بی راهه رفت و جنگ بدر را به راه انداخت. از این رو، پیامبر او را نفرین کرد.

سوم، در جنگ احد که پیامبر بر فراز کوه بود و فریاد می‌زد: خدا سرپرست ماست، ولی شما کسی را ندارید، و ابوسفیان نعره می‌زد، «بت هبل» بلند آوازه باد! ما «عزی» (بت معروف عصر جاهلیت) را داریم و شما ندارید! در آن‌جا نیز پیامبر به همراه خدا و فرشتگان الهی و مؤمنان بر او لعنت فرستادند.

چهارم، در جنگ احزاب (که بر شتر سرخ‌موی سوار بود و مردم را به جنگ با مسلمانان برمی‌انگیخت).

پنجم، در روز صلح حدیبیه که ابوسفیان به همراه قریش راه را بر مسلمانان بست و آنان را از انجام حج بازداشت، پیامبر بر آنان لعنت فرستاد. از حضرت پرسیدند: آیا مسلمان شدن هیچ‌یک از آنان را امید نداری؟ فرمود: این نفرین بر فرزندان مؤمن آن‌ها نمی‌رسد، ولی زمامدارانشان هرگز روی رستگاری را نخواهند دید.

ششم، وقتی در جنگ حنین، ابوسفیان کافران قبیله‌های قریش و هوازن را جمع کرد و نیز عینیه، غطفان و عده‌ای از یهودیان را گرد آورد، ولی خدا شرّ آن‌ها را بازگرداند. در آن‌روز [ای معاویه] تو مشرک بودی و پدرت را یاری می‌کردی، ولی علی (علیه‌السلام) در دین پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) راسخ و استوار بود.

و هفتم، در روز ثنیه که یازده نفر به همراه ابوسفیان، کمر به قتل پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) بسته بودند و پیامبر آنان را نفرین کرد. ای مردم! شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا نمی‌دانید که ابوسفیان (در پایان عمرش) پس از بیعت مردم با عثمان، به خانه وی رفت، (او که در پیری نابینا شده بود) از عثمان

پرسید: برادرزاده! آیا کسی غیر از بنی امیه در این جا هست؟ عثمان گفت: نه! گفت: ای جوانان بنی امیه! خلافت را بربایید و همه پست‌های آن را در دست بگیرید، که نه بهشتی در کار است و نه جهنمی!

ای مردم، آیا نمی‌دانید پس از بیعت مردم با عثمان، ابوسفیان دست برادرم حسین (علیه السلام) را گرفت و به سوی قبرستان بقیع برد و نعره زد: ای اهل قبرها! شما با ما بر سر حکومت و خلافت جنگیدید، ولی امروز بدنتان در زیر خاک است و حکومت در دست ماست و حسین (علیه السلام) در پاسخ او فرمود: ای ابوسفیان! عمری از تو گذشته است، چهره‌ات زشت باد. آن گاه دست خود را کشید و به مدینه آمد و اگر نعمان بن بشیر نبود، چه بسا حسین را به قتل می‌رساند

ای معاویه! این کارنامه ننگین توست. آیا باز هم سخنی برای گفتن داری؟! عمر بن خطاب تو را والی شام کرد و تو خیانت کردی! عثمان تو را ابقا کرد و تو او را به کام مرگ کشاندی! از این دو بالاتر این که به خودت جرأت دادی و با علی (علیه السلام) به مخالفت پرداختی! تو به خوبی از برتری‌های او آگاه بودی. تو مردم نادان را علیه او برانگیختی و با مکر و حيله، خونشان را بر زمین ریختی... آن گاه که در قیامت، نامه اعمال را به دست گیری و به دوزخ وارد شوی و علی (علیه السلام) روانه بهشت شود، [خواهی دانست] که چه کرده‌ای

در دنباله گفت و گو، امام حسن مجتبی (علیه السلام) به ترتیب، دیگر حاضران در مجلس را که عبارت بودند از عمرو بن عثمان، عمرو عاص، ولید بن عقبه، عتبۀ بن ابی سفیان و مغیرۀ بن شعبه، مورد خطاب

آتشین خود قرار دادند و با بیانی کوبنده همگی آنان را رسوا ساختند. و در پایان، سخنان روشن گرانه خود را با این آیه به انجام رسانیدند

و إذا أردنا أن نهلك قرية أمرنا مترفيها ففسقوا فيها فحقّ عليها القول فدمرناها تدميراً؛ (اسراء/16) «و چون بخواهیم شهری را هلاک کنیم، خوش گذرانانش را و می‌داریم تا در آن به انحراف و [فساد] «پیردازند و در نتیجه عذاب بر آن [شهر] لازم گردد. پس آن را [یک سره] زیر و رو می‌کنیم

آن گاه امام (علیه‌السلام) از جای برخاستند و رو به معاویه و دیگر حاضران، این آیه را تلاوت فرمودند

الخبیثات للخبیثین و الخبیثون للخبیثات؛ (نور/ 26) «زنان پلید برای مردان پلید و مردان پلید برای «.زنان پلید

سپس به معاویه فرمودند: «ای معاویه! به خدا سوگند ناپاکان در این آیه، تو و اطرافیانت هستند.»؛ «والطیبات للطیین و الطیون للطیبات...»، «آن جماعت، علی (علیه‌السلام) و اصحاب و شیعه ایشان «است».

آن گاه در حالی که همگان محو سخنان ایشان بودند و چشمانشان از بیان واقعیت‌ها توسط امام حسن (علیه‌السلام) خیره مانده بود، مجلس معاویه را ترک کردند. در آن وقت معاویه روی به اصحاب

خود کرد و گفت: الحال، وبال آن‌چه کردید، بچشید و بکشید... آیا من نگفتم شما نمی‌توانید از این
مرد انتقام بگیرید؟ بحار الانوار/80/44¹

(کلمة الامام الحسن (عليه السلام) ¹

مبارزه امام حسین علیه السلام با طاغوت زمان خود

نهضت سیدالشهدا(ع) و ایستادگی آن امام معصوم در برابر انحراف و تسلیم نشدن در برابر فشارها به بهای شهادت، همواره درسی مهم برای پیروان و شیعیان راستین اهل بیت(ع) بوده است. امام حسین(ع) همواره تأکید داشت که هیچ‌گاه ذلت بیعت با یزید را نخواهد پذیرفت و هیچ‌گاه در خفا یا آشکارا حاضر به سازش با فساد و طاغوت نخواهد شد.

دو جمله از امام حسین(ع) نقل شده که بسیار مهم است. هنگامی که ولید بن عتبه، والی مدینه از امام(ع) خواست با یزید بیعت کند، ایشان فرمود: «چون منی با چون اویی بیعت نمی‌کند.» جمله دوم «اینکه فرمود: «اما بیعتی که از من طلب کردی، چون منی، در خفا بیعت نمی‌کند

این دو جمله تنها بیانگر موضع تاریخی امام حسین(ع) در مورد بیعت با یزید نیست، بلکه حاکی از شیوه‌ای پیوسته در طول تاریخ چه پیش از امام و چه پس از ایشان است، و این شیوه مادامی که حسینانی باشند که به آن ایمان داشته باشند و راه حسین(ع) را بروند، ماندگار خواهد بود.

از سویی این دو جمله را می‌توان معیاری برای سنجش مواضع در ارتباط با شیوه و راه امام حسین(ع) و اصول ایشان دانست.

حقیقت این است که مواضع امام حسین(ع) در نهضت خود و همچنین مواضع پدر، برادر و جدش رسول(ص) و مواضع فرزندان وی، شیوه و روشی را بر ساخته است که تا امروز نیز راهنما و معیار عمل هر فردی است که به مکتب ایشان تعلق داشته و از شیوه آن‌ها پیروی می‌کند.

امروز نیز هیچ رهبر شیعی را نمی‌توان یافت که ذلت و خواری را بپذیرد و اگر پای او بلغزد، مردمی که در مکتب امام حسین(ع) تربیت شده‌اند و با شعار «هیهات منا الذله» پرورش یافته‌اند او را سرنگون خواهند کرد و به رهبری او گردن نخواهند گذاشت.

کلام امام حسین(ع) معیاری برای مبارزه با طاغوت

این کلام که «چون حسین(ع) با چون یزیدی بیعت نمی‌کند»، تعبیر حسینی شگفت‌انگیزی است که دلالتی بسیاری ژرف و ارزشمند دارند. امام حسین(ع) نمی‌گوید: «من با یزید بیعت نمی‌کنم»، این کلام معنایی جز این نداشت که ایشان نمی‌خواهد با یزید بیعت کند، و معنایی بیشتر ندارد، اما هنگامی که می‌گوید: «چون منی با چون او بیعت نمی‌کند» این کلام از موضعی غیر شخصی حکایت می‌کند که انگیزه‌ای عشایری یا قبیله‌ای یا از این دست ندارد، بلکه این کلام سخنی فراتر از این امور است.

امام حسین(ع) شخصی معتقد به اصول و امامی معصوم است و رسالت او حفظ دین، امر به معروف و نهی از منکر و برپایی حکومت عادل و مبارزه با ظالم و طاغوت است. یزید، طاغی، فاسق و فاجر است و برای امام حسین(ع) به هیچ عنوان ممکن نیست که با وی بیعت کند.

نقش امام حسین(ع) و جایگاه او در دین و مقام وی در میان امت اسلام ایشان را تنها فردی ساخته است که می‌تواند به حاکم، مشروعیت بدهد یا این مشروعیت را از او سلب کند و هرگونه پذیرش، سکوت، یا کرنش در برابر طاغوت، به معنای دادن فرصت برای طغیان بیشتر است. شخصیتی الهی مانند امام حسین(ع) نمی‌تواند با چون یزیدی بیعت کند.

این تعبیر معیاری برای مواضع تمام افرادی ایجاد می‌کند که پس از امام حسین(ع) می‌آیند و راه او را می‌روند، از این رو در برابر طغیان افرادی مانند یزید در زمینه فکر، عقیده و رفتار سکوت نخواهند کرد. امام حسین(ع) تنها یک شخص نیست بلکه رفتار او شیوه‌ای است که از نخستین پیامبر بر روی زمین تا آخرین ولی خداوند الهام گرفته و یزید را نیز می‌توان تجسم شیوه‌ای دانست که از نخستین

شقی تا آخرین شقی بر روی زمین پیوسته بوده است. واقعیت نشان می‌دهند که موضع امام حسین (ع) در این زمینه می‌تواند معیاری برای مواضع تمام علما و رهبران شیعه در طول تاریخ باشد.

مبارزات امام سجاد علیه السلام با طاغوت ها

امام سجاد(علیه السلام) به اقتضای زمان به مبارزه با حکومت ظلم اقدام کرد اما روش مبارزه آن حضرت با سالار شهیدان متفاوت بود و نتیجه مبارزه سیدالساچدین تولد صحیفه سجادیه و رساله الحقوق و خطبه های آتشین بود.

خطبه های آتشین

پس از فاجعه کربلا که امامت به او رسید، همراه دیگر اسیران اردوگاه حسینی به کوفه و شام برده شد ها بود. او در این سفر برای و در این سفر سرپرست و تکیه گاه اسیران در کوران مصائب و گرفتاری روشنگری مردم و تبیین معارف حقه و پرده برداری از چهره منفور بنی امیه با سخنرانی های آتشین :خود حکومت یزید را رسوا ساخت که اهم آنها از این قرار است

امام سجاد(ع) به جمعیتی که برای تماشای اسیران آمده بودند اشاره کرد که :الف) خطبه کوفه ساکت شوند، همه سکوت کردند، آنگاه پس از ستایش خدای متعال خود را معرفی فرمود و با سخنان کوتاه و جانگداز در آن محیط اختناق و ارباب، طوفانی به پا ساخت. خطبه امام (ع) چنان در عمق روح و جان مردم نفوذ کرد که ناگهان از هر سو صدای شیون و ندای ندامت بلند شد و مردم همگی از آن حضرت اعلام حمایت نمودند و از دشمنان آنان براءت جستند.

مردم شام در اثر تبلیغات چهل ساله معاویه شناخت صحیحی از اسلام و خاندان :ب) خطبه شام نبوت(ع) نداشتند. امام سجاد (ع) با کلام خود در مجلس یزید و در مقر حکومت اموی غوغایی ایجاد کرد و در میان اقشار مختلف مردم چنان تحوّل به وجود آورد که یزید ترسید شورش شود و به مؤذن دستور داد اذان بگوید اما با ادامه سخنان امام (ع) فشار افکار عمومی بر یزید اوج گرفت و او مجبور شد بر خلاف مواضع قاطع قلبی، خود را تبرئه کند و مسئولیت فاجعه کربلا را به گردن ابن زیاد اندازد.

هنگامی که کاروان امام سجاد(ع) به نزدیکی مدینه رسید مردم مطلع شده و به (ج) خطبه مدینه استقبال آنها آمدند، امام (ع) در میان آنها خطبه شور انگیزی ایراد فرمودند و در ضمن آن صحنه جانگداز عاشورا و جنایات بنی امیه را بازگو کردند و با بیانات روشنگرانه خود پرده از حکومت جائز یزید برداشتند و اذهان مردم مدینه را نسبت به بنی امیه آگاه کردند و این زمینه ای شد که بسیاری از قیام ها بر علیه امویان در مدینه شکل بگیرد.

بنابراین سیدالشهدا (ص) حماسه بزرگی در روز عاشورا و در زمین کربلا خلق نمود و امام سجاد (ع) این حادثه تاریخی را از قید زمان و مکان رها نمود و شعار «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا» را جاودانه ساخت.

بنیانگذار نهضت اهل بُکا

پس از بازگشت کاروان حسینی به مدینه حزن و اندوه امام سجاد(ع) در مورد وقایع کربلا، همیشگی بود، به نحوی که حتی با نوشیدن جرعه ای آب و یا خوردن غذا، به یاد امام حسین (ع) می افتادند. گریه نمودن ایشان بر مصیبت امام حسین (ع) مشهور است تا جایی که امام صادق(ع)، در این مورد می فرمایند: «جدم علی بن الحسین (ع) هرگاه حسین بن علی (ع) را به یاد می آورد، آن قدر اشک می ریخت که محاسن شریفش پر از اشک می شد و بر گریه او، حاضران گریه می کردند».

شیخ صدوق رحمه الله در کتاب خصال، به سندش از امام صادق (ع) روایت کرده: «الْبُكَاءُ وَنَ خَمْسَةُ آدَمَ وَ يَعْقُوبَ وَ يُونُسَ وَ فَاطِمَةَ بِنْتُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَمَّا آدَمُ فَبَكَى عَلَى الْجَنَّةِ... أَمَّا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَبَكَى عَلَى الْحُسَيْنِ عَشْرِينَ سَنَةً أَوْ أَرْبَعِينَ سَنَةً مَا وَضَعَ بَيْنَ يَدَيْهِ طَعَامٌ إِلَّا بَكَى حَتَّى قَالَ لَهُ مَوْلى لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّى أَخَافُ عَلَيْكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ قَالَ «أَنَا أَشْكُوا بَيْتِي وَ حَزْنِي إِلَى اللَّهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» إِنِّى مَا أَذْكُرُ مَصْرَعَ بَنِي فَاطِمَةَ إِلَّا خَفَقْتَنِي لِذَلِكَ عِبْرَةً».

یعنی افرادی که فوق العاده گریه کردند پنج نفر بودند: آدم، یعقوب، یوسف، فاطمه، دختر حضرت محمد (ص) و علی بن الحسین (ع). حضرت آدم از فراق بهشت به قدری گریه کرد که اثر اشک در حضرت یعقوب به قدری از فراق یوسف گریه نمود که دو گونه مبارکش نظیر جوی باقی ماند چشمان خود را از دست داد و به او گفتند: به خداوند سوگند یوسف را از خاطر نخواهی برد تا آنکه حضرت یوسف به قدری برای پدرش یعقوب گریست که اهل زندان ناراحت .افسرده یا نابود گردی شدند و به وی گفتند: یا باید شب گریان و روز ساکت شوی و یا اینکه روز گریان و شب ساکت یوسف با یکی از پیشنهادهای ایشان موافقت نمود. حضرت فاطمه در فراق پیغمبر به قدری .باشی گریه کرد که اهل مدینه خسته و ناراحت شده به او گفتند: تو به واسطه کثرت گریه ات ما را اذیت می کنی. لذا حضرت زهرا از مدینه خارج و به سوی قبر شهدا می رفت، وقتی ناراحتیهای قلبی خود را با گریستن خالی می کرد به سوی مدینه بازمی گشت. حضرت علی بن الحسین (ع) مدت بیست یا چهل سال بر حضرت حسین گریست. هیچ غذایی در مقابل آن حضرت نمی گذاشتند مگر اینکه گریان می شد. کار آن حضرت به جایی رسید که یکی از غلامانش به وی گفت: ای پسر رسول خدا! فدای تو شوم، من می ترسم تو خود را (به واسطه کثرت گریه) هلاک نمایی! فرمود: چاره ای نیست جز اینکه از غم و اندوه خود به خداوند شکایت کنم. من چیزهایی را می دانم که شما نمی دانید. من .یادآور قتلگاه فرزندان فاطمه (س) نمی شوم مگر اینکه گریه راه گلویم را مسدود می کند

امام سجاد(ع) دعا، شیوه مبارزه و سلاح قدرتمند

دوران امامت حضرت سجاد(ع) مصادف با یکی از سیاهترین ادوار حکومت در تاریخ اسلام یعنی حکومت عبدالملک است. عبدالملک که بدون هیچ نوع پرده پوشی به مقدسات اسلام توهین کرده و آشکارا اصول اسلامی را زیر پا می گذارد برای امام سجاد (ع) تنگناهای بسیار شدیدی ایجاد کرد. امام سجاد (ع) نیز به دلیل رعب و اختناق شدیدی که در جامعه حکمفرما بود و با کنترل و تسلط شدیدی دانستند که قیام در این برهه محکوم به شکست است و که حکومت جبار اموی برقرار ساخته بود می

نتیجه ای در بر نخواهد داشت به همین دلیل سعی کردند تا با پایداری و اقدام عمیق به فکر تجدید حیات اسلام و بازآفرینی جامعه اسلامی باشند.

دعا، از بهترین شیوه های تبیین معارف بلند اسلام و از موفق ترین راه های مبارزه بر ضد رژیم استبداد اموی بود. امام سجاده (ع) با بینشی شگرف و با درک درست زمان، سلاح دعا و مناجات را برای افشاگری تباهی های حکومت وقت و روشن گری افکار عمومی، نسبت به حقایق دینی و اسلامی برگزیدند؛ چرا که این شیوه پر نفوذ، توجه و حساسیت، عمال اموی را کمتر برمی انگیزد. امام در قالب دعا، افزون بر نشر فرهنگ انسان ساز اسلام، غاصبانه و نامشروع بودن حکومت بنی امیه و بدعت ها و جنایت های آن ها را نیز برای مردم تبیین می کردند.

صحیفه سجاده

امام سجاده (ع) گنجینه نیایش و معلم راز و نیاز تاریخ بشریت است. از سینه پرسوز امام که از سرچشمه وحی الهی، ریشه داشت، دریایی از درّهای معانی به یادگار ماند، که صحیفه سجاده اش خوانده اند. این صحیفه عشق و معنا، زاییده اندیشه های بلند معرفت شناسی امام سجاده است، و به شهادت همه حقیقت باوران، پس از قرآن مجید و نهج البلاغه، بزرگترین و مهمترین گنجینه گران بهای حقایق و معارف الهی به شمار می رود، تا آن جا که پاره ای از اندیشمندان برجسته آن را «أخت القرآن»، غور در اقیانوس «انجیل اهل بیت علیهم السلام» و «زبور آل محمد صلی الله علیه و آله» لقب داده اند. بی کران صحیفه سجاده، دنیایی از عظمت و شکوه را همراه با تجلی عرفان ناب الهی، پیش روی آدمی به تصویر می کشد و هر انسان دین باور را به پرستشی آگاهانه و شورانگیز، تشویق می کند.

صحیفه سجاده «فقط کتاب دعا نیست، بلکه کتاب، اعتقادات، اخلاق، عرفان، مبارزه با ظلم و فساد» در اشکال مختلف است. صحیفه سجاده شامل ۵۴ دعاست که دعاهای اول تا پنجم دعا در ستایش خدا، دعا بر محمد و آل محمد (ص)، دعا بر حاملان عرش، دعا بر آنان که به پیامبران ایمان آورده اند و دعا بر امام سجاده (ع) برای خود و نزدیکانش است. دعای ششم دعای آن حضرت به وقت صبح و

شام، دعای هفتم در زمان رنج و مهمات، دعای هشتم در پناه بردن به خداوند، دعای نهم در شوق به
آمزش و دعای دهم در پناه بردن به خداست

دعای عاقبت به خیری، دعا در اقرار به گناه، دعا در طلب حاجت ها، دعا در دادخواهی از ستمگران،
دعا هنگام بیماری، دعا در طلب بخشش و آمزش گناهان، دعا در هنگامی که نام شیطان برده می
شد، دعا در دفع بلاها و سختی ها و دعا در زمان درخواست باران، دعاها یازدهم تا نوزدهم صحیفه
را تشکیل می دهد. دعای معروف به «مکارم اخلاق» بیستمین دعای امام سجاد(ع) در این کتاب است
و دعای بیست و یکم تا بیست و پنجم شامل دعا به وقت رویدادهای اندوهبار، دعا در سختی و
گرفتاری، دعا برای تندرستی، دعا برای پدر و مادر و دعای آن حضرت برای فرزندان است

دعا برای همسایگان و دوستان، مرزداران، دعا در ترس از خدا، دعا در زمان تنگی رزق، دعا برای
ادای وام، دعا در توبه و بازگشت، دعا در نماز شب، دعا در درخواست خیر و نیکی، دعا به هنگام
گرفتاری و دعای امام سجاد(ع) در رضا به قضای حق، دعاها ی بیست و ششم تا سی و پنجم هستند.
دعای سی و ششم، دعای زین العابدین(ع) در هنگام شنیدن رعد و برق است و دعاها ی سی و هفتم تا
چهل شامل دعا در شکر، عذرخواهی از حق، طلب عفو و دعا به وقت یاد مرگ است

دعاها ی چهل و یکم تا چهل و نهم نیز درباره درخواست پرده پوشی، ختم قرآن، زمان دیدن ماه نو،
فرارسیدن ماه رمضان، وداع ماه رمضان، عید فطر و جمعه، روز عرفه، عید قربان و جمعه و دعا در دفع
مکر دشمنان است. آخرین دعاها ی آن حضرت در صحیفه سجادیه یعنی دعای پنجاهم تا پنجاه و
چهارم نیز مربوط به ترس از حق، تضرع و زاری به درگاه حق، اصرار در طلب، اظهار فروتنی و دعای
امام سجاد(ع) در رفع اندوه هاست

آزادسازی بردگان

از تلاش های امام سجاد(ع)، که هم جنبه دینی داشت و هم جنبه سیاسی، توجه به بردگان بود؛ قشری که بخصوص از زمان خلیفه دوم (عمر بن خطاب) به بعد و مخصوصا در عصر امویان، مورد شدیدترین فشارهای اجتماعی بودند و از محروم ترین طبقات جامعه اسلامی در قرون اولیه به شمار می رفتند. امام سجاد(ع)، مانند حضرت امیرالمؤمنین علی(ع) که با برخورد اسلامی خویش بخشی از موالی عراق را به سمت خویش جذب کرد، کوشید تا حیثیت اجتماعی این قشر را بالا ببرد.

امام سجاد(ع) به آزادسازی بردگان اهتمام زیاد داشت. چنان که در روایات آمده است، حضرت(ع) هزار بنده را در راه خدا آزاد کرد. امام(ع) بردگان را می خرید و آنان را تحت تربیت خویش قرار می داد. آنان از نزدیک با ایشان آشنا می شدند و از گفتار و رفتار وی سخت تأثیرپذیری داشتند.

نقش امام سجاد (ع) در تحریف زدایی از سیره نبوی

عصر امام سجاد(ع) مصادف با نگارش نخستین سیره های تخصصی از سوی کسانی بود که احساساتی مغایر با احساسات خاندان رسول خدا (ص) داشتند و به نوعی، در شمار وابستگان به دربار اموی یاد می شدند. در فضای نگارش سیره های تخصصی و رسمی، امام(ع) توجه به سیره نبوی را از ضرورت های فرهنگی عصر خویش شمردند. ایشان با اهتمام به نقد دیدگاه های مخالفانِ تفکر امامت، به دفاع از خاندان خویش پرداختند و واقعیت های تاریخی عصر رسول خدا(ص) را آشکار کردند.

همان طور که در روایات آمده سیاست امویان بر ترور شخصیت اهل بیت(ع) و متروک کردن و منزوی داشتن پیامبر(ع)، اهل بیت(ع) و سنت نبوی بود. امام سجاد(ع) در مقابله با این سیاست دشمن به احیای نام و یاد پیامبر(ص) و خاندانش با ذکر صلوات پرداخت. همه یا بیشتر دعاهاى صحیفه مقرون به ذکر صلوات است و امام در بیشتر ادعیه، خدا را به آنان قسم داده، آنان را وسیله تقرب و محبوب ترین مخلوق نزد پروردگار عالمیان معرفی کرده است. درودهای پیاپی در دعاهاى امام سجاد(ع) رنگ و بوی سیاسی قابل توجهی دارد.

تاریخ خود گویای این امر است که آن حضرت در طول زمان سی و چهار ساله امامت خویش، آن هم در وضعیتی با آن درجه از سختی که بیست سال حکومت جابرانه «حجاج» بر عراق، نمونه بارز آن است، توانست رمقی نو به فکر تشیع داده و آن را به جریانی مطرح در جهان اسلام تبدیل نماید.

چهارمین امام شیعیان حضرت زین العابدین (ع) در ۱۲ یا به روایتی ۲۵ محرم الحرام سال ۹۵ هجری قمری و در سن ۵۷ سالگی، با دسیسه ولید بن عبدالملک خلیفه جنایتکار اموی، در شهر مدینه مسموم شد و به شهادت رسید.

مبارزات امام محمد باقر علیه السلام علیه طاغوت ها

در دوران امام باقر علیه السلام، حاکمان اموی به دلیل تعارضات داخلی از نهضت عظیم علمی آن حضرت غافل بودند، ولی این به معنای در امان بودن آن امام نیست؛ بلکه حجم وسیعی از روایات گویای اوضاع خشونت آمیز آن دوره، و ظلم و تجاوز حاکمان وقت نسبت به دین، مسلمانان و امام آنان است، به گونه ای که امام علیه السلام بارها تقيه می کرد و سرانجام نیز بر سر تعارضات مبنایی با نظام خلافت ظالمانه، توسط هشام به شهادت رسید.

. درباره اوضاع سیاسی عصر آن حضرت کافی است، نگاهی به سیمای حاکمان وقت بیانداریم.

مروان بن حکم: مسعودی می نویسد: مؤمنان در عصر او، در خفا به سر می بردند و زندگی بر 1 . مردم مشقت بار شده بود . شیعیان در معرض خطر جدی بودند و خون و مالشان حرمت نداشت و به (1) . علی بن ابی طالب علیهما السلام آشکارا در محافل عمومی دشنام داده می شد

او به شیوه معاویه، پسرش عبدالملک را ولیعهد کرد و بر اثر بیماری طاعون در سال 65 ه . ق در (2) . دمشق درگذشت

عبدالملک مروان: در سال 73 ه . ق بعد از پیروزی بر ابن زبیر، سلطنت کامل یافت . قبل از 2 . وی (3) . خلافت، خود را قرآن دوست معرفی می کرد، ولی بعد از خلافت، از مستبدترین خلفا شد و هنگام آغاز حکومت، خطاب به قرآن کریم گفت: این آخرین دیدار من با تو (4) شراب می نوشید (5) . است

وی افرادی مثل حجاج بن یوسف ثقفی را بر مردم و شیعیان مسلط کرد . وی می گفت: به خدا سوگند وی در سال 86 ه . ق (6) . از این پس هر کس مرا به تقوا دعوت کند، گردنش را قطع خواهم کرد . مرد

هرچند در ⁽⁷⁾ . ولید بن عبدالملک: وی باعیش و نوش بزرگ شد و فردی ستمگر و جبار بود . 3 روزگار او مرزهای جغرافیایی اسلام گسترش یافت و اندلس، خوارزم، سمرقند، کابل، طوس و ... فتح ولی عناصر خونخواری مثل حجاج در حکومت او صاحب قدرت بودند و در فاصله 20 ساله ⁽⁸⁾؛ شد ای که او بر سر قدرت بود، کسانی که با شکنجه در حکومت او کشته شدند، صد و بیست هزار نفر ⁽⁹⁾ . برآورد شده است

و . ⁽¹⁰⁾ در همین دوره افرادی مثل سعید بن جبیر به جرم طرفداری از اهل بیت علیهم السلام شهید شد و با شهادت ⁽¹¹⁾ امام سجاد علیه السلام به واسطه سمی که ولید دستور داده بود، به شهادت رسید حضرت سجاد علیه السلام، امامت به حضرت باقر علیه السلام منتقل شد . ولید در سن 43 سالگی، در ⁽¹²⁾ . سال 96 ه . ق در دمشق مرد

سلیمان بن عبدالملک: ابتدا از حاکمیت خدا و رضایت او سخن می راند، ولی در عمل مثل . 4 تجمل و ریخت و پاش به گونه ای در دوره او رواج یافت که هر طبقه ای . ⁽¹³⁾ گذشتگان خود بود ⁽¹⁴⁾ . از مردم، با لباس مخصوص، به حضور او می رسیدند . در پرخوری و شکمبارگی بی نظیر بود در عصر وی، امر امامت پنهان بود و شرایط اجازه نمی داد که شیعیان با امام خود - باقر العلوم علیه ⁽¹⁵⁾ . السلام - ارتباط علنی داشته باشند . آنان به شدت تحت فشار بودند

یعقوبی می نویسد: عمر بن عبدالعزیز نامه ای به امام باقر علیه السلام نوشت تا او را بیازماید . امام به او پاسخ داد . و چون عمر بن عبدالعزیز قبلاً مشاور سلیمان بن عبدالملک بود و از مکاتبات او خبر داشت، فهمید که جواب امام به او با جوابش به سلیمان متفاوت است . لذا دستور داد نامه امام به سلیمان را پیدا کنند و بیاورند . وقتی نامه را آوردند، دید از هشدارهای امام علیه السلام در نامه به سلیمان خبری نیست، بلکه امام علیه السلام او را مدح کرده است

عمر بن عبدالعزیز به کارگزار خود در مدینه نوشت: محمد بن علی را احضار کن و از این تفاوت در جواب بپرس . وقتی از امام باقر علیه السلام از راز تفاوت در جواب نامه ها پرسیدند، فرمود: سلیمان فردی جبار و زورگو بود و من ناگزیر بودم در نامه ام همان گونه سخن بگویم که مردم مجبورند با

جباران سخن بگویند، ولی سرور تو می خواهد به شیوه ای غیر از روش جباران عمل کند و اقداماتی در جهت کاستن از ظلم و جباریت برداشته است، لذا به گونه ای با او سخن گفتم که مناسب وضع (16) . اوست

عمر بن عبدالعزیز: در سال 99 ه. ق به خلافت رسید، گامهایی در کاستن از فشارهای سیاسی، 5 . به موعظه های امام باقر علیه السلام (17) اجتماعی بر شیعیان برداشت، فدک را به اهل بیت برگرداند، با این همه، غاصب جایگاه (18) . توجه می کرد و رسم دشنام دادن به علی علیه السلام را برانداخت امامت بود . حضرت باقر علیه السلام در حق او می فرمود: این جوان روزی به فرمانروایی می رسد و روش عادلانه از خود آشکار می سازد، چهار سال زندگی می کند و سپس مرگش فرا می رسد . زمینیان بر او می گریند و آسمانیان نفرینش می کنند

ابوبصیر می گوید: پرسیدم: مگر نفرمودید که عدل پیشه می کند؟ فرمود: آری! ولی بر جایگاهی که از آن ما و شایسته ما است تکیه می زند، در حالی که هرگز حقی ندارد . بلی! او در جایگاهی که (19) . غصب می کند به اظهار عدل می پردازد

در سال 101 ه. ق، یزید بن (20) یزید بن عبدالملک: با مرگ مشکوک عمر بن عبدالعزیز 6 . در این دوره شدیدترین (21) . عبدالملک، جوان 25 ساله، خلیفه شد و تا سال 105 ه. ق خلافت کرد روشها را علیه شیعه به کار بردند و کینه ها را نسبت به علی علیه السلام و خاندان او آشکار ساختند . (22) . وی از کینه توزان علیه امام باقر علیه السلام بود

هشام بن عبدالملک: فرمانروایی اش 19 سال و 7 ماه طول کشید و در سال 125 ه. ق مرد 7 . مردی خشن، درشتخو و مال اندوز بود . بخل، ستمگری و بی عاطفگی از خصوصیاتش بود (23) . نسبت به امام باقر علیه السلام کینه عجیبی داشت . دوران او از نظر سیاسی، سخت ترین دوره بر (24) . شیعیان (25) . امام باقر علیه السلام بود . تنهادر این دوره بود که امام به مرکز خلافت احضار می شد نیز به شدت تحت فشار بودند؛ از جمله می توان به سرنوشت جابر بن یزید جعفی اشاره کرد، که به

شهادت زید بن علی⁽²⁶⁾ . دستور امام برای در امان ماندن از شر عبدالملک، خود را به دیوانگی زد . بن حسین علیهم السلام در این دوره واقع شد و امام باقر علیه السلام نیز در این دوره به شهادت رسید

شیوه های مبارزاتی امام باقر علیه السلام

در چنین فضایی امام باقر علیه السلام برای احیای ارزشهای دینی و انجام وظیفه پاسداری از ارزشها، بوجه تناسب موقعیت، از راهها و شیوه های زیر بهره جست

الف) تقیه

میزان اهتمام حضرت باقر علیه السلام به تقیه چنان بود که می فرمود: «التقیه من دینی و دین آبائی و لا تقیه از دین من و دین پدران من است . و کسی که تقیه ندارد، ایمان ندارد»⁽²⁷⁾؛ ایمان لمن لا تقیه له . این امر به دلایل متعددی مانند: حفظ جان نیروهای خودی، حفظ توان اقتصادی خودیها، اجرای برنامه های مهم تر، حفظ ارزشها و ... صورت می گرفت و امام با رعایت این اصل، رکت سری خود . در تداوم وظیفه امامت را طی می کرد

نقل است که حمران نزد امام باقر علیه السلام آمد و گفت: علی بن ابیطالب و حسن و حسین علیهم السلام تا مرز شهادت و کشته شدن پیش رفتند، نظر شما چیست؟ حضرت فرمودند: «یا حمران! ان الله تبارک و تعالی قد کان قدر ذلک علیهم و قضاه و امضاه و حتمه ثم اجراه فبتقدم علم ذلک الیهم من»⁽²⁸⁾؛ رسول الله صلی الله علیه و آله قام علی و الحسن و الحسین و بعلم صمت من صمت منا

ای حمران! خداوند پاک و بلند مرتبه، آن برنامه را بر آنان تقدیر و طرح ریزی و امضاء و حتمی نمود و سپس آن را اجرا کرد . پس با مقدم شدن علم آن به سوی آنان از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی و حسن و حسین علیهم السلام قیام کردند . و هر کس از ما سکوت کرد، از روی علم بود .»

ب) ترسیم وظایف حاکم اسلامی

امام می کوشید با تبیین وظایف حاکمان، نوک تیز انتقاد خود را متوجه حاکمان وقت سازد و عدم مشروعیت اقدامات آنان را گوشزد کند. مثلاً می فرمود: «بنی الاسلام علی خمسۃ اشیاء: علی الصلاة و الزکاة و الحج و الصوم و الولاية، اسلام بر پنج چیز بنا شده است: نماز، زکات، حج، روزه، ولایت

زراره پرسید: کدام افضل است؟ فرمود: «الولاية افضل لانها مفتاحهن و الوالی هو الدلیل». ولایت برتر است؛ چون کلید آنهاست و والی (امام) راهنمایی کننده بر آنهاست⁽²⁹⁾؛ علیهن

ج) نهی از همکاری با حکومت طاغوت

امام همواره مؤمنان را از همکاری با حکومت طاغوت نهی می کرد و به هر طریق ممکن، این پیام خود را به گوش امت می رساند.

عقبه بن بشیر اسدی می گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: من در میان قوم خود از حسبی عالی برخوردار بودم. قوم من در گذشته عریف (معاون و کارگزار) داشتند که جان سپرد. مردم تصمیم گرفتند که مرا به جای او به ریاست بگمارند، نظر شما چیست؟ آن حضرت فرمود: «فان كنت تكره الجنة و تبغضها فتعرف علی قومك و ياخذ سلطان جابر بامرء مسلم لسفك دمه فتشرکهم فی دمه و عسی لا تنال من دنياهم شيئاً؛ اگر از بهشت بدت می آید و از آن ناخشنودی، کارگزار قوم خود شو؛ زیرا چه بسا سلطان ستمگری، مسلمانی را می گیرد تا خونش را بریزد و تو [که گوشه ای از کار آن سلطان را بر عهده گرفته ای] شریک آنان در خون او خواهی بود، در حالی که ممکن است از». دنیای آنها بهره ای نبری

و زمانی که فردی گفت: از زمان حجاج تا حالا والی بوده ام، آیا راهی برای توبه هست؟ امام سکوت نه، مگر اینکه حق هر⁽³⁰⁾؛ کرد و بعد از تکرار سؤال، فرمود: «لا، حتی تؤدی الی کل ذی حق حقه». صاحب حقی را ادا کنی

یکی از شیعیان به نام عبدالغفار بن قاسم می گوید: به امام باقر علیه السلام گفتم: نظرتان در نزدیک شدن من به سلطان و رفت و آمد به دربار چیست؟ فرمود: این کار را برای تو صلاح نمی دانم . گفتم: گاهی به شام می روم و بر ابراهیم بن ولید وارد می شوم . فرمود: «ای عبدالغفار! رفت و آمد تو نزد سلطان سه پیامد منفی دارد: محبت دنیا در دلت راه می یابد، مرگ را فراموش می کنی، و نسبت به» . آنچه خدا قسمت تو کرده ناراضی می شوی

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! من عیالوارم و هدفم از رفتن به آنجا، انجام تجارت است . فرمود: «ای بنده خدا! من نمی خواهم تو را به ترک دنیا دعوت کنم، بلکه می خواهم گناهان را ترک کنی . ترک دنیا فضیلت است، اما ترک گناه فریضه و واجب است و تو در شرایطی هستی که به انجام» . (31) واجبات نیازمندتری تا کسب فضائل

زمانی هم که مردم برای تبریک گفتن به والی جدید مدینه، به خانه اش می رفتند، فرمود: خانه والی، (32) . دری از درهای آتش است

همچنین آن حضرت فرمود: «انما عقر الناقة رجل واحد فلما رضوا اصابهم العذاب؛ فاذا ظهر امام عادل فمن رضى بحكمه و اعانه على عدله فهو وليه و اذا ظهر امام جور فمن رضى بحكمه و اعانه على (33)؛ جوره، فهو وليه

ناقه [صالح] را یک نفر پی کرد، ولی چون توده مردم به آن راضی شدند، عذاب به همه آنها رسید؛ پس هرگاه امام عادل ظاهر گشت، هر کس راضی به حکم او باشد، و او را در عدلش یاری کند، یاور او خواهد بود . زمانی که امام ستمگری ظاهر شود هر کس به حکم او راضی باشد، و او را بر» . ستمکاریش یاری کند، یاور او خواهد بود

:در جای دیگری آن حضرت می فرمودند

قال الله عز و جل: لا عذبن كل رعية في الاسلام دانت بولايه كل امام جائر ليس من الله و ان كانت الرعية في اعمالها برة تقيه و لا عفون عن كل رعية في الاسلام دانت بولايه امام عادل من الله و ان كانت

خداوند عزیز و جلیل فرموده است: هر کسی را که در اسلام به ⁽³⁴⁾؛الرعیۃ فی اعمالها ظالمۃ مسیئۃ ولایت پیشوای ستمگری که از جانب خدا نیست - گردن نهند، عذاب خواهم کرد؛ هر چند آن فرد در کارهای خویش نیک و پرهیزکار باشد. و از هر کسی که در قلمرو اسلام به حاکمیت هر امام عادل - که از جانب خداست - تن دهد قطعاً درمی گذرم؛ هر چند آن فرد در کارهای خویش «». ستمکار و بدکار باشد

(د) مبارزه رو در رو

امام باقر علیه السلام از یک سو قیامهای ضد حکومتی مانند قیام زید، مختار، کمیت و ... را تأیید می کرد و از سوی دیگر، در موقعیتهای مناسب، خود با خلفا به رویارویی جدی می پرداخت

آن حضرت می فرمود: «من مشی الی سلطان جائر فامرہ بتقوی الله و خوفه و وعظه کان له مثل اجر هر کس به سوی سلطان ستمگری برود، و او را به ⁽³⁵⁾؛الثقلین من الجن و الانس و مثل اعمالهم تقوای الهی فرمان دهد، و او را بترساند و موعظه کند، مانند پاداش جن و انس و مانند اعمال آنان را «». خواهد داشت

همچنین آن حضرت مشروعیت حاکمان جور را زیر سؤال می برد و راه را بر قیام علیه آنان هموار می پیشوایان ⁽³⁶⁾؛ساخت. امام علیه السلام می فرماید: «ان ائمة الجور و اتباعهم لمعزولون عن دین الله «». ستمگر و پیروان آنها از دین خدا برکنار شده اند

درباره برخورد امام باقر علیه السلام با خلفا و مبارزه علنی آن حضرت، به نقل مطلبی از امام صادق علیه السلام بسنده می کنیم

امام صادق علیه السلام می فرماید: در یکی از سالها که هشام بن عبدالملک برای انجام مراسم حج به مکه آمده بود، امام باقر علیه السلام هم در مکه بود. امام برای مردم سخنرانی کرد و فرمود: «سپاس خدایی را که محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری مبعوث کرد و ما را به وسیله او کرامت بخشید. ما برگزیدگان خدا بر خلق اویم و انتخاب شده از میان بندگان وی هستیم. ما خلفای الهی هستیم؛

پس آن کسی که از ما پیروی کند، سعادت‌مند است و کسی که ما را دشمن بدارد، شقی خواهد بود
».

این سخنان به گوش هشام رسید ... وقتی به مدینه برگشتیم، به وسیله نامه ای از کارگزارش در مدینه
خواست امام علیه السلام را به دمشق بفرستد . وقتی وارد شدیم، سه روز اجازه ورود نداد . روز چهارم
وقتی در آستانه ورود قرار داشتیم، هشام - که نفرین خدا بر او باد - به اطرافیانش دستور داد، پس از
او هر یک به امام باقر علیه السلام ناسزا بگویند و سرزنش کنند . امام باقر علیه السلام وارد شد و بدون
آنکه توجه خاصی به هشام کند، در جمله ای کلی به اهل مجلس گفت: «السلام علیکم» ، و بدون
... اجازه گرفتن از هشام، در جایی مناسب بر زمین نشست

هشام گفت: ای محمد بن علی! همواره یک نفر از شما خاندان، وحدت مسلمانان را می شکند و مردم
! ! را به سوی خود فرا می خواند و از روی سفاهت و جهل گمان می کند امام است

هشام شروع به سرزنش کرد و بعد از وی، یکایک اهل مجلس سخنان توهین آمیزی گفتند . امام باقر
علیه السلام ایستاد و فرمود: «ای مردم! به کدام سو می روید و شما را به کجا می برند؟ خدا [نسل] اول
شما را به وسیله ما خاندان هدایت کرد و آیندگان شما هم به وسیله ما راه می یابند . اگر شما پادشاهی
زود گذر دنیا را دارید، ما در آینده فرمانروایی خواهیم داشت . پس از فرمانروایی ما هیچ حاکمیت و
. «پادشاهی نیست، زیرا ما اهل فرجامیم و خدا فرموده است: «والعاقبة للمتقين

در پی این سخنان، به دستور هشام، امام را به زندان بردند، ولی در آنجا همگان دلبسته امام شدند و بعد
از شکایت زندانیان از این وضع، هشام دستور داد امام باقر علیه السلام و فرزندش امام صادق علیه
. السلام را نزد وی ببرند

وقتی وارد شدند، هشام و اطرافیانش مشغول تیراندازی بودند . هشام گفت: ای محمد! تو هم با بزرگان
قوم من وارد مسابقه شو و تیراندازی کن . امام باقر علیه السلام فرمودند: از من گذشته است، اگر
صلاح بدانی معاف باشم . هشام گفت: به حق کسی که ما را با دینش عزت داد و محمد را مبعوث
کرد، تو را معاف نمی کنم . امام کمان و تیر را گرفت و نه تیر را پشت سر هم به هدف زد که هر یک

در وسط تیر قبلی قرار گرفت و به هدف خورد. هشام گفت هرگز همانند کار تو را ندیده بودم و گمان نمی کنم کسی در روی زمین اینگونه تیراندازی کند. امام فرمود: ما کمالات و حقایق دین را به ارث می بریم؛ همان دین کاملی که خداوند فرمود: «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم» نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا

با شنیدن این سخنان، چهره هشام دگرگون شد و سؤالات و اشکالهای متعددی را مطرح کرد و امام (37). علیه السلام پاسخ داد

:پی نوشت

1) اثبات الوصیه، ص 146 و 147

2) معارف ابن قتیبه، ص 354؛ کامل ابن اثیر، ج 4، ص 74

3) الاعلام، ج 8، ص 312

4) تاریخ الخلفاء، ص 216

5) همان

6) همان، ص 218 و 219

7) مروج الذهب، ج 3، ص 157

8) تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 285

9) مروج الذهب، ج 3، ص 166

10) سفینه البحار، ج 1، ص 622

11) مروج الذهب، ج 3، ص 164

- 12) همان، ص 156
- 13) همان، ص 174
- 14) همان، ص 175
- 15) اثبات الوصيه، ص 153
- 16) تاريخ يعقوبى، ج 2، ص 305
- 17) مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 207
- 18) اثبات الوصيه، ص 154
- 19) اثبات الهداء، ج 5، ص 293
- 20) تاريخ الخلفاء، ص 246
- 21) تاريخ يعقوبى، ص 314، مروج الذهب، ج 3، ص 195
- 22) اثبات الوصيه، ص 154
- 23) حياة الحيوان، ج 1، ص 102
- 24) مروج الذهب، ج 3، ص 205; تاريخ يعقوبى، ج 2، ص 328
- 25) الخرايج و الجرائح، ج 1، ص 291
- 26) اختصاص، ص 67
- 27) بحار الانوار، ج 75، ص 431
- 28) اصول كافى، ج 2، ص 30

- 39) همان، ص 18 .
- 30) بحار الانوار، ج 75، ص 329 .
- 31) همان، ص 377 .
- 32) کافی، ج 5، ص 107 .
- 33) بحار الانوار، ج 75، ص 377 .
- 34) همان، ج 27، ص 193 .
- 35) همان، ج 75، ص 375؛ وسائل الشیعه، ج 11، ص 406 .
- 36) اصول کافی، ج 1، ص 184 .
- همان، ج 2، ص 376؛ بحار الانوار، ج 46، ص 264؛ اثبات الهداء، ج 5، ص 274² .

² hawzah.net/fa/Magazine/View/2689/3834/29341

مبارزات امام جعفر صادق علیه السلام علیه طاغوت ها

دوران زندگی صادق مصادف با ده تن از خلفای اموی به نام‌های عبدُالملک بن مروان، ولید بن عبدالملک (ولید اول)، سلیمان بن عبدالملک، عمر بن عبدُالْعَزِیز، یزید دوم، هُشام بن عبدالملک، ولید دوم، یزید سوم، ابراهیم بن ولید، مروان دوم و دو تن از خلفای عباسی به نام‌های سَفَّاح و منصور بود امام در سال 83 هجری، در زمان حکومت پنجمین خلیفه ی ستمگر اموی، عبد الملک بن مروان به دنیا آمد، و در سال 114 زمان حکومت هشام بن عبدالملک، پس از شهادت پدر گرامیش حضرت امام باقر علیه السلام در سن 31 سالگی به امامت رسید

اسامی خلفای اموی که از تولد امام تا سال 132 هجری - سال انقراض بنی امیه - با امام صادق علیه السلام معاصر بودند، و مدت حکومتشان به شرح زیر است

1. عبد الملک بن مروان: از سال 65 تا 86 حکومت کرد و سه سال آخر حکومتش همزمان با تولد تا سه سالگی امام صادق بود

2. ولید بن عبدالملک: نه سال و هشت ماه

3. سلیمان بن عبد الملک: سه سال و سه ماه

4.عمر بن عبد العزيز: دو سال و پنج ماه

5.يزيد بن عبد الملك: چهار سال و يك ماه

6.هشام بن عبد الملك: بيست سال كه حدود دوازده سال آن معاصر با زمان امامت امام صادق عليه السلام بود

7.وليد بن يزيد بن عبد الملك: يك سال

8.يزيد بن وليد بن عبد الملك: شش ماه

9.ابراهيم بن وليد بن عبد الملك: دو ماه يا چهار ماه

10.مروان حمار: پنج سال و چند ماه كه با شكست او از بنی عباس و كشته شدنش در ماه ذیحجه ی [سال 132 هجری دولت بنی امیه منقرض شد].1

بی گمان نزدیک به یک قرن حکومت امویان که از سیاهترین ادوار تاریخ اسلام است؛ اسلام و امت اسلامی را بازیچه اغراض خود قرار داده بودند و هیچ ارزشی برای مردم قائل نبودند. تمامی مسلمانان

و به ویژه پیروان خاندان نبوت در حکومت بنی امیه در سختی و خفقان بسر می بردند؛ عبد الملک یکی از حکام اموی در خطبه ای خطاب به مردم گفت: «هر کس مرا به تقوی و پرهیزگاری دعوت کند گردنش را می زنم!» [2] و ولید فرزند عبد الملک پس از رسیدن به حکومت در اولین سخنرانی خود گفت: «هر کس در برابر ما گردنکشی کند او را می کشیم و هر کس سکوت کند، درد سکوت [او را خواهد کشت!].» [3]

بنی امیه، مشتی زندیق از خدا بی خبر بودند که از همان آغاز پیدایش اسلام، با دین و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دشمنی آشتی ناپذیری داشتند. حوادث بعدی و جنگهای بدر و احد باعث شد که بنی امیه کینه ای بی تسکین از پیامبر و امیر مؤمنان به دل گرفته و بعدها هر وقت فرصتی یافتند به کینه جویی و انتقام دست زدند، و برای نابودی اسلام و دشمنی با پیامبر و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از هیچ حيله و نیرنگ و جنایتی فرو گذار نکردند.

از سال چهارم هجرت، پس از شهادت امیر مؤمنان و به قدرت رسیدن معاویه، دنیای اسلام عملاً به دست بنی امیه قبضه شد و شدیدترین فشارها بر شیعیان آغاز گشت؛ ناسزا گفتن به امیر مؤمنان علی علیه السلام در سر لوحه ی برنامه های بنی امیه بود. قتل عام کربلا و شهادت سرور شهیدان حسین علیه السلام اوج جنایات بنی امیه محسوب می شود، و پیش از فاجعه ی کربلا و بعد از آن نیز بنی امیه بسیاری از بزرگان شیعه و علویین را به جرم جانبداری از اهل بیت علیهم السلام کشتند و بسیاری دیگر از سالها در سیاهچال های مخوف در بدترین شرایط زندانی کردند؛ «زید» فرزند امام چهارم علیه السلام در زمان هشام بن عبد الملک به شهادت رسید، پیکر زید را پس از شهادت به دستور هشام به دار آویختند، و چند سال بعد پائین آوردند و سوزاندند. حادثه ی کربلا و روشنگری و مبارزات منفی

ائمه عليهم السلام پس از آن فاجعه، در ایجاد تنفر از حکومت بنی امیه نقش موثری داشت، و بالاخره شهادت زید موجب شد که مردم از بی دینی و ستم و خود کامگی بنی امیه به ستوه آمدند. سرانجام در سال 132 هجری بساط حکومت ننگین امویان برچیده شد و بنی عباس با استفاده از موقعیت با قیافه ی حق به جانبی زمام امور را به دست گرفتند.

امام صادق علیه السلام همچون سایر ائمه گرامی ما، در تمام مدت زندگی و از جمله سالهایی که امویان حکومت می کردند، پنهان و آشکار به مبارزه با ستمگران اشتغال داشت، و تا جایی که محدودیت ها و مراقبت های بنی امیه فرصت می داد، به روشنگری می پرداخت و یاران حق و دین را هدایت می کرد و اسلام راستین را عرضه می داشت.

در حکومت هشام بن عبد الملک، یک بار که امام صادق علیه السلام به همراه پدر گرامیش در مراسم حج شرکت کرده بود، در اجتماع عظیم حاجیان خطابه ای ایراد کرد و ضمن آن در مورد رهبری و امامت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «سپاس خدای را که محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به راستی فرستاد، و ما را به او گرامی ساخت، ما برگزیدگان خدا در میان آفریدگان و جانشینان خدا (در زمین) هستیم، رستگار کسی است که پیرو ما باشد و شوربخت آن که به ما دشمنی [ورزد]».4

گفتار امام را به هشام گزارش کردند. هشام پس از مراسم حج و بازگشت زائران، به حاکم خود در مدینه دستور داد امام باقر و امام صادق علیهما السلام را به دمشق بفرستد. آن دو گرامی به دمشق رفتند ... و برخوردهایی با هشام داشتند

از بارزترین خدمات امام باقر و امام صادق علیهما السلام در آن دوران سیاه، نهضت علمی آن دو گرامی برای احیاء و حفظ معارف اسلام و پرورش عالمان و فقهاء متعهد و مسئولی بود که بتوانند در اقصی نقاط سرزمین اسلامی دین و قرآن را بی انحراف و دستبرد دربار خلافت نشر دهند و احکام دین را برپا دارند و از کجروی های عقیدتی جلوگیری نمایند و خط اصلی اسلام را پاسداری کنند. این مبارزه از جهاتی دشوارتر از گونه های دیگر مبارزات بود و توفیق آن دو بزرگوار در این کار از مهمترین عواملی است که می بینیم با یک قرن حکومت سیاه و ضد اسلامی بنی امیه، پایگاه های اصلی دیانت ویران نشد، در حالی که امویان بسیار کوشیدند امت اسلامی را به جاهلیت باز گردانند و در ظاهر نیز برای این مقصود پیشرفت هایی کردند؛ ولی کوشش امامان پاک ما و به ویژه ظرافت عمل آنان در تربیت شاگردان و پراکندن رگه هایی از آگاهی و شناخت اسلامی در میان جامعه، بزرگترین مانع راه امویان شد، و بالاخره دشمنان در هدف اصلی خود که نابودی اساس اسلام بود ناکام ماندند.

سرانجام دولت پلید اموی ساقط شد، و بنی عباس جای آنان را گرفتند.

بنی عباس که از تبار عباس بن عبد المطلب، عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودند، در آغاز به دستاویز خونخواهی شهدای کربلا و مبارزه با ستم امویان، مردم را دور خود جمع کرده و به ویژه از علاقه ی ایرانیان به آل علی علیه السلام سود جستند و به عنوان آن که حکومت را از امویان بگیرند و به کسی که شایسته ی آن است بسپارند با بنی امیه به مبارزه پرداختند و به کمک ابومسلم خراسانی و ایرانیانی که گرد او جمع شده بودند، بنی امیه را از میان برداشتند؛ اما به جای آن که خلافت را به امام وقت جعفر بن محمد صادق علیه السلام واگذارند، خود زمام امور حکومت را به دست گرفتند.

بنی عباس بسیار به اسلام تظاهر می کردند، و به عنوان اینکه «ما از آل پیامبریم» سعی داشتند خود را وارثان حقیقی پیامبر و شایستگان خلافت اسلامی معرفی کنند، و چون خودشان بهتر از هر کس می دانستند که شایسته ی این مقام نیستند، از همان آغاز حکومت، چون طاغوتیان گذشته، برای حفظ سلطنت خود سختگیری و فشار را بر امام صادق علیه السلام و یاران و شیعیان او شروع کردند و به هر طریق که ممکن بود کوشیدند جامعه را از خاندان نبوت و امامت دور بدارند، تا مبدا حکومت و خلافتی را که به نام دودمان پیامبر و با تظاهر به اسلام به چنگ آورده بودند از دست بدهند.

از سال 132 هجری که امویان منقرض شدند، **تأشهادت** امام صادق علیه السلام در سال 148 هجری، دو خلیفه ی عباسی به نام ابو العباس سفاح و منصور دوانیقی حکومت کردند. سفاح اولین خلیفه ی عباسی چهار سال حکومت کرد، و «منصور» دومین خلیفه 22 سال، یعنی تا 10 سال پس از [شهادت امام صادق علیه السلام قدرت را در دست داشت].5

امام صادق علیه السلام در تمام این مدت و به ویژه در حکومت منصور تحت فشار و مراقبت بود، و حتی گاهی از تماس مردم با آن حضرت جلوگیری می شد.

هارون بن خارجه می گوید: یکی از شیعیان می خواست در مورد صحت سه طلاق در یک مجلس [6]، از امام صادق علیه السلام سؤال کند. به محلی که امام در آنجا بود رفت؛ ولی خلیفه ی عباسی ملاقات با آن حضرت را ممنوع ساخته بود. در اندیشه ماند که چگونه خود را به امام برساند، در این هنگام فروشنده ی دوره گردی را دید که لباس ژنده ای بر تن دارد و خیار می فروشد. نزد او رفت و

خیارها را یکجا از او خرید و لباس او را نیز به عاریه گرفت و با تظاهر به خیار فروشی به منزل امام نزدیک شد. خدمتکاری از منزل امام او را صدا کرد که خیار بخرد، و بدین ترتیب به بهانه ی فروش خیار به منزل وارد شد و خدمت امام شرفیاب گشت، امام فرمود: «حیله ی خوبی بکار بردی! مسأله ات چیست؟»

[مسأله را به عرض رساند، امام فرمود: «آن طلاق باطل است...»]. [7]

منصور دوانیقی از هیچ سختگیری و آزار و جنایتی نسبت به امام و پیروان او و دیگر علویان خودداری نمی کرد، و دقیقا همان رفتار بنی امیه را در پیش گرفته بود؛ سدید و عبد السلام بن عبد الرحمن و برخی دیگر از یاران امام را به زندان افکند. معلی بن خنیس را که از بزرگان اصحاب امام صادق علیه السلام محسوب می شد به قتل رساند. عبدالله بن حسن را که از نوادگان حضرت مجتبی علیه السلام و [از علوین بزرگوار بود به عراق تبعید کرد و در آنجا زندانی و سپس شهید ساخت... [8]

از سوی دیگر سعی می کرد به هر طریق شده امت اسلامی به او گرایش پیدا کنند، و او را واقعا خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امین شریعت و سایه ی خدا بپندارند، و اصرار داشت که خود را از اهل بیت پیامبر قلمداد کند، و با مغالطه جای امامان و اوصیای حقیقی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بگیرد. زیرا می دانست مسلمانان شدیداً به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم معتقدند، و قبلاً هم بنی عباس با سوء استفاده از همین اعتقاد مردم و با شعار دفاع از آل پیامبر، توانسته بودند بنی امیه را از میان بردارند.

منصور در یکی از خطبه های خود در روز عرفه گفت: «ای مردم! منحصرأ من از طرف خدا در روی زمین پادشاهم، و به توفیق او امور شما را اداره می کنم. من خزانه دار خدا هستم و بیت المال در اختیار من است. به خواست او عمل و به اراده ی او تقسیم می کنم؛ با اجازه ی او عطا می نمایم، [خداوند مرا قفل خزائن خود قرار داده است، هرگاه بخواهد مرا باز می کند تا به شما عطا کند!...]» [9]

در خطبه ای دیگر خطاب به مردم خراسان گفت: «ای مردم خراسان! خدا حق ما را ظاهر ساخت، و میراث ما از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم (خلافت) را به ما باز گرداند. حق در جای خود قرار گرفت، خدا نور خود را ظاهر و یارانش را عزیز و ستمگران را نابود کرد...» [10]

منصور با این عوامفریبی ها می خواست خود را تقدیس کند و چهره ی واقعی خود را که در ناپاکی و کفر و نفاق با بنی امیه هیچ تفاوتی نداشت، در پس این عناوین ساختگی مخفی سازد، و نیز می کوشید حتی اگر با سختگیری و تهدید هم شده، موافقت ظاهری امام صادق علیه السلام را جلب کند تا در برابر مردم خود را موجه جلوه دهد، اما امام نه تنها هرگز او را تأیید نکرد، بلکه به هر صورت که ممکن می شد با روشنگری های خود هویت اصلی او و بنی عباس را بر ملا می ساخت: یکی از یاران امام پرسید: «اگر به برخی از ما شیعیان که از نظر معیشت در تنگدستی و سختی است پیشنهاد شود که «برای این ها (بنی عباس) خانه بسازد، نهر بکند و اجرت بگیرد، این کار از نظر شما چگونه است؟

امام فرمود: «من دوست ندارم که برای آنها (بنی عباس) گرهی بزنم یا خطی بکشم، هر چند در برابر آن پول بسیاری بدهند؛ زیرا کسانی که به ستمگران کمک می کنند در قیامت در سرا پرده ای از آتشند تا خدا میان بندگان حکم کند». [11] و نیز آن گرامی درباره ی فقها فرمود: «فقیهان، امنای

پیامبرانند، اگر دیدید به سلاطین روی آوردند [و با ستمکاران دمساز و همکار شدند] به آنان بدگمان
[شوید و اطمینان نداشته باشید]. [12]

امام حتی در مکاتبات و ملاقاتهای خود گاه با صراحت به تقبیح منصور می پرداخت؛ منصور در نامه
ای به امام نوشت: «چرا مانند دیگران نزد ما نمی آیی؟» امام در پاسخ نوشت: «ما از دنیا چیزی نداریم
که برای آن از تو بیمناک باشیم، و تو نیز از معنویات و آخرت چیزی نداری که به خاطر آن به تو
امیدوار گردیم. نه تو در نعمتی، که بیاایم به تو تبریک بگوییم و نه خود را در بلا و مصیبت می بینی،
که بیاایم به تو تسلیت دهیم؛ پس چرا نزد تو بیاایم؟!» منصور نوشت: «بیااید ما را نصیحت کنید!» امام
پاسخ داد: «هر کس اهل دنیا باشد، تو را نصیحت نمی کند و هر کس اهل آخرت باشد نزد تو نخواهد
[آمد].» [13]

روزی امام در مجلس منصور بود، اتفاقاً مگسی منصور را آزار می داد و هر چه آن را دور می کرد،
مگس دور نمی شد و باز بر صورت منصور می نشست. منصور با ناراحتی به امام گفت: «خدا چرا
مگس را آفریده است؟!» امام بی درنگ پاسخ داد: «لِيُذِلَّ بِهِ الْجَبَّارَةَ؛ برای آنکه ستمگران جبار را به
[وسیله ی آن خوار و ذلیل سازد.] منصور یکه خورد و ساکت ماند. [14]

پی نوشت ها

.کامل ابن اثیر، ج 4، ص 521 - 522 [2]

.تاریخ طبری، ج 8، ص 1178، چاپ لندن [3]

.دلایل الامامة طبری شیعی، ص 104 - 106، چاپ دوم نجف [4]

.تتمة المنتهی، ص 110 و 113 و 147 [5]

سه طلاق در یک مجلس در فقه شیعه باطل است، برای اطلاع از خصوصیات آن به کتابهای [6]
فقهی مراجعه شود

.بحار، ج 47، ص 171؛ به نقل از خرائج راوندی [7]

جامع الرواة، ج 1، ص 350 و 457 و ج 2، ص 247 - تحفة الاحباب، ص 179 - منتهی [8]
الامال، ج 1، ص 195

.تاریخ الخلفاء، ص 263 - الامام الصادق، ج 5، ص 45 [9]

مروج الذهب، ج 3، ص 301 [10]

وسائل، ج 12، ص 129؛ به نقل از کافی و تهذیب [11]

كشف الغمّه، ج 2، ص 412 - الامام الصادق، ج 3، ص 21؛ به نقل از حلیه الاولیاء [12]

كشف الغمّه، ج 2، ص 448 - بحار، ج 47، ص 184 [13]

الفصول المهمّة، ص 236 [14]³

مبارزات امام موسی کاظم علیه السلام با طاغوت ها

خلفای معاصر حضرت

از سال 148 هجری که امام صادق (ع) به شهادت رسید، دوران امامت حضرت کاظم (ع) آغاز گردید. آن بزرگوار با خلفای زیر معاصر بود

1. منصور دوانیقی (136 – 158)؛

2. محمد معروف به مهدی (158 – 169)؛

3. هادی (169 – 170)؛

4. هارون (2) (170 – 193)

اوضاع سیاسی و اجتماعی

یکی از پرسش های مهم در زندگی امام کاظم (ع) این است که چرا آن حضرت دست به قیام مسلحانه نزد؟

در پاسخ می گوییم: وضع سیاسی و اجتماعی عصر امام نشان می دهد که شرایط برای قیام مسلحانه فراهم نبوده است، زیرا در روزگار بنی عباس به ویژه هارون، عرصه چنان بر اهل بیت (علیهم السلام) تنگ بود که کسی توان فعالیت سیاسی و حتی فرهنگی نداشت. راویان حدیث جرئت نداشتند آشکارا از امام کاظم (ع) نام ببرند و مطالب گران بهای تفسیری، فقهی، عرفانی و علمی او را نقل کنند. به همین دلیل آنان آثار گران بها و مطالب مستند حضرت را به صورت کنایه و اشاره می نوشتند و برای یک دیگر می خواندند، و با عبارت های زیر از امام یاد می کردند: سمعت ابا ابراهیم، سمعت ابا الحسن، روی عن العبد الصالح، قال العالم او السید، ... حدثنی الرجل و یا کتبت الیه

از سوی دیگر، سیاست و مشی حکومت، ستیز با شیعه بود. ضمن این که نظام استبدادی بنی عباس از موسی بن جعفر (ع) و پیروانش وحشت داشت و کینه و حسد خویش را از راه های مختلف نشان می داد

هارون نیز روش هادی را ادامه داد و فدک را غصب کرد و نگذاشت منافع آن به حضرت موسی بن جعفر (ع) و اهل بیت برسد. او با گماردن مأموران ویژه، ارتباط

مالی امام و شیعیان را قطع کرد تا جایی که آن بزرگوار بارها از سختی معیشت خویش می نالید. افزون بر آن، هارون هر از گاهی برای آن حضرت مزاحمت فراهم می کرد و او را از مدینه به بغداد و یا بصره منتقل می نمود و به بهانه این که مردم را به سوی خود می خواند و کارش به اختلاف و خون ریزی می انجامد، به زندانش می افکند.

هارون در سال 170 ه. ق در برابر قبر پیامبر خدا (ص) برای افکار عمومی چنین گفت: ای پیامبر خدا! برای کاری که تصمیم گرفته ام انجام دهم از تو پوزش می طلبم؛ می خواهم موسی بن جعفر (ع) را زندانی کنم، زیرا او مردم را به خویش دعوت می کند و با این کار در پی اختلاف میان امت تو و ریختن خون آنهاست. (3)

به هر روی، وضع جامعه عصر امام کاظم (ع) به گونه ای بود که قیام مسلحانه ره به جایی نمی برد. به همین دلیل آن حضرت تصمیم گرفت از راه های دیگری با حکومت طاغوت مبارزه کند، که در ادامه به بعضی از آنها اشاره می کنیم.

شیوه های مبارزه امام

1. فرهنگ سازی برای تشکیل حکومت

خلفای معاصر امام از جمله هارون می دانست که امام کاظم (ع) و پیروانش، وی را غاصب خلافت پیامبر و زمام دار ستم گری می دانند که با زور و قدرت، سرنوشت مسلمانان را در دست گرفته است و اگر روزی قدرت را به دست آورند، در نابودی

حکومت او لحظه ای درنگ نخواهند کرد. از سوی دیگر، دشمنان نیز می دانستند که امام در صدد تشکیل حکومت است و آن را حق خود می داند. از این رو نسبت به آن حضرت، حساس و در صدد از بین بردن او بودند.

در مقابل، امام کاظم (ع) نیز از راه های مختلف سعی می کرد فرهنگ تشکیل حکومت اسلامی در جامعه نهادینه شود. این امر بسیار مهم بود، زیرا این اندیشه به وجود می آمد که حکومت از آن خاندان پیامبر است و بنی عباس، آن را غصب کرده اند. گفت و گوی زیر که میان پیشوای هفتم و هارون رخ داده به خوبی از اهداف عالی امام در زمینه تشکیل حکومت اسلامی و نیز از نیات پلید هارون، پرده بر می دارد.

روزی هارون (شاید به منظور آزمایش و کسب آگاهی از آرمان امام هفتم) به آن حضرت اعلام کرد که حاضر است «فدک» را به او برگرداند. امام (ع) فرمود: در صورتی حاضرم فدک را تحویل بگیرم که آن را با تمام حدود و مرزهایش پس بدهی. هارون پرسید: حدود و مرزهای آن کدام است؟ امام فرمود: اگر حدود آن را بگویم هرگز پس نخواهی داد. هارون اصرار کرد و سوگند یاد نمود که این کار را انجام خواهد داد. آن گاه امام حدود آن را چنین تعیین فرمود: حدّ اولش، عدن؛ حدّ دومش، سمرقند؛ حدّ سومش، آفریقا و حدّ چهارمش مناطق ارمنیه و بحر خزر است. هارون که با شنیدن هر یک از این حدود، تغییر رنگ می داد و به شدت ناراحت می شد، نتوانست خود را کنترل کند و با خشم و ناراحتی گفت: در این

صورت چیزی برای ما باقی نمی ماند. امام فرمود: می دانستم که نخواهی پذیرفت و (به همین دلیل از گفتن آن امتناع داشتم). (4)

2. نفوذ در حکومت

یکی از روش های بسیار مهم مبارزه امام، نفوذ در حکومت غاصب بود. این روی کرد هم موجب حفظ شیعیان می شد و هم امام از سیاست های حکومت آگاهی می یافت، و در سمت و سوی مبارزه امام و شیعیان تأثیرگذار بود؛ بدین معنا که راه کارهای مناسبی برای مبارزه علیه حکومت و حفظ شیعیان پیش بینی می نمودند. بدین منظور امام برای سامان دادن به مبارزات سیاسی و حمایت از نیروهای شیعی، برنامه ای تدارک دید که بر اساس آن نیروهای فعال و مطمئن، در مسئولیت های کلیدی حکومت قرار می گرفتند که یکی از اعضای فعال آن، «علی بن یقطین» بود. وی بارها از امام (ع) خواست که اجازه دهد از مسئولیت های خویش در حکومت بنی عباس کنار رود، لکن امام (ع) بدان رضایت نداد و او را با کلمات زیر دل گرم نمود که شاید خداوند به وسیله تو شکسته احوالی ها را جبران و آتش فتنه مخالفان را از دوستان خویش دفع کند. بعضی از ثمرات نفوذ افراد مؤمن در دستگاه خلافت: جور بدین قرار است:

رساندن اطلاعات داخلی حکومت به امام علیه السلام

مرحوم مجلسی می نویسد: زمانی که قیام شهید حسین (فخ) سرکوب شد، سرهای آنان به همراه عده ای اسیر برای موسی فرزند مهدی، از خلفای بنی عباس، فرستاده شد. او دستور داد که اسرا کشته شوند و از دیگر علویان سخن به میان آورد تا این که

به نام امام موسی بن جعفر (ع) رسید و با خشم زیاد اظهار داشت که حسین (فخ) به دستور او قیام کرده است، زیرا او وصی این خاندان است. خدا مرا بکشد اگر او را زنده نگه دارم. در این زمان بود که علی بن یقطین، واقعه را به صورت مکتوب به حضور امام تقدیم داشت و آن حضرت را از این تصمیم با خبر نمود.

پشتیبانی مالی از امام علیه السلام

مرحوم کشتی در رجال خود می نویسد: علی بن یقطین، نامه ها و اموال فراوانی را توسط دو نفر از معتمدان خویش برای امام ارسال کرد. قرار ملاقات در بیرون مدینه در محلی به نام «بطن الرمه» بود. امام شخصاً طبق قرار در آن مکان حضور یافت و اموال را از آنان تحویل گرفت. سپس نامه هایی از آستین خود بیرون آورد و فرمود: اینها جواب نامه های شماست، برگردید و آن را به علی بن یقطین برسانید.

کمک مالی به شیعیان

علی بن یقطین برای کمک مالی به شیعیان و حمایت از آنان، هر سال عده ای را از طرف خود به حج می فرستاد و به این بهانه، پول های فراوانی به آنها می پرداخت. مرحوم قمی از قول یونس می نویسد که در یکی از سال ها برای علی بن یقطین 150 حج گزار برشمردند. هم چنین در مواردی که شیعیان می بایست مالیات (پیردازند به ظاهر از آنها می گرفت، ولی به صورت پنهانی به آنان بر می گرداند). 5)

3. رازداری (تقیّه مداراتی)

یکی از روش های مبارزه امام علیه حکومت، تقیه بود. این امر در سازماندهی و حفظ یاران بسیار مؤثر بود، زیرا موجب می شد که نیروها شناسایی نشوند و شیعیان به سازماندهی خود پردازند تا در فرصت مناسب علیه حکومت مبارزه کنند. (6) بدین سان حضرت به یاران خود دستور داد که در بعضی موارد تقیه کنند. در حقیقت، تقیه مداراتی تغییر روش مبارزه بود. معمر بن خلاد که از یاران موسی بن جعفر (ع) بود، از آن حضرت پرسید: چگونه باید در برابر حاکمان ستم گر ایستاد و از اسلام پاسداری کرد؟ امام در پاسخ، از قول جدش امام باقر (ع) نقل کرد که می فرمود: رازداری و با پوشش عمل کردن، از برنامه های دینی من و پدران من است؛ آن که (عمل به تقیه نمی کند ایمان ندارد). (7)

4. مبارزه منفی

یکی از روش های امام در برخورد با حکومت جور، مبارزه منفی علیه آن بود که در قالب های مختلف از جمله عدم مساعدت مالی به حکومت، ظهور می نمود. روزی امام کاظم (ع) صفوان بن مهران جمال را احضار کرد. وی هر سال در موسم حج، شترانش را در اختیار هیئت خاصی از دربار هارون می گذاشت تا به حج بروند و مراسم به جای آورند و یا احیاناً بر مراسم حج نظارت داشته باشند. هنگامی که صفوان خدمت امام کاظم (ع) رسید، فرمود: صفوان! یک عمل تو همه کارهای زیبایت را زیر سؤال برده است؟ با تعجب پرسید: فدایت شوم مگر چه کرده ام؟ امام فرمود: کرایه دادن شترها به هارون برای مراسم حج، کار مناسبی نیست. عرض کرد: من برای سفر حج کرایه می دهم و خودم همراه آنان نیستم، بلکه عده ای از غلامان را می فرستم. امام فرمود: صفوان! دوست نداری ستم گران زنده بمانند تا اجاره

شترهایت را بعد از حج پرداخت کنند؟ عرض کرد: البته که دوست دارم. حضرت فرمود: هر کس بقای هارون و هیئت حاکمه اش را دوست بدارد، از آنان است و هر کس از ایشان باشد به جهنم فرو می افتد.

چون صفوان سخنان امام را شنید همه شترهای اجاره ای خویش را فروخت. وقتی هارون متوجه شد او را احضار و سرزنش کرد. صفوان گفت: من پیر شده ام و توان ندارم. غلامان هم کارها را به طور شایسته و درست انجام نمی دهند. هارون با عصبانیت رو به صفوان کرد و سری تکان داد و گفت: خاموش! من می دانم چه کسی به شما فرمان می دهد. کار موسی بن جعفر است. صفوان گفت: من با موسی بن جعفر (ع) ارتباط ندارم، او در کارهای من دخالتی نمی کند. هارون در پایان گفت: (اگر سابقه همکاری تو نبود، نابودت می کردم). (8)

مبارزه منفی امام هفتم (ع) با حکومت هارون چنان بود که شایعه فتوای حضرت مبنی بر حرمت ولایت و حاکمیت هارون در جامعه وجود داشت و کمترین مسامحه ای از حضرت در برخورد با حکومت بنی عباس دیده نمی شد. (9)

5. تربیت اندیشمندان فکری و سیاسی

امام کاظم (ع) با این که از سوی حکومت هارون تحت فشار بود و بخش عمده ای از عمرش را در زندان گذراند، اندیشمندانی تربیت کرد که در برابر حکومت جور و گروه های انحرافی می ایستادند و در عرصه علمی و اجتماعی از وثاقت و اطمینان بالایی برخوردار بودند. امام می دانست که هدایت شیعیان و مبارزه با حکومت، نیاز

به انسان های سیاست مدار، متدین و عالم دارد تا مسیر او را ادامه دهند. شاگردان امام نیز با روش های گوناگون به مبارزه علیه حکومت اقدام می کردند. حتی بعضی از شاگردان و تربیت یافتگان امام با بیان جای گاه حکومت و امامت و این که حکومت، حق خاندان پیامبر (ص) است، با حکومت وقت مبارزه می کردند. بعضی از آنها همانند یونس بن عبدالرحمان، صفوان بن یحیی، محمد بن ابی عمیر، عبدالله بن مغیره، حسن بن محبوب سراد و احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی، از اصحاب اجماع شمرده شده اند.(10) عظمت این بزرگان چنان بود که راویان و محدثان هرگاه حدیث و روایت خود را منتهی به یکی از افراد فوق می دیدند، آرامش خاطر پیدا می کردند. آنان تألیفات فراوانی داشتند و برخی از آنها سال های بسیاری را در زندان گذرانده بودند؛ همانند

یونس بن عبدالرحمان: او استعداد بسیار بالایی داشت. در مقابله با افراد و گروه - 1 های مخالف، نزدیک به هزار جزوه و مقاله نوشت، تا جایی که گفته شد: دانش ائمه اهل بیت (علیهم السلام) به چهار نفر منتهی می گردد: سلمان فارسی، جابر، سید و یونس بن عبدالرحمان.

درباره یونس نوشته اند: وی زیاد به حج رفت و خود می گفت: در محضر معصوم بیست سال گوش دادم و بعد از آن بیست سال پرسیدم و بیست سال هم به پرسش (دیگران پاسخ دادم). (11)

محمد بن ابی عمیر: وی تألیفات فراوانی داشت و بسیار زاهد و متقی بود. وی را 2 - به زندان های طولانی مدت محکوم کردند، لکن از ترس این که مبادا کتاب ها و تألیفاتش را نابود کنند، مبلغ یکصد و بیست هزار درهم به سندی پرداخت و بعد از مدتی از زندان خارج شد و به سراغ کتاب ها و تألیفات دفن شده در گوشه منزلش رفت، ولی همه آنها را پوسیده و نابود شده یافت. شاید همین وضعیت سبب گردید که آن چه بعداً نقل کرد به صورت مرسله باشد؛ لکن اطمینان و وثاقت بالای وی باعث گردید که روایات مرسله اش (12) همانند روایات مستند دیگران، معتبر به شمار آید.

6. حمایت از انقلابیان

گرچه امام خود به دلیل فراهم نبودن شرایط، قیام مسلحانه انجام نداد، اما مبارزه امام در قالب دیگر بروز نمود و آن، حمایت از قیام ها و نهضت های انقلابی بود. از جمله این قیام ها، قیام شهید فخ (حسین بن علی بن حسن المثنی بن الحسن المجتبی - علیه السلام -) بود، (13) که حضرت از آن حمایت کرد.

وی که از ستم ها و فشارهای روحی فرماندار مدینه به علویان به ستوه آمده بود دست به قیام مسلحانه زد و این در زمانی بود که «هادی»، خلیفه ستم گر عباسی حکومت را در دست داشت. قرار شد شبانگاهان قبل از اذان صبح حرکت آغاز شود. حسین که رهبری قیام را عهده دار بود به خدمت امام موسی (ع) رسید. حضرت توصیه هایی به او فرمود: تو شهید خواهی شد، ضربه ها را نیکو بزن و نهایت تلاش

خود را بنما. این مردم، فاسق هستند، به ظاهر ایمان دارند، اما در باطن، نفاق و شک را پنهان می دارند. همه ما مملوک خداییم و به سوی او باز می گردیم

۱.۷ امام کاظم (ع) علاوه بر نیرو سازی و تربیت آنها سعی می کرد نیروهای قدرت مند، مقاوم و آشنا به مصالح اسلام را حفظ کند و در مقاطع مختلف از آنان بهره بگیرد. هم چنین توجه داشت که در حدّ امکان آنها شناسایی نشوند، بلکه با پوشش های مختلف چنان عمل کنند که هیچ گونه حساسیتی در حاکمان غاصب عباسی به وجود نیاید. علی بن یقطین با تمام اخلاص در خدمت موسی بن جعفر (ع) بود، در حالی که پست وزارت داشت و خمس اموال خویش را به حضرت می داد و به وسایط گوناگون به یاران آن بزرگوار مساعدت می نمود. او زمانی اراده کرد هدایای ارزش مندی را که به وی می دادند، به آن امام همام بدهد. در یک مورد او پارچه گران بهایی را که هارون به وی هدیه داده بود برای آن حضرت فرستاد. لکن امام چون می خواست این نیروی ارزش مند را حفظ کند، آن را برگرداند و فرمود: از امروز (سعی کن وضوی خویش را بر روش هارون و اهل سنت انجام دهی). (۱۴)

از سوی دیگر، مأموران هارون مراقب تماس ها و چگونگی وضعیت علی بن یقطین بودند. آنان گزارش هایی را علیه وی داده بودند که با موسی بن جعفر (ع) در تماس است و لباس و هدیه مخصوص شما را به ایشان داده و حتی وضو و نمازش را بر روش مذهب اهل بیت (ع) انجام می دهد. هارون در پی این گزارش ها او را احضار کرد و با ناراحتی تمام گفت: اگر چنین ادعایی درست باشد، خون تو را خواهیم ریخت... از او پرسید: آن لباسی را که هدیه دادم چه کردی؟ علی پاسخ داد: در داخل بقچه ای گذارده و برای تبرک آن را حفظ کرده ام. هارون یک نفر از

کارگزارانش را در پی هدیه فرستاد و با آدرسی که علی بن یقطین داده بود، هدیه را مُهر شده آوردند.

در مرحله دیگر، جاسوسان هارون گزارش دادند که او نماز را همانند شیعه می خواند. هارون مراقبانی بر علی گماشت و سرانجام دریافت که او همچون اهل سنت نماز می گزارد. هارون خشم خود را فرو برد و رو به علی کرد و گفت: هرگز سخن (هیچ سعایت کننده ای را علیه تو نخواهم پذیرفت). (15)

شهید مطهری (ره) می نویسد: علی بن یقطین، وزیر هارون است، شخص دوم مملکت است، ولی شیعه است، اما در حال استتار. او ظاهرش با هارون است، اما به هدف های موسی بن جعفر (ع) خدمت می کند و امام به او دستورهایی داد و وی اجرا کرد و (مصون ماند). (16)

در پایان باید گفت: شیوه های مبارزه سیاسی امام به موارد ذکر شده خلاصه نمی شود، بلکه امام در قالب دعا، موعظه و حتی زندان رفتن به مبارزه با حاکمان عباسی پرداخت و سرانجام حکومت، آن امام بزرگوار را به شهادت رساند.

شهید مطهری (ره) بعد از ذکر عوامل و علل به شهادت رساندن امام کاظم (ع) می نویسد: خلفا می دیدند که امامان را از هیچ راهی و به هیچ وجهی نمی توانند وادار به تمکین بکنند، به همین دلیل بهترین راه و آسان ترین راه را شهادت آن بزرگواران

می دانستند، با این که متوجه بودند که شهید کردن ائمه چقدر برایشان گران تمام
(می شود). 17)

.

:پی نوشت ها

مهدی پیشوایی، سیره پیشوایان، ص 413؛ ر.ک: بصائر الدرجات، ج 9 ص 129؛ 1)
بحارالانوار، ج 48، ص 1 - 4؛ ارشاد مفید، ص 307 و مناقب ابن شهر آشوب، ج 3، ص
437.

همان، ص 414 2)

سیره الائمه الاثني عشر، ج 2، ص 335؛ ر.ک: مرتضی مطهری، سیری در سیره ائمه 3)
اطهار (ع)، ص 176 - 177

تذکره الخواص، ص 350 4)

مهدی پیشوایی، سیره پیشوایان، ص 462 5)

ارشاد مفید، ص 275 - 274؛ الخرائج و الجرائح، ص 297 6)

7) وسائل الشیعه، ج 16، ص 204، ح 21359؛ اصول کافی، ج 2، ص 219، ح 2

8) سیره الائمه الاثنی عشر، ج 2، ص 322 - 323؛ رجال کشی، ص 441

9) رسول جعفریان، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص 406

10) حیات الامام موسی بن جعفر (ع)، ج 2، ص 459؛ بحار الانوار، ج 48، ص 172، ح 10
13) فروع کافی، ج 5، ص 109، ح 1

11) سیره الائمه الاثنی عشر، ج 2، ص 313

12) رجال کشی، ص 46

13) همان، ص 47

14) اقرب الاسناد، ص 126

سیره الائمه الاثنی عشر، ج 2، ص 322 - 323 (15)

برگرفته از: سیری در سیره ائمه اطهار (ع) ص 181 (16)

همان، ص 190 (17)⁴

⁴ hawzah.net/fa/Magazine/View/5387/5605/54406

مبارزات امام رضا علیه السلام علیه طاغوت ها

پس از واقعه عاشورا، یکی از حساس ترین مقاطع تاریخ شیعه، زندگانی حضرت رضا است. شرایط زمانه حضرت با ائمه پیش از خودشان در عین اشتراک در بسیاری از زمینه ها، تفاوت های اساسی دارد. مثلاً رویارویی دستگاه حاکم (خلیفه) با امام در زمان پدر بزرگوارشان آشکار است و طرف حق و باطل بر پیروان ایشان پوشیده نیست؛ اما در زمان امام رضا(ع) از حیث اوضاع کلی جهان اسلام و وضعیت شیعیان، خلفای حاکم و روش های امام نوعی پیچیدگی های خاص به چشم می خورد و حوادث این روزگار از برخی جهت ها با نرمش قهرمانانه امام حسن (ع)، موقعیت امام سجاد(ع) و انقلاب فکری، علمی و فرهنگی امام باقر(ع) و امام صادق (ع) مقایسه پذیر و نشان دهنده اهمیت خاص و چندبعدی این مقطع است.

امام رضا(ع) با سه خلیفه عباسی (هارون الرشید، امین و مأمون) هم عصر بوده اند و به طور کلی اوضاع سیاسی و خلافت عباسی در دوران زندگانی امام رضا (ع) - مخصوصاً در زمان مأمون - با آشفتگی های فراوانی همراه بوده است. از ویژگی های این مقطع، پیچیدگی شرایط سیاسی - اجتماعی و شخصیت خاص مأمون است [2] که به گفته شهید مطهری: «مأمون، عالم ترین خلفا و بلکه شاید یکی از عالم ترین سلاطین جهان است» (۱۳۸۶: ۱۷۷). از طرف دیگر، قبول ولایتعهدی از طرف امام رضا(ع) در شرایطی که ائمه پیش از ایشان همواره از حکومت های وقت فاصله گرفته اند، سبب طرح پرسش های

اساسی در نزد شیعیان شده و اهمیت واکاوی این مسئله را بیش از پیش آشکار می کند.

پرسش و محور اصلی این نوشتار، توصیف و استخراج نحوه تعامل امام رضا(ع) با حکومت جور است و به طور خاص بحث ولایتعهدی تحلیل می شود. چارچوب نظری نیز بر مبنای «پارادایم امامت» است. [3] بر اساس این پارادایم و توجه به سه اصل اساسی آن (نص، نصب و عصمت) هر زعامت سیاسی - مذهبی غیرمعصوم در زمان معصوم، غصب محسوب می شود. از طرف دیگر، بر اساس «اصل عصمت»، امام از احتمال هر خطا و لغزشی به دور است. با توجه به این اصول ثابت و آنچه در سیره امام رضا(ع) مشاهده می شود، سیره [4] امام به منظور الگوبرداری صحیح، واکاوی می شود.

امام رضا(ع) در زمان مأمون

پیش از ولایتعهدی. ۱.

شایان ذکر است که حرکت فکری و همه فعالیت های سیاسی - فرهنگی ائمه اطهار حرکتی مستمر و طولانی است که از سال یازدهم هجرت شروع می شود و به سال ۲۶۰ (که سال شروع غیبت صغری است) خاتمه پیدا می کند. این بزرگواران یک واحد و یک شخصیت اند و نمی توان شک کرد هدف و جهت آنها یکی است. در تحلیل زندگی ائمه نباید در این دام بیفتیم که تفاوت های ظاهری در سیره ائمه به معنی اختلاف یا تعارض میان آنهاست، بلکه باید توجه کنیم

ائمه معصوم در حرکتی بلندمدت، تاکتیک ها و ابزارهای خاصی را برگزیده اند. گاهی ممکن است حرکت را سریع تر دنبال کنند و گاهی کند و گاه دست به عقب نشینی حکیمانه بزنند؛ اما همان عقب نشینی ظاهری، از نظر کسانی که حرکت را حکیمانه و هدفمند می دانند، حرکتی رو به جلو محسوب می شود. از همین رو، زندگی امیرالمؤمنین (ع) با زندگی امام حسن (ع) و امام حسین (ع) و سایر ائمه حرکتی مستمر است (خامنه ای، ۱۳۶۶، ج ۱: ۲۴). نکته ای که در سیره ائمه اطهار باید در نظر گرفته شود، تداوم جهت گیری سیاسی این بزرگواران است؛ چه وقتی حکومت در دست ایشان بوده و چه در هنگامی که از قدرت سیاسی دور بوده اند.

در دوران امامت امام رضا(ع) به واسطه تلاش و مجاهدت علمی، اخلاقی و فرهنگی ائمه، تا حدودی از انحراف های فکری و اخلاقی بی شمار (که یکی از شاخص ترین عناصر معرف عصر امویان است)[5] کاسته شده، اما مسائل دیگری پیش روی جهان اسلام قرار گرفته است.

درگیری های امویان، عباسیان و علویان شرایطی را برای ائمه فراهم کرد تا در این میان ارزش ها نشر یابد، انحراف ها زدوده شود و به واسطه سازمان و کالت[6] و تربیت شاگردانی گران مایه، گستره شیعیان افزایش یابد و نیز شبکه ارتباطی آنها با ائمه وضعیت بهتری پیدا کند.

البته پس از استقرار عباسیان شرایط تا حدی بر ائمه و شیعیان سخت شد که برخی، سختی های این دوران را از ظلم و جنایت های بنی امیه بیشتر می دانند؛ اما به هر حال گسترش قلمرو سرزمین های اسلامی (خصوصاً در زمان هارون و مأمون) و آغاز نهضت ترجمه، ورود افکار و عقاید انحرافی، التقاطی و شکل گیری فرقه های مذهبی - سیاسی از ویژگی های شاخص این عصر است.

دوران امام رضا(ع) از نظر علمی، اجتماعی و سیاسی بسیار حساس بود. در این عصر بیان مسائل کلامی، عقلی و فلسفی رونق داشت و جریان هایی مانند معتزله و اشاعره بحث های کلامی خود را داشتند و از سوی دیگر، با ورود آرای فلاسفه یونانی و طرح شبهه های جدید، دفاع از اسلام اهمیت ویژه ای یافت. در واقع اگر بخواهیم مجاهدت علمی امام رضا(ع) را در نشر معارف و اصلاحات فکری و اعتقادی دسته بندی کنیم، با اندکی تساهل می توانیم بگوییم مباحث علمی - عقیدتی امام پیش از دوران ولایتعهدی بر محور رد شبهه ها، رفع اختلاف های درون دینی و اشاعه معارف مکتب اهل بیت و تشیع سامان یافته بود.

در دوره ولایتعهدی نیز بنا بر مقتضیات خاص جایگاه ولایتعهدی و شرایط اجتماعی - سیاسی آن دوران، شاخصه دفاع از اسلام در مقابل مکاتب و مذاهب انحرافی و التقاطی (که از سرزمین های غیراسلامی یا آثار فلاسفه و اندیشمندان غیرمسلمان نشئت گرفته بود) بسیار پررنگ تر بوده است. گسترش قلمرو سرزمین های اسلامی، ورود افکار بیگانگان، ترجمه آثار و افکار فلاسفه و دانشمندان یونانی و

نیز تقید نداشتن خلفای عباسی به شریعت و احکام، سبب شکل گیری انحراف های عقیدتی زیادی در جامعه مسلمانان شده بود.

در این شرایط امام رضا(ع) در دو بخش به اصلاحات فکری و دینی پرداختند:
۱- رد عقاید باطل و منحرف؛ ۲- بیان افکار و عقاید صحیح و اصولی

امام رضا(ع) با رد عقایدی که خدا را جسم تصور می کرد (صدوق، ۱۳۷۸، ج ۱: ۱۱۷) یا رد عقاید جبریه و مفوضه و بیان صحیح مسئله جبر و اختیار (همان: ۱۲۴)، لعن تحریف کنندگان کلام پیامبر(ص) (همان: ۱۲۶)، لعن غلاه و کافر دانستن آنها (همان: ۲۰۳) در مقابل انحراف های فکری و عقیدتی به وجود آمده ایستادند. در این میان مسئله ولایتعهدی امام در چارچوب بیان مواضع و عقاید اصولی قرار دارد و دربردارنده اصول سیاسی و کاربردی در برخورد با حکومت جور است که در ادامه به آن پرداخته می شود.

زمینه ای طرح ولایتعهدی امام رضا. ۲

از آنجا که نمی توان از ولایتعهدی امام رضا(ع) بدون در نظر گرفتن زمینه ها و شرایط سیاسی - اجتماعی آن سخن به میان آورد، به اجمال زمینه های طرح ولایتعهدی امام بررسی می شود. مأمون در آغاز خلافت خود در وضعیت بسیار دشواری قرار داشت و به نظر می رسد صعوبت چنین وضعیتی حتی از آغاز دعوت عباسیان علیه امویان سخت تر بوده، زیرا پس از آن همه ظلم و

جنایت (به طور خاص) [7] علیه علویان و خاندان پیامبر (ص)، دیگر به کارگیری شعار «الرضا من آل محمد (ص)» [8] از سوی عباسیان عبث می نمود و ایرانیان هم به دلیل ستم علیه خاندان پیامبر (ص) و نیز بدعهدی عباسیان در ارتباط با ایرانیانی نظیر ابومسلم و خاندان برمکیان، از عباسیان روی تافته بودند. برای نمونه آمده: «ایرانیان پس از وقوع جنگ خانگی هولناک بین امین و مأمون، از (پشتیبانی عباسیان دست کشیدند...» (مرتضی عاملی، ۱۳۶۵: ۱۷۳).

علاوه بر این، اختلاف های داخلی را هم باید اضافه کرد که با نبرد امین و مأمون بر همگان آشکار شد. اکنون مأمون باید برای استقرار و دوام خلافتش بر همه این مسائل غلبه می کرد. مأمون با وجود سه مشکل اساسی: ۱- حمایت نکردن علویان؛ [9] ۲- حمایت نکردن ایرانیان؛ ۳- اختلاف های داخلی عباسیان [10] توانست از همان ابزارهایی استفاده کند که رهبر عباسیان در ابتدای کار برای رسیدن به قدرت استفاده کرده بود، یعنی استفاده از پایگاه اجتماعی، سیاسی و مذهبی علویان و دیگری (که به تبع آن اتفاق افتاد) استفاده از خراسان به عنوان پایگاه. با استفاده از این دو نیرو توانست اقتدار خود را بر عباسیان بغداد تحمیل کند، اما دشواری های زیادی پیش روی او قرار داشت، زیرا همان طور که گفتیم، ظلم و ستم های بی شمار خلفای عباسی دست آنها را برای ایفای نقش های ظاهری رو کرده بود و باید تدابیر دیگری اندیشیده می شد. در نظر مأمون حضور امام در دستگاه حکومت می توانست چاره ای برای حل همه این مسائل باشد.

مواضع سیاسی امام رضا علیه السلام

درباره برخورد امام رضا (ع) با حکومت و مسائل سیاسی (در زمان مأمون) چند فرض مطرح است:

با توجه به بی‌رحمی و ستمگری دستگاه حکومت (سکوت و مدارا با خلافت) -۱- عباسی؛

تلاش برای به دست گرفتن حکومت و قیام علیه دستگاه خلافت عباسی؛ -۲-

آنچه از دید برخی کناره‌گیری از سیاست تعبیر می‌شود -۳-

اتخاذ مواضع هوشمندانه سیاسی و ادامه مسیر راهبردی امامت با توجه به -۴- مقتضیات خاص زمانی و مکانی. البته پیش از شروع بحث باید خاطر نشان کرد از آنجا که امام، حکومت تشکیل ندادند، نگاه به سیره سیاسی حضرت درباره امر حکومت [11] با توجه احادیث، روایت‌ها و نکته‌های تاریخی معتمد صورت گرفته است.

سکوت و مدارا با خلافت عباسی. ۱.

با توجه به آنچه در سیره امام رضا (ع) و سایر ائمه می‌بینیم، هیچ کدام از ائمه، حتی در سخت‌ترین شرایط، حق امامت و ولایت خود را کتمان نکرده [12] و در

هر فرصت و شرایطی آن را به حکام وقت یادآوری کرده اند و این حرف که
ائمه از سیاست و مسائل حکومت دوری می گزیده اند، عین بی اطلاعی از روش
و راهبرد امامان است، زیرا ائمه هیچگاه از حق خود چشم پوشی نکردند و همواره
به مسائل دینی و سیاسی اجتماع اهمیت می دادند و نبودن حکومت به
دست ایشان دلیلی بر بی توجهی به سیاست یا مدارا با خلفای وقت نبوده، زیرا شیعه،
امامت را بالفعل می داند نه بالاستحقاق، در حالی که به درستی معلوم است
پیشوایان، امکان تأسیس حکومت نیافتند.

از سوی دیگر، گرچه همه شئون امامت ظاهری و باطنی از یکدیگر تفکیک ناپذیر
بوده، تحقق و فعلیت ولایت ظاهری معصومان در گرو عواملی چون: خواست
مردم، مهیا بودن شرایط اجتماعی و غیره است. امام بنیان حکومت خود را در
جایی می نهد که مردم مسئولانه به وظیفه خود در مهیا کردن شرایط حکمرانی او
قیام کرده باشند. در غیر این صورت، هیچ تکلیف فعلی برای تشکیل حکومت
نمی یابد. به بیان دیگر، در استقرای تام راه های فعلیت یافتن حکومت معصوم
از چهار راه بیرون نیست

امام با تکیه بر روش های زورمدارانه و خشونت آمیز بتوانند بر مجاری حکم 1-
مسلط شوند؛

با توسل به روش های فریبکارانه و تردستانه با همدستی جمع محدودی از یاوران ۲-
خود بر امور غلبه کنند؛

به روش غیرعادی با تکیه بر معجزه و بهره گرفتن از سلطه تکوینی خویش در ۳-
امور تصرف و حکومت خود را برپا کنند؛

در مجاهدتی مستمر، سطح شعور و آگاهی مردم را ارتقا دهند تا آنها به ۴-
دلخواه خود به وظیفه خویش قیام کنند و امکان حکومت وی را فراهم کنند

به یقین هیچ کدام از روش های اول تا سوم در سیره معصوم به چشم نمی
خورد، زیرا با اصول اخلاق و تقوای الهی مغایر است و در سنت و سیره هیچ
پیشوای الهی معهود نیست

تفاوت اساسی رهبران الهی که مقتدای بشریت در اخلاق و فضیلت بوده اند با
دشمنان لجوجشان که به هیچ مرز اخلاقی پایبند نبوده اند در همین جا عیان
می گردد. امام علی در گفتاری، فرق خود و معاویه را در مقام تدبیر امور این
گونه بیان می کند: «والله ما معاویه بأدھی منی لکنه یغدر و یفجر و لولا کراهیه
(الغدر لکنت من أدهی الناس) (نهج البلاغه / خطبه ۲۰۰)

روش سوم هم بدان جهت پذیرفته نیست که ضرورت قائم شده بر اینکه ائمه
هیچگاه به روش های غیرمتعارف برای تحقق اهداف و مقاصد خود رو نیاورده
و از سلطه تکوینی برای دگرگون نمودن احوال بهره نجسته اند. نتیجه آنکه تنها

روش چهارم معین می شود یعنی اینکه حکومت حق امام در بستر رشد و آگاهی با انتخاب آزادانه و مسئولانه مردم فعلیت می یابد.

از آنجا که ولایت کلیه معصومان در مبدأ تشریع تام و تمام است، در سیره کریمه آن بزرگواران مواردی دیده می شود که حتی در زمان کف ید به اعمال برخی از شئون ولایت ظاهری پرداخته اند؛ از قبیل: اقدام به داوری و رفع خصومت ها، نصب قضات، فرض نمودن خمس و تحلیل آن در مقاطع زمانی مخصوص، تحلیل انفال برای شیعیان و مانند آن، که جملگی مظاهری از ولایت (سیاسی) الهی پیشوایان بوده است و می توان از آنها به مثابه ابزارهایی در تثبیت هویت تشیع و حمایت از شیعیان در دوره های سیاه اختناق آمیز خلفا یاد کرد که با توجه به مسائل یاد شده به هیچ وجه نمی توان این قول را درباره امام معتبر دانست که: «...پایبندی به رهبری روحانی و دوری گزیدن از ورود به عرصه های سیاسی» (اللیثی، 42: 1387) زیرا شأن و مقام امامت با سازش کاری درباره اصول و سکوت و مدارا در مقابل حکام وقت، سازگار نیست و آنچه در سیره ائمه دیده ایم به خوبی شاهی بر این مدعاست و آن بزرگواران حتی در بدترین شرایط فشار و اختناق، به مدارا و کناره گیری از امور سیاسی - اجتماعی امر نکرده اند.

تلاش برای بدست گرفتن حکومت و قیام علیه دستگاه خلافت عباسی ۲۰

از جمله مسائلی که بعد از نهضت امام حسین (ع) (با تأثیر گرفتن از واقعه عاشورا) در جریان های سیاسی شیعیان و علویان به چشم می خورد، قیام با شمشیر علیه حکومت ظالم و تلاش برای برپایی حکومت بوده است. درباره جهت

گیری ائمه (به خصوص از زمان امام باقر(ع) به بعد) و درباره این قیام ها اخبار و اقوال متعددی وجود دارد که حتی گاه میان آنها تناقض وجود دارد و البته دلایل آن را می توان چنین برشمرد: ضعف برخی از روایت ها به واسطه سند ضعیف یا وجود راویان غیرموثق، تقیۀ امام، نداشتن درک صحیح از قول معصوم و مسائلی از این دست. حال در پی پاسخ به این پرسش هستیم که امام رضا (ع) چرا در برابر حاکم جور قیام نکردند؟

نفی ظلم و ظالم از اصول مسلم و قطعی تعالیم اهل بیت است و ایشان به دلیل پیروی از امر الهی به سبب «و لا ترکنوا إلی الذین ظلمو فتمسکم النار» [13] (هود/ ۱۱۳) بر ظلم نه اعتماد کردند و نه آنان را یاری نمودند و از آنجایی که در ولایت ظالم احیای باطل و از میان رفتن حق به طور کلی وجود دارد، بنابراین شیعیان را نیز از همکاری بر حذر می داشتند و حتی از کمک به ظالم در ساختن مسجد ممانعت می فرمودند (حیدر، ۱۴۰۳: ۳۷۴) همان طور که پیش از این گفته شد، در تفکر سیاسی ائمه بر نفی ظالم و حکومت جور بسیار تأکید شده است. با همه احادیث و روایت هایی که در این زمینه وجود دارد، در تاریخ سیاسی شیعه شاهدیم که ائمه پس از نهضت عاشورا در هیچ قیامی شرکت نداشته اند و گاه نه تنها دستور به جهاد نداده اند، بلکه به نوعی با جهاد (قیام مسلحانه و آشکار) مخالفت کرده اند. برای یافتن چرایی این موضوع باید به چند نکته توجه کرد:

- شرکت نکردن مستقیم ائمه در قیام های توایین، مختار، زید، زیدبن علی، نفس زکیه، ابراهیم (برادر نفس زکیه)، حسین بن علی (شهید فخر) به معنی نفی و مخالفت (مطلق) امام معصوم با این قیام ها علیه حاکم ظالم نبوده است. با جمع بندی کلی احادیث، حذف احادیث ضعیف و در نظر گرفتن اصل تقیه در احادیث صادره از ائمه می توان گفت که شخصیت برخی از این قیام کنندگان (به طور کلی) از طرف امام تأیید شده بوده و این بزرگواران با نفس مقابله با حکومت جائر و طاغوت مخالف نبوده اند و احادیثی که در مدح برخی از قیام کنندگان آمده، هیچ تناقضی با این مطلب ندارد، زیرا دلالت غالب احادیث بر مدح شخصیت فردی آنان و نفس عمل امر به معروف و نهی از منکر است و از سوی دیگر، نمی توان آن را تأیید بر قیام ها تفسیر کرد.

- امام معصوم با درایت، بینش وسیع و نگاه عالمانه به مسائل سیاسی - اجتماعی به خوبی از شرایط سیاسی - اجتماعی، زمینه ها و امکانات مورد نیاز برای قیام و حتی تشکیل حکومت آگاهی داشتند و با توجه به شرایط سیاسی - اجتماعی، شکست قیام ها را پیش بینی می کردند و از آنجا که در آن شرایط شکست قیام نمی توانست به حرکت ائمه کمک درخور توجهی کند، ائمه - در آن مقطع - به پیروانشان تقیه و استفاده از ابزارهای دیگر (به جز جهاد مسلحانه) را سفارش می کردند.

- ائمه از زمان امام سجاد (ع) به بعد، خط مشی سیاسی خود را تغییر دادند، یعنی به جای مبارزه و قیام مسلحانه، اقدام به کارهای فرهنگی کردند و نهضتی علمی

- فکری را در پیش گرفتند که به تعلیم و تربیت شاگردان و نشر احکام و معارف دینی می پرداختند. از این رو، در هیچ قیام و حرکت ضدحکومتی شرکت نکردند و حتی برخی یارانشان را نیز از شرکت در چنین حرکت هایی منع می کردند، زیرا این قیام های پراکنده که از سوی شیعیان صورت می گرفت، چندان سنجیده و حساب شده نبود و اتفاقاً به حرکت حساب شده ائمه که به شکل دیگری (نهضت علمی - فرهنگی) نمود پیدا کرده بود، ضربه های سختی می زد و گاه باعث تفرقه نیروها و از دست رفتن آنها می شد.[14] احادیثی که درباره سفارش به قیام نکردن از [15] ائمه روایت شده مؤید همین مسئله است

سه قیام در زمان امامت امام رضا (ع) در تاریخ روایت شده [16] که ایشان با دو قیام مخالفت صریح می فرمایند.[17] تنها در قیام ابن طباطبا پس از اینکه از امام تقاضا کردند به آنها پیوندد، امام به ایشان فرمود پس از ۲۰ روز به آنها خواهد پیوست که ظاهراً پس از ۱۸ روز (از زمانی که امام را دعوت کرده بودند) این حرکت شکست خورد و قیام کنندگان فراری شدند (صدوق، ۱۳۷۸، ج ۲: ۲۰۸) و این مطلب به خوبی درایت سیاسی و آینده نگری امام را نشان می دهد که ایشان به خوبی از شرایط موجود آگاهی داشته اند و با اصل قیام علیه حاکم ظالم مخالف نبودند، اما مؤلفه های دیگری نیز مدنظر ایشان بوده است از جمله: مصلحت، به ثمر نشستن و تداوم حرکت بر ضدحکومت جور

اتخاذ مواضع هوشمندانه سیاسی و ادامه مسیر راهبردی امامت با توجه به مقتضیات ۳. خاص زمانی و مکانی

مواضع سیاسی ائمه همواره با ملاحظه‌هایی همراه بوده و در بررسی و واکاوی رفتارهای سیاسی این بزرگواران توجه به این ملاحظه‌ها می‌تواند به فهم مخاطب کمک کند. در سیره سیاسی امام رضا(ع) نوع برخورد امام با مسئله ولایتعهدی اتخاذ همین رویکرد است که در ادامه به علت اهمیت آن، تحت عنوانی مجزا پرداخته می‌شود.

مواضع سیاسی امام رضا(ع) در برابر مأمون

ولایتعهدی. ۱.

امام رضا(ع) در مقابله با اقدام‌های مأمون از هر فرصت و مقطعی استفاده می‌کردند تا ضمن آشکار کردن نیت سوء مأمون، وی را در رسیدن به اهدافش ناکام بگذارند. عمده گزارش‌ها و برخورد امام با مأمون پس از پیشنهاد ولایتعهدی صورت گرفته که در این قسمت تمرکز بحث ما نیز بر همین مقطع است. شخصیت و نیت مأمون و سابقه عباسیان بر امام پوشیده نبود و حتی بر فرض خیرخواهی و قصد مأمون در واگذاری ولایتعهدی، مسائل بسیاری وجود داشت که بر بعید بودن این امر دلالت می‌کرد؛ از جمله: ساختار حکومت عباسیان بر دشمنی با علویان سامان یافته بود، شرایط سیاسی نامساعد، در میان علویان اختلاف‌های عقیدتی - سیاسی بسیاری به وجود آمده و انحراف‌های اجتماعی، اخلاقی و سیاسی (که همگی ریشه در رفتار خلفای عباسی داشت) شرایطی را پدید آورده بود که مردم از عدالت و مفاهیم اصولی اسلام فاصله گرفته بودند و شاید یارای تحمل و همراهی عدالت امام معصوم

[را نداشتند]. 18

بر اساس شواهد تاریخی حدیثی، سیاست امام رضا(ع) به هیچ وجه تشکیل یا در اختیار گرفتن حکومت نبود، زیرا نوع برخورد و واکنش ایشان با قیام های صورت گرفته و نیز مشارکت و مداخله نکردن در این حرکت های اعتراضی حاکی از این است که اهتمام و اولویت امام در این مقطع، اصلاح انحراف های فکری - عقیدتی و نشر معارف اهل بیت بوده و ایشان در گام نخست به اصلاح و ایجاد زمینه مناسب برای تشکیل حکومت معتقد بودند. البته در ادامه در این باره بحث می شود که اصولاً بر اساس سیره ائمه (هرچند حکومت حق ایشان بوده) به دست گرفتن حکومت در اولویت نبوده و هیچگاه حکومت به مثابه ارزش یا هدف مطرح نشده، بلکه از این دیدگاه، حکومت ابزاری است که زمینه را برای نیل به اهداف عالی و متعالی ائمه فراهم می کند. بر همین مبنا تشکیل حکومت نیازمند زمینه هایی است که تا وقتی این شرایط و لوازم مهیا نشود، امام معصوم مبادرت به این امر نخواهد کرد.

امام رضا(ع) از ابتدا با پیشنهاد ولایتعهدی مأمون مخالفت کردند و حتی به او توصیه نمودند که این خبر در جایی منتشر نشود. دیگر باره نزد آن حضرت فرستاده (و در مجلسی خصوصی که فضل بن سهل هم حضور داشته) گفت: «حال که از پذیرفتن خلافت خودداری می کنی، به ناچار باید ولیعهدی مرا بپذیری.» و حضرت به سختی از این کار خودداری فرمودند (محدث اربلی، ۱۳۸۱ق، ج ۲: ۲۷۵) و (مفید، ۱۴۱۳، ج ۲: ۲۶۱). بر اساس آنچه در منابع تاریخی و روایی آمده، [19] حضرت دلایل پذیرش ولایتعهدی را بیان نموده اند که در همه

آنها عنصر «ضرورت و اجبار» بسیار پررنگ است.[20] البته با وجود این، موضع انفعالی اتخاذ فرمودند و به راستی بر پیروانشان روشن کردند که ائمه «ساسة العباد» هستند. در همین زمینه آمده پس از اینکه مأمون به حضرت اعلام کرد قصد واگذاری خلافت به ایشان را دارد، حضرت در جوابی صریح و قاطع (که به طور کلی اساس خلافت و شخص مأمون را زیر سؤال برد) به وی چنین فرمودند: **إِنْ كَانَتْ هَذِهِ الْخِلَافَةُ لَكَ وَ جَعَلَهَا اللَّهُ لَكَ فَلَا يَجُوزُ أَنْ تَخْلَ لِبَاسَا أَلْبَسَكَ اللَّهُ وَ تَجْعَلَ لغيرك وَ إِنْ كَانَتْ الْخِلَافَةُ لَيْسَ لَكَ فَلَا يَجُوزُ لَكَ أَنْ (تَجْعَلَ لِي مَا لَيْسَ لَكَ (مجلسی، بی تا، ج ۴۹: ۱۲۹).**

امام رضا(ع) پس از ولایتعهدی ۲۰

سیاست های امام در مقابل مأمون طوری طراحی شد که همه برنامه ها و اقدام های وی را بی اثر کرد. اگر بخواهیم اقدام ها و مواضع امام در مقابل مأمون را به اختصار بگوییم، از همان ابتدای طرح پیشنهاد و حتی بعد از قبول آن، نوعی [مبارزه منفی و مقابله به چشم می خورد که جای تأمل دارد: 21]

- امام در مدینه به نامه (یا نامه های) مأمون پاسخ ندادند؛

- بر خلاف اینکه مأمون دستور داده بود ایشان خانواده شان را با خود ببرند، حضرت هیچ کدام از اعضای خانواده را همراه نبردند و به گونه ای خاص با خانواده [22] خداحافظی کردند که به برنگشتن و نارضایتی حضرت از مسافرت

دلالت داشت؛ - بیان صریح حق ولایت امام معصوم در مسیر (نیشابور) و حتی در ملاقات با مأمون؛ - امام در خراسان نیز همچنان از قبول ولایتعهدی سر باز می زدند؛

- استدلال های منطقی امام در برابر اصرار مأمون و تصریح ایشان به اینکه حکومت

حق مأمون و خاندانش نیست و او در ارائه این پیشنهاد صداقت ندارد؛ [23]

- پس از پذیرش ولایتعهدی، امام رضا(ع) به یاران نزدیک و حتی شخص مأمون [24] سرانجام این امر را بیان نمودند؛

- طرح شرط دخالت نکردن در عزل و نصب و سایر امور حکومتی (صدوق، ۱۳۷۲، ج ۱: ۳۷).

به نظر می رسد مأمون مجبور به پذیرش شرط امام رضا(ع) شد، زیرا امام پیش از این به صراحت و قاطعیت موضع منفی شان را اعلام کرده بودند. با مطرح شدن شروط از سوی امام رضا(ع)، مأمون بلافاصله شروط را پذیرفت و خرسند شد. که به اهداف خود رسیده است.

نتایج ولایتعهدی. ۳.

درباره قبول ولایتعهدی و نتایج آن تأمل ها و فرضیه هایی وجود دارد که ابتدا فرضیه های مربوط به ولایتعهدی بررسی شده و سپس به نتایج آن پرداخته می شود.

الف. اگر امام ولایتعهدی را تحت هیچ شرایطی قبول نمی کردند

احتمال داشت مأمون ایشان را به شهادت برساند و با زیرکی و فریب افکار عمومی، شهادت ایشان را منتسب به افراد دیگر و خود را بری الذمه کند و حتی با این ادعا که قصد واگذاری خلافت به امام را داشته، به ادعای خون خواهی ایشان برخیزد و از جریان خون خواهی علویان علیه گروهی خاص استفاده کند. در ضمن (به دلایل روشن) شهادت امام رضا در آن مقطع کمکی به جریان حرکت ائمه اطهار نمی کرد.

ب. اگر امام ولایتعهدی را بدون هیچ شرطی قبول می کردند

مأمون به اهدافش می رسید و قبول ولایتعهدی امام هیچ فایده ای برای ایشان و پیروانشان نداشت، زیرا مأمون عملاً از دخالت امام در امور حکومتی ممانعت می کرد و حتی (بر فرض محال) اگر مأمون هم متمایل به مشارکت امام در ساختار حکومت بود:

ساختار حکومت و بدنه خلافت عباسیان بر دشمنی با اهل بیت و علویان سامان ۱- یافته بود و همین مطلب دخالت امام را (در زمان مأمون و حتی پس از آن) غیرممکن می کرد؛

بدون ایجاد زمینه مساعد برای حکومت معصوم، مردم آمادگی و تحمل ۲- حکومت و عدالت امام معصوم را نداشتند، زیرا به واسطه انحراف های فراوانی که از زمان امویان و عباسیان در جامعه و حکومت های مسلمانان اتفاق افتاده بود، میان اسلام اصیل و اسلام موجود فاصله فراوانی وجود داشت

ج. قبول ولایتعهدی با طرح شروط

طرح شرط در ضمن قبول ولایتعهدی (پس از انکار فراوان) بر چند مطلب مهم دلالت دارد: از یک سو امام نارضایتی خود را اعلام کردند و از سوی دیگر، مشروع نبودن حکومت مأمون را رسماً اعلام فرمودند. همچنین، حضور ظاهری امام در دستگاه خلافت عباسی سبب شد تا موقتاً فشار علیه علویان برداشته و فراغت برای آنها حاصل شود و در ضمن، فرصت هایی که در این میان پیش می آمد (مانند جلسه های مناظره و نماز عید [25])، مجال برای امام به منظور نشر معارف اهل بیت، رفع شبهه های جهان اسلام، دفاع از اسلام در برابر سایر ادیان و نیز امر به معروف و نهی از منکر به وجود آورد و این فرصت کم سابقه ای بود که از زمان حضرت علی (ع) به بعد چنین شرایطی (از سوی حکومت) فراهم نشده بود.

امام رضا(ع) در عین حال که رسماً در هیچ مسئله حکومتی دخالت نمی کردند، اما بنا به اصل امر به معروف و نهی از منکر، بسیاری از انحراف ها و اشکال ها را بدون هیچ ملاحظه ای بیان می کردند که برخی معتقدند (محدث اربلی، ۱۳۸۱ق، ج ۳: ۱۰۹) و (مفید، ۱۴۱۳، ج ۲: ۲۶۹) یکی از عواملی که مأمون تصمیم به شهادت امام رضا (ع) گرفت، همین انتقادهای امام از وی بود. در ادامه، برخی از نتایج و برکات سیاست امام رضا(ع) به اجمال بررسی می شود: - با توجه به ظاهرسازی های مأمون در ارادت به امیرالمؤمنین علی (ع) [۲۶] زمینه مساعدی مهیا شده بود تا فضایل اهل بیت در جلسه های مناظره یا در قالب های دیگر منتشر شود و علاوه بر این، احادیث فراوانی درباره موضوع های گوناگون از امام رضا (ع) روایت شده که اگر همه اینها را در کنار شاگردان امام رضا(ع) و نقش آنها در گسترش احادیث، احکام و مذهب تشیع بگذاریم، مجموعه ای غنی از معارف شیعه را تشکیل می دهد.

- مأمون با ولایتعهدی امام رضا(ع) به این موضوع که حکومت حق اهل بیت بوده اعتراف نمود و شرایط به گونه ای رقم خورد که وی به ظلم و جنایت های پیشینانش در حق خاندان پیامبر (ص) و غاصب بودن عباسیان اذعان کرد. مأمون در پاسخ نامه ای که به عباسیان در بغداد نوشت، این مطالب را خاطر نشان کرد: «...به اولاد علی (ع) سخت گرفتیم و آنها را ترساندیم و بیشتر از بنی امیه، به (کشت و کشتار اولاد علی (ع) پرداختیم...» (مجلسی، بی تا، ج ۴۹: ۲۱۰).

نتیجه گیری

بر اساس احادیث و روایت های معصومان از آنجایی که حکومت طاغوت باطل است، هر همکاری با آن نیز باطل و حرام است و احادیث فراوانی درباره این مسئله وجود دارد. با وجود این، شاهدیم که گاه یاران ائمه در دستگاه خلفا مشغول به فعالیت بوده و حتی امام معصوم نیز به ادامه فعالیت ایشان سفارش کرده اند.[27] بر همین مبنا اندیشه سیاسی شیعه در شرایط خاصی و به مثابه حکمی ثانویه و نه اصل، اجازه تعامل با حکومت ظالم را می دهد. همه این تعامل ها و همکاری ها، چه در قالب سکوت و دخالت نکردن در امور سیاسی و خدمات اجتماعی باشد، چه تحت عناوین ولایت، معاونت و خدمات عمومی و اجتماعی برای جامعه اسلامی، با شرایط خاص و با عنوان ثانوی و احیاناً موقت است. در بررسی برخورد امام رضا (ع) با مأمون، نکته های ارزشمندی درباره برخورد با حکومت ظالم حاصل می شود که دربردارنده معارف اصیل و ارزشمندی است که در ادامه به آن می پردازیم.

نفی مطلق حاکمیت طاغوت

درباره این موضوع پیش از این مفصل بحث کردیم که حضرت با نپذیرفتن اصرار مأمون برای قبول ولایتعهدی، به طور ضمنی به نامشروع بودن شخص و حکومت او اشاره می کنند؛ آنجا که حضرت به وی می فرمایند: «اگر حکومت حق توست، نمی توانی به کس دیگر ببخشی و اگر متعلق به تو نیست، شایستگی بخشش آن را نداری» (همان: ۱۲۹). نفی حاکمیت طاغوت از اصول اساسی شیعه است و درباره آن تردیدی وجود ندارد، اما اینکه چرا حضرت با وجود این، ولایتعهدی را

پذیرفتند و حتی در برخی موارد مأمون را راهنمایی فرمودند، باید بررسی کنیم
بر چه اساسی بوده که در ادامه، درباره آن بحث می شود

نکته ای در حاشیه این بحث ضروری به نظر می رسد؛ بر اساس سیره ائمه نفی
حاکمیت طاغوت و مقابله با آن (لزوماً) همیشه به معنای جهاد و رویارویی
مستقیم با حکومت طاغوت نیست. سفارش ائمه درباره تقیه، احادیث درباره مجوز
نداشتن برای قیام پیش از ظهور امام زمان (عج) [28] و مهم تر از همه، سیره
ائمه نیز بر این مطلب دلالت دارد. این از کوفه فکری است که مقابله و مبارزه
را فقط در شکل جهاد و مبارزه مسلحانه بدانیم و مراتب آن را در نظر نگیریم

در سیره سیاسی امام رضا(ع) در عین اینکه همکاری در برخی موارد مجاز دانسته
شده، باید دانست همکاری به معنای مشارکت و کمک نیست او در همین حال،
حضرت با مشارکت در اقدام هایی که برای تقویت و تحکیم دستگاه خلافت
عباسی صورت می گرفته، مطلقاً مخالفت فرموده اند. مثلاً وقتی مأمون پس از
کشتن فضل بن سهل از امام کمک خواست، حضرت به وی می فرمایند تدبیر
این امور به دست خود مأمون صورت گرفته و می گیرد (همان: ۱۷۱). در
نمونه دیگری، مأمون از امام رضا(ع) تقاضا می کند برای یک شهر، فرمانداری
معتد معرفی کنند^۲ که حضرت شروط قبول ولایتعهدی را مجدداً به او
(یادآوری کردند و در این امر دخالت نکردند (همان: ۱۴۴

همکاری با طاغوت با رعایت برخی ملاحظه ها

پیش از شروع بحث، ذکر دو نکته ضروری است: در قواعد فقهی شیعه و اصولی، قاعده تقدم اهم بر مهم در مقام تزاحم دو حکم حرام و واجب است که در صورت رجحان جانب وجوب، این ولایت حاکم ظلمه از باب مقدمه واجب واجب می شود، مانند امر به معروف و نهی از منکر و مانند آن

دوم اینکه روایت های متواتر دال بر وجوب امر به معروف و نهی از منکر و وجوب حفظ دین و اصلاح شئون مؤمنان است که به عنوان واجب مقدمی یا واجب کفایی، ولایت ظالم و تعامل با حکومت غیرقانونی نیز واجب می شود. مسلماً این اصول فقهی و شرعی نیز از قرآن و سیره معصومان برداشت شده است. از مطالب حضرت در دلایل قبول ولایتعهدی

می توان چنین برداشت کرد:

باید دانست همکاری به معنای مشارکت و کمک نیست و در واقع لفظ «همکاری - ۱» به جای مبارزه صریح و آشکار به عاریت گرفته شده و اذعان مکنیم این الفاظ از حیث بیان و دلالت جامعیت کافی ندارند و با اندکی تسامح بکار رفته اند

طرح این درخواست از دو جنبه میتواند صورت گرفته باشد: درماندگی مأمون و - ۲ اعترافش به شایستگی امام برای امور حکومت؛ مأمون می خواست به هر شکل

ممکن امام را در امر حکومت مداخله دهد و به اهدافی که در مسئله ولایتعهدی داشت (و با شروط امام ناکام ماند) برسد.

الف - عمل به تکلیف الهی و تلاش در مسیر تحقق اراده پروردگار؛

ب - نقش عنصر اجبار و ضرورت؛ آنجا که مأمون شرایط حضرت را با شورای شش نفره و موقعیت حضرت علی (ع) مقایسه و ایشان را تهدید به قتل کرد؛

ج - وجود چنین سابقه ای از سوی معصوم (حضرت یوسف (ع))؛ امام رضا (ع) در این مورد چنین می فرمایند: «خداوند به من دستور داده با تو معارضه نکنم و هرچه انجام می دهم زیر نظر تو باشد؛ چنانچه یوسف صدیق مأمور بود زیر نظر فرعون مصر کار کند» (خسروی، ۱۳۸۰: ۱۷۴)؛

د- با توجه به شرایط اجتماعی، سیاسی و فرهنگی، اقدام امام رضا(ع) با در نظر گرفتن همه مصالح بود و حضرت (در مقام رهبر و امام) به طور خاص بر مصلحت کل جامعه اسلامی توجه داشتند

پس بر این اساس در شرایطی خاص، با در نظر گرفتن اصول و برخی مصالح، (همکاری با حاکم ظالم مجاز می شود) البته به عنوان حکمی ثانوی و موقت

بر اساس مستندهای تاریخی و روایی، امام رضا(ع) درباره هر موضوعی که از سوی مأمون برای همکاری و مشارکت در امور حکومت پیشنهاد شد، به صراحت مخالفت کرده اند و در اموری که به طور خاص به تثبیت حکومت جور منتهی می شده (مانند عزل و نصب در حکومت)، حضرت مخالفت کرده اند و در برخی امور مانند نماز عید، با اینکه نفس عمل امری واجب بوده، اما چون حکومت از آن بهره برداری می کرده، ابتدا مخالفت فرموده اند و سپس با طرح شروطی قبول کرده اند (مفید، ۱۴۱۳، ج ۲: ۲۶۴). این شروط مسئله مهمی در سیره و اندیشه امام رضا(ع) است، زیرا هر جا حضرت شرطی را مطرح کرده اند، وضعیت را به کل تغییر داده اند و حکومت نه تنها نتوانسته به اهدافش برسد، بلکه جریان امور به نفع امام تغییر کرده است.

بنابراین، چنین نتیجه می گیریم که در شرایط ضروری که مصلحت، اضطرار یا تقیه دلیل همکاری با حکومت طاغوت است، نخست باید در نظر داشت که در امور حرام و اموری که به تثبیت و تأیید حکومت منجر می شود، همچنان این حرمت وجود دارد [29] و در امور حلال و مباح یا اموری که مصلحت عامه مسلمانان باشد، با رعایت شرایط، امکان همکاری محدود وجود دارد، اما در عین حال باید از حداکثر توان و ابزار استفاده کرد تا در اثنای این همکاری، اهداف باطل حکومت طاغوت محقق نشود.

علاوه بر مواردی که ذکر شد، در برخورد امام رضا(ع) با مأمون گاه به مواردی برمی خوریم که امام رضا(ع) پیشنهادی به مأمون داده اند یا مأمون را در مسئله

ای (مربوط به حکومت) راهنمایی فرموده اند. مثلاً حضرت با توجه به موقعیت استراتژیک و محوری بغداد در جهان اسلام آن روز، به مأمون پیشنهاد دادند پایتخت را به حجاز منتقل کند و در آن شهر مستقر شود (مجلسی، بی تا، ج ۴۹: ۱۶۶).

وقتی مأمون به امام رضا(ع) درباره گسترش سرزمین های اسلامی و فتح سرزمین های جدید گزارش می دهد، حضرت به وی خاطرنشان می فرمایند که مسائل داخلی جهان اسلام (به واسطه وجود افراد ناشایست در رأس امور) در وضعیت مناسبی قرار ندارد و اولویت خلیفه در درجه اول باید سامان بخشیدن به امور داخلی باشد و از اطمینان به افراد ناشایست باید اجتناب شود. امام رضا(ع) آگاهی شان از اوضاع کلی جهان اسلام و امت مسلمان را به مأمون یادآوری می فرمایند و از وی به خاطر غفلت و بی اطلاعی انتقاد می کنند (همان). در نمونه یادشده و موارد دیگری که در این زمینه وجود دارد، باید گفت اصل امر به معروف و نهی از منکر، اصلی محوری در رفتار و سیره ائمه به شمار می رود، زیرا اصلاح کجی ها، مفاسد، آلودگی ها و نشان دادن راه درست، زمینه ساز حرکت بشریت به سعادت است. درباره کیفیت و شرایط امر به معروف و نهی از منکر در منابع گوناگون بحث شده و آنچه به بحث ما مربوط می شود، این است که برخی ارشادها و دستورهای حضرت به مأمون بر اساس امر به معروف و نهی از منکر صورت گرفته است.

به نظر شیخ مفید یکی از عواملی که باعث شهادت امام رضا(ع) شد، همین انتقادهای و سفارش‌های امام (امر به معروف و نهی از منکر) بوده است (۱۴۱۳، ج ۲: ۲۷۰ - ۲۶۹). اگر بخواهیم جزئی‌تر و خاص‌تر به آن نگاه کنیم، به اصل مصلحت حفظ انسجام امت و نیز ضرورت وحدت و وجود حکومت برمی‌خوریم. مجموعه‌ای از اقدام‌ها، پیش‌نیاز حداقلی هر حکومتی است که عقلا و عرفا موظف به رعایت و انجام آن هستند و بیاناتی که از امام درباره ضرورت حکومت، حفظ انسجام امت و دیگر مسائل رسیده،

از باب قاعده کلی و فراگیر امر به معروف و نهی از منکر صادر شده؛ ۱-

ناظر به مصالح کل جامعه اسلامی (گرفتن حق مظلوم، برقراری امنیت، ۲- آبادانی و عمران، دفاع از دارالاسلام در مقابل دارالکفر و...) بوده و می‌توان گفت که اینها حداقل‌هایی است که از هر حکومتی انتظار می‌رود و امام رضا(ع) با مشاهده ضعف و انحراف حکومت در همین وظایف اولیه، به دلیل مصالح عالی، فرمایش‌هایی را خطاب به مأمون فرموده‌اند. ارشادهای حضرت را نمی‌توان به همکاری با ظالم و کمک به حکومت جور تلقی کرد.

در انتها باید توجه کنیم که مبارزه و مخالفت با حکام جور بر اساس اصول ثابت تعالیم شیعه و نیز مقتضیات زمانی و مکانی گوناگون، می‌تواند شکل‌های مختلفی داشته باشد و ایند دقیقاً همان چیزی است که در سیره اهل بیت تجلی یافته؛ گاه با نهضت امام حسین (ع) یا با صلح امام حسن (ع). مسئله‌ای که بر مبنای این تعالیم برای ما روشن شده این است که با وجود شکل‌های

گوناگون مبارزه با حکومت و حکام جور، هیچگاه توقف مبارزه و مخالفت سفارش نشده و حتی در سخت ترین شرایط، سازش با ظالمان مجاز نیست، منتها توجه به شکل و ابزار مبارزه و نیز مصالح و اهداف عالیه از جمله مسائلی است که همواره باید مدنظر قرار گیرد.

منابع و مأخذ

اخبارالدوله العباسیه. تصحیح: عبدالعزیز الدوری و عبدالجبار المطلبی، بیروت: (دارالطبعه للطباعه و النشر، ۱۹۷۱)

ابن اثیر، عزالدین علی، (۱۳۷۱). الکامل فیالتاریخ. ترجمه ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی

ابن طقطقی، ابوعبدالله محمد بن علی بن علی بن طباطبا، (۱۳۶۰). الفخری فیالاداب السلطانیه و الدول الاسلامیه. ترجمه محمدوحید گلپایگانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

اصفهانى، ابوالفرج، (۱۳۸۰). مقاتل الطالبین. ترجمه سیدهاشم رسولی محلاتی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی

بشیریه، حسین و ناصر جمالزاده، (پاییز ۱۳۷۷). «اشکال گفتمانی علمای شیعه از صفویه تا مشروطیت».

مدرس علوم انسانی، شماره ۸

جباری، محمدرضا، (۱۳۸۲). سازمان وکالت و نقش آن در عصر ائمه. چاپ دوم، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

حیدر، اسد، (۱۴۰۳). الامام صادق و المذاهب الاربعه. بیروت: منشورات دارالکتب العربی.

خامنه ای، سیدعلی، (۱۳۶۶). عنصر مبارزه در زندگانی ائمه. جلد یکم، مشهد: (کنگره جهانی حضرت رضا (ع)

خسروی، موسی، (۱۳۸۰). زندگانی حضرت عل بن موسیالرضا. تهران: اسلامیه

سید بن طاووس، (۱۴۰۰). الطرائف فی معرفه مذاهب الطوائف. قم: خیام

صدوق، محمد بن علی (ابن بابویه قمی)، (۱۳۷۲). عیون اخبارالرضا. ترجمه
غفاری و مستفید

تهران: صدوق

صدوق، محمد بن علی (ابن بابویه قمی)، (۱۳۷۸). عیون اخبارالرضا. تهران: جهان

صدوق، محمد بن علی (ابن بابویه قمی)، (۱۴۰۰). أمالیالصدوق. بیروت: اعلمی

(فرهنگ رضوی « بهار 1392، سال اول - شماره 1 (صفحه 31

طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۹۰ق). إعلام الوری بأعلام الهدی. چاپ سوم، تهران:
دارالکتب الاسلامیه

عبداللهی، عبدالکریم، (تابستان ۱۳۸۲). «بررسی روایاتی درباره قیام پیش از ظهور
» (حضرت مهدی (عج

مشکوه، شماره ۷۹

عطاردی، عزیزالله، (۱۴۰۶). مسند امام الرضا. مشهد: آستان قدس

قرآن کریم

قرشی، باقرشریف، (۱۳۸۲). پژوهشی دقیق در زندگانی امام رضا(ع). ترجمه
سید محمد صالحی، تهران: دارالمکتب الاسلامیه

الله اکبری، محمد، (۱۳۸۱). عباسیان ازبعت تا خلافت. قم: بوستان کتاب

اللیثی، سمیره مختار، (۱۳۸۷). مبارزات شیعیان در دوره نخست خلافت عباسی. ترجمه
سید کاظم طباطبایی، مشهد: آستان قدس رضوی

مجلسی، محمدباقر، (بی تا). بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار. تهران:
اسلامیه

محدث عاملی، (۱۴۰۹). تفصیل وسائل الشیعة إلی تحصیل مسائل الشریعة. قم: آل
البيت

محدث اربلی، ابوالحسن علی بن عیسی، (۱۳۸۱ق). کشف الغمۃ فی معرفۃ الأئمه.
تبریز: بنی هاشمی

محقق الکاظمی، (۱۳۱۶). کشف القناع فی حجه الاجماع. تهران: بی نا

مرتضی عاملی، جعفر، (۱۳۶۵). زندگانی سیاسی امام رضا (ع). بی جا: کنگره جهانی
(امام رضا (ع).

مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، (۱۳۷۴). مروج الذهب. ابوالقاسم پاینده، تهران:
علمی و فرهنگی

مطهری، مرتضی، (۱۳۸۶). سیری در سیره ائمه اطهار. تهران: صدرا

مفید، محمد بن محمد بن نعمان، (۱۴۱۳). الارشاد فی معرفه حجج الله علیالعباد. تحقیق:
مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، الطبعة الاولى، قم: المؤتمر العالمی لالفیه الشیخ
المفید

مفید، محمد بن محمد بن نعمان، (۱۴۱۳). الفصول المختاره. قم: کنگره شیخ مفید

مفید، محمد بن محمد بن نعمان، (۱۴۱۳). أُمّالی المفید. قم: کنگره شیخ مفید

نهج البلاغه

پی نوشت ها:

در همین زمینه حضرت علی (ع) مفرمایند: والله ما معاویه بأدھی منی لکنه یغدر [1]
و یفجر لو لا کراهیه الغدر لکنت من أدهی الناس لك کل غدره فجره کل فجره
کفره؛ به خدا قسم معاویه زیر کتر از من نیست، ولی او خیانت میورزد و گناه
میکند و اگر غدر و مکر نکوهیده نبود، من از زیر ترین مردمان بودم، ولی
(هر نیرنگی معصیت است و هر معصیتی نوعی کفر است) (نهج البلاغه / خطبه ۲۰۰)

ابزارهایی که مأمون برای مقابله با جریان امامت درپیش گرفت بسیار زیرکانه [2]
طراحی شده بود تا حدی که هنوز علت اصلی برخی از اقدا های وی آشکار
نشده و در این زمینه حتی در میان علمای شیعه اختلاف نظر وجود دارد

اگر چارچوب روشی کوهن در انقلاب های علمی مبنا قرار داده شود، میتوان این [3]
مفهوم را به حوزه معارف دینی هم تعمیم داد و به عنوان نمونه در اندیشه سیاسی
شیعه به پارادایمی به نام «پارادایم امامت» قائل شد. بر طبق اعتقاد برخی از علمای
شیعه (مانند: خواجه نصیرالدین طوسی، علامه حلی و برخی دیگر) امام کسی است
که بر طبق قاعده کلامی «لطف» به نیابت از پیامبر اکرم منصوب از جانب خداوند

است . این امر برای کسی که دارای ویژگی عصمت باشد ثابت است و از سوی علمای شیعه این مقام برای حضرت علی (ع) و ۱۱ فرزند ایشان ثابت است که (باید متکی بر نص خاص پیامبر(ص) و امام معصوم قبلی باشد (بشیریه ، ۱۳۷۷: ۱۷۹).

در بررسی سیره با دو معنا سروکار داریم : نخست معنایی که از رفتار سیاسی [4] معصوم آن طور که خود ایشان یا اصحابشان درک می کردند، فهمیده می شود. دوم معنایی است که با بررسی تاریخی سیره در زمان حاضر به دست می آید. . الگوبرداری از سیره معصوم در گرو استنباط هر دو معناست

برای نمونه : انحراف های مذهبی ، غفلت و بی خبری مردم به امور دینی در [5] این دوران به حدی بوده که انس بن مالک در توصیف زمان خود می گوید از آنچه در زمان رسول خدا(ص) بود چیزی به چشم نمی خورد (محدث عاملی ، ۱۴۰۹، ج ۱: ۵۷) و در برخی منابع دیگر آمده که در این دوران مردم حتی کیفیت (اقامه نماز و گزاردن حج را نمی دانستند (محقق کاظمی ، ۱۳۱۶: ۵۶).

(برای مطالعه بیشتر درباره سازمان و کالت رک : (جباری ، ۱۳۸۲ [6])

برای مثال وان فلوتن در این باره چنین می گوید:... ظلم و جور دستگاه [7] عباسی، از آغاز تاسی دولت عباسیان ، کمتر از دستگاه اموی نبود. درنده خویی منصور، رشید و مأمون و قساو پیشگی آنان و بیدادگری فرزندان علین عیسی و تجاوز

آنان به اموال مسلمانان ، ما را به یاد روزگار حجاج ، هشام و یوسف بن عمر سقفی میاندازد. ما دلایل بسیاری بر مصیبت های وارد شده بر مردم در این سلطنت جدید و میزان فریب خوردگی مردم از آن داریم ... (مرتضی عاملی ، ۱۳۶۵: ۱۷۲).

برای آگاهی بیشتر درباره این شعار رک : (الله اکبری ، ۱۳۸۱: ۱۰۷)، [8]
(اخبارالدوله ، ۱۹۷۱: ۱۹۸) و (اصفهانی ، ۱۳۸۰: ۱۸۹).

شمار شورهای علوی که بین ایام سفاح و اوایل روزهای خلافت مأمون (حدود [9]
سال ۲۰۰) به وقوع پیوست به ۳۰ می رسید

شایان ذکر است که عباسیان با بهره گیری از همین عوامل (علویان و محبوبیت [10]
آنها، نیروی مردمان خراسان ، اتحاد و ساختار تشکیلاتی منسجم) توانستند قدرت
را از امویان بگیرند و مأمون همه این فرصت ها را (که اکنون به تهدید تبدیل شده
و هر کدام به تنهایی میتواند پایه خلافتش را ویران کند) با طرح ولایتعهدی امام
رضا(ع) به فرصت تبدیل کرد

منظور از این مطلب ، در مقایسه با حکومت پیامبر(ص) و حضرت علی (ع) [11]
است .

امام رضا(ع) با معرفی ائمه به عنوان «خلفای خداوند در زمین» از یک سو [12] حکومت سایر خلفا را به رسمیت نمی شناسند و از سوی دیگر، بر بطلان جایگاه و القابی که خلفا به خود منتسب کرده بودند تأکید می ورزند (کلینی رازی ، ۱۳۶۳، ج ۱: ۲۷۵).

«و بر ظالمان تکیه ننمایید که موجب می شود آتش ، شما را فراگیرد» [13]

بنابراین در اینکه برخی رهبران قیام های شیعی افرادی مؤمن ، متقی ، فاضل [14] و ظلم ستیز بودند و نیت اصلاح طلبانه داشتند و از این نظر مورد تأیید ائمه (ع) بودند، شک و تردیدی نیست ، اما این یک طرف مسئله است و دلیل نمی شود طرف دیگر مسئله یعنی قیام و رهبری آنها در آن برهه از زمان نیز مورد تأیید امام زمان باشد، چنا که روایت های مطرح شده در این باب همه ناظر به طرف اول . مسئله است .

(برای مطالعه بیشتر در این زمینه رک : (محدث عاملی ، ۱۴۰۹، ج ۱۵: ۵۴ [15])

حرکت ابن طباطبا (عطاردی ، ۱۴۰۶، المقدمة : ۵۰) و (ابن اثیر، ۱۳۷۱، ج [16] ۱۶: ۲۵۳-۲۴۸)، قیام زید بن موسی (برادر امام رضا ، قیام محمد بن جعفر معروف به دیباج (پسر امام صادق (ع))، برای مطالعه بیشتر از این قیاهای رک : (مسعودی ، ۱۳۷۴، ج ۲: ۴۳۹-۴۵۰).

رك : (مجلسی ، بتا، ج ۴۹: ۲۱۶)، (صدوق ، ۱۳۷۸، ج ۲: ۲۳۳)، (عطاردی ، [17]
(۱۴۰۶، ج ۱: ۱۷۶) و (مفید، ۱۴۱۳، ج ۲: ۲۱۲).

البتہ علاوہ بر این متوان به موارد دیگری نیز اشاره کرد: رهبری صالح [18]
(صدوق ، ۱۳۷۸، ج ۱: ۲۴۹-۲۴۸)، (محدث عاملی ، ۱۴۰۹، ج ۱۵: ۵۴)، انتخاب
زمان مناسب برایقیام (مجلسی ، بتا، ج ۵۲: ۱۳۹)، هدفمند بودن حرکت (همان ،
(ج ۵۲: ۱۴۰).

در این منابع ماجرای ولایتعهدی و پذیرفتن امام رضا(ع) آمده : (مفید، [19]
(۱۴۱۳، ج ۲: ۲۶۰) و (طبرسی ، ۱۳۹۰: ۳۳۴).

وقتی مأمون (پس از پذیرفتن پیشنهاد ولایتعهدی) امام رضا(ع) را به قتل [20]
تهدید کرد، ایشان فرمود: «مرا خدا نهی فرموده از اینکه خود را در معرض
هلاکت برآورم پس اگر امر بدین منوال است ، آنچه از برای تو ظاهر شده چنان
کن و من این امر مشروط رقبول مکنم » (صدوق ، ۱۳۷۸، ج ۲: ۱۴۰؛ همان ، ۱۴۰۰:
۶۹).

استاد قرشی (ره) معتقد است بر اساس منابع موجود امام پاسخی به این نامه [21]
ندادند (قرشی ، ۱۳۸۲، ج ۲: ۴۴۲) و در بحارالانور آمده که امام چند بار عذر
آوردند و پیشنهاد مأمون (مبنی بر سفر به خراسان) را نپذیرفتند (مجلسی ، بتا، ج ۴۹:

۱۴۳). البته در برخی منابع ذکر شده که امام در پشت همان نامه نوشتند که این امر را میپذیرند، اما جفر و جامه بر خلاف آن دلالت دارند... (ابن طقطقی، ۱۳۶۰: ۳۰۰) و از ظواهر امر این طور برمی آید که امام پاسخ رسمی نداده و نامه ای به مأمون ارسال نکردند و تنها از رفتن امتناع فرمودند.

(رک: (صدوق، ۱۳۷۸، ج ۲: ۲۱۸ [22]

(رک: (مجلسی، بتا، ج ۴۹: ۱۲۹)، (صدوق، ۱۳۷۸، ج ۲: ۱۴۰؛ همان، ۱۴۰۰: ۶۹ [23]

برای نمونه به این منبع بنگرید که امام در مجلس ولایتعهدی به دعبل خبر [24]
(شهادتشان را میدهند: (محدث اربلی، ۱۳۸۱ق، ج ۳: ۸۲

درباره جزئیات نماز عید امام رضا(ع) در زمان مأمون، رک: (طبرسی، [25]
۳۳۶: ۱۳۹۰).

مناظره های مأمون در حقانیت حضرت علی (ع): (صدوق، ۱۳۷۸، ج ۲: [26]
۲۰۰-۱۸۴)، (ابن طقطقی، ۱۳۶۰: ۳۰۰)، (مفید، ۱۴۱۳، ج ۲: ۲۶۱) و (محدث
(اربلی، ۱۳۸۱ق، ج ۲: ۲۷۶

مانند سفارش امام کاظم (ع) به علی بن یقطین که حضرت از وی خواست در [27] دستگاه خلافت عباسی بماند و بکوشد تا شیعیان را از گرفتاری نجات دهد. حضرت به وی فرمودند: «لا تفعل فإن لنا بك أنسا ولاخوانك بك عزا و عسى أن يجبر الله بك كسرا و يكسر بك نائره المخالفين عن أوليائه يا علي كفاره أعمالكم الإحسان إلى إخوانكم» (مجلسی، ب تا، ج ۴۸: ۱۳۶). سفارش های مکرر و راهنمای های امام به علی بن یقطین گواه آشکاری بر عقلانیت و درایت مکتب شیعه است که ضمن رعایت و پایبندی به اصول، در راه مقابله با دشمنان، مصالح عالی را مدنظر داشته و در جهت اعتلای کتا های اهل بیت از آن بهره برداری کرده است.

برای مثال از امام باقر (ع) روایت شده: مث من خرج منا أهل البيت قبل [28] قیام القائم مث فرخ طار و وق فیکوه فتلاعبت به الصبيان؛ کسانی که از ما اهل بیت پیش از قیام قائم (ع) قیام میکنند، مانند جوجه هایی هستند که بپرند و به سوراخ دیواری درافتند و بچه ها با آنها بازی کنند (مجلسی، ب تا، ج ۵۲: ۱۳۹) یا در همین زمینه نقل شده: همان طور که آسمان وزمین آرام است، شما نیز آرام بگیرید یعنی کسی به نفع ماقیام نکند، زیرا امر شما (اعتقاد به اینکه دولت حق از آن آل محمد (ص) است) چیزی نیست که بر کسی پوشیده باشد، ولی بدانید که آن از کارهای خداوند است (و او باید دولت ما را ظاهر گرداند) و به دست مردم نیست (که آنها قیام کنند و آن را برای ما بگیرند). بدانید که حق از آفتاب روش تر است و بر مؤمن و فاسق پوشیده نیست. صبح را می بینید؟ حق

ماه‌چون صبح روشن است که بر کسی پوشیده نیست! البته درباره سند این
(روای ها نیز در میان علما اختلاهایی وجود دارد؛ رک : (عبداللهی ، ۱۳۸۲^۵).

⁵ hawzah.net/fa/Article/View/95239

مبارزات امام جواد علیه السلام با طاغوت ها

...ایشان نخستین امام از سه امام شیعیان است که در خردسالی به امامت رسیدند. از این رو، وی در دوران امامت خود با دشواری های منحصر به فردی مواجه بود. عهده دار شدن منصب ولایت در خردسالی، دستاویز مغرضانی شد که با جریان امامت در خاندان رسول خدا (ص) مخالف بودند. اگرچه از منظر شیعه که موضوع امامت را یک موهبت الهی می داند، امر امامت ایشان جای هیچ گونه تردیدی نداشت، اما جریان های فکری به ویژه فرقه معتزله، در ایجاد تردید نسبت به آن اهتمامی خاص می ورزید. برخی از آن ها از قبیل فرقه معتزله از حمایت مأمون و معتصم برخوردار بودند. این امر در کنار گسترش جهان اسلام و ورود اعتقادات و باورهای مذاهب و ادیان دیگر، ترجمه آثار فلاسفه یونان بر پیچیدگی اوضاع می افزود. گذشته از این، شرایط عمومی شیعیان در این روزگار بود که پس از سالیان دراز فرصت ابراز عقیده در مورد امامت امامان را به دست آورده بودند. همین امر موجب تلاش فرقه های گوناگون برای تأثیرگذاری بر افکار عمومی به منظور تغییر نگرش آنان نسبت به ادامه جریان امامت شد.

بنابراین دوران امامت ایشان، یکی از جنجال برانگیزترین دوران تاریخ شیعه به دلیل مواجه شدن شیعیان با مسئله ای تازه بود که تا آن زمان سابقه نداشت. فضای جدید و شبهات جدید، توسط خلفای وقت به گونه ای غیر مستقیم حمایت می شد. از سوی دیگر شرایط سیاسی حاکم بر دوران امام (ع) نیز به دلیل همزمانی امامت ایشان با خلافت مأمون و معتصم دو خلیفه عباسی، وضعیت خاصی را برای آن حضرت ایجاد کرد و سبب شد تا ایشان با ترفندهایی زیر نظر حکومت قرار گیرد. تزویج ام الفضل

دختر مأمون به امام جواد (ع) نیز به گفته بسیاری از صاحب نظران به همین منظور صورت گرفت. در واقع از نظر فضای سیاسی، دوران امامت امام جواد (ع) ادامه شرایط دوران امام رضا (ع) بود، ضمن آن که مباحثات بین مذهبی به صورت مناظره نیز از دوره امام رضا (ع) به ایشان منتقل شده بود. این در حالی بود که حتی در زمان امام باقر (ع) مناظرات بین مذهبی چندان مرسوم نبود. با این حال، امام برخلاف انتظار مأمون، بسیار دقیق و حساب شده عمل می کرد و از هر فرصتی برای فعالیت بهره می گرفت.

در ارتباط با زندگی سیاسی امام جواد (ع)، مقالات متعددی نوشته شده، اما این نوشته ها در چارچوب علمی تدوین نشده و مطالب آن بدون استناد به منبعی خاص است. از جمله این مقالات می توان به «سیره سیاسی امام جواد (ع)» و «نگاهی به ابعاد سیاسی زندگی حضرت جوادالائمه (ع)» اشاره کرد که بدون نام نویسنده در سایت «جامع مدیریت» قابل دسترسی است. همچنین مقاله «امام جواد (ع) در دو جبهه سیاست، فکر و فرهنگ» در سایت «اکایران» و مقاله «سیاست و حکومت در سیره امام جواد (ع)» در سایت اداره کل امور فرهنگی دانشگاه اصفهان. بهترین منبع در ارتباط با سیره سیاسی امام جواد کتاب «حیات سیاسی امام جواد (ع)» نوشته علامه سید جعفر مرتضی العاملی است.

از این رو برخی از وفات ایشان یاد کرده اند. امام (ع) در کنار قبر جدش موسی بن جعفر (ع) به خاک سپرده شد. از آنجا که سیره سیاسی امام جواد (ع) می تواند

یکی از مسائلی که امام جواد (ع)، در وهله نخست با آن روبه رو شد، موضوع کودکی و عدم بلوغ ایشان به هنگام شهادت پدر بزرگوارشان بود. در این رابطه چنین استدلال می شد که دوران شکوفایی رشد و عقل در مردان، به طور معمول از پانزده سالگی شروع و در چهل سالگی به تکامل می رسد. با این وصف آیا کسی می توانست پیش از بلوغ به مقام امامت برسد؟ این موضوع به دلیل اهمیت آن، در مباحث کلامی مربوط به امامت جایگاه خاصی داشته است. با این که امام رضا (ع)، در زمان حیات خویش به این پرسش پاسخ داده بود، پس از شهادت ایشان این امر در خصوص امامت امام جواد (ع) به ویژه از طرف مذهب معتزله مطرح شد که در آن دوران با حمایت حکومت وقت قدرت گرفته بود. امام هشتم (ع) در پاسخ یکی از شیعیان در این خصوص فرمود: خداوند، حضرت عیسی (ع) را در کمتر از سنّ ابوجعفر به عنوان پیامبر شریعت تازه ای برگزید. بنابراین، چه مانعی دارد که همان خدا، ابوجعفر را در خردسالی به امامت برساند؟ در واقع شواهدی در قرآن کریم وجود دارد که نشان می دهد پیامبرانی در سن کودکی به مقام نبوت رسیده اند و در واقع رسیدن به مقام نبوت یا امامت در سنین کودکی بی سابقه نبوده است.

با وجود این تصریح، پیروان مذهب معتزله برای اثبات درستی ادعای خود، با طرح پرسش های سخت و دشوار در صدد شکست علمی و فکری امام (ع) برآمدند. از طرف دیگر مأمون با روش خاص خویش و در قالب ارایه وجهه ای از خود به عنوان دوستدار علم و دانش با برگزاری مجالس مناظره سعی داشت تا ترفندی را که برای پدر ایشان - حضرت امام رضا (ع) - کارساز واقع نشده بود، در مورد فرزندشان امام جواد (ع) به کار گیرد. شگفت آن که امام جواد (ع)، با وجود کودکی و سن کم، در

مواجهه با این توطئه ها با پاسخ های دقیق و سنجیده، گذشته از این که حقانیت خود را به عنوان امام شیعیان به اثبات رساند، نشان داد که خردسالی مانعی برای برخورداری از این منصب خدایی نمی تواند باشد. امری که در نهایت منتهی به آماده سازی افکار عمومی برای پذیرش امر امامت و ولایت امام زمان (عج) شد؛ زیرا مسئله صغر سن بعدها در سال 220 ه. ق درباره امام هادی (ع) و سپس امام دوازدهم شیعیان نیز مصداق یافت. امامان هادی (ع) و مهدی (عج) در سنی کمتر از امام جواد به امامت رسیدند.

مقابله با اندیشه های انحرافی 2- 1- 4

امام جواد (ع)، در دوران امامت خود، با مذاهب مختلف شیعی و فرقه های منحرفی چون «مجسمه» - که خداوند را جسم می پنداشتند-، «غلات شیعه» - که در بدنام کردن شیعیان امام سهم زیادی داشتند - و به ویژه سه جریان انحرافی زیدیه، واقفیه و معتزله در بین شیعیان مواجه بود که هر یک به نوعی با ایشان سر ناسازگاری و عناد داشتند. گروه هایی مثل زیدیه و اسماعیلیه گاهی امامت امام جواد (ع) را در کودکی مورد طعن قرار می دادند. مذهب معتزله، با افکار خود وحدت شیعیان و مسئله امامت امام جواد (ع) را آماج حمله خود قرار داده بود. طرفداران این جریان فکری تنها آنچه را که عقل تأیید می کند را می پذیرند و جز آن را رد می کنند. بر این اساس، امامت کودکی که هنوز به سن بلوغ نرسیده از نظر آن ها قابل قبول نبود. جریان فکری دیگر «واقفیه» بود که امام موسی کاظم (ع) را آخرین امام شیعه می داند و بر این باورست که او هنوز زنده است و هم او مهدی منتظر است. از نظر این فرقه نیز امامت آن حضرت مردود شمرده می شد. مورد دیگری که به عنوان

یک جریان تأثیرگذار در آن دوران می توان نام برد، مذهب «زیدیه» است. این فرقه نیز به دلیل آن که زید بن علی بن الحسین را به عنوان امام پنجم می شناختند، به این نام معروف شده بودند. پیروان این مذهب سایر امامان را قبول ندارند و معتقد به خروج و قیام مسلحانه علیه حکومت ظالم هستند. اینان نیز گذشته از این که امام جواد (ع) را به عنوان امام شیعیان قبول نداشتند، مشی و روش مبارزاتی ایشان را که بر اصل مبارزه غیر مسلحانه و کار فرهنگی استوار بود را رد می کردند. در این میان فرقه کلامی معتزله که پس از به قدرت رسیدن عباسیون به میدان آمد و در سده نخست خلافت عباسی به اوج خود رسید، در ایجاد شبهه در خصوص امامت حضرت جواد (ع) فعالتر بود. موضع امام (ع) در مقابل این جریان کلامی و مناظرات ایشان با یحیی بن اکثم که از قاضیان معروف و فقیهان مشهور این دوره بود را می توان رویارویی تفکر ناب تشیع با منادیان معتزله دانست.

آشکار ساختن عدم مشروعیت حکومت خلفای وقت 3- 1- 4

امام جواد (ع) با آگاهی از شرایط سیاسی و اجتماعی وقت و نیز فشار و کنترل حکومت بر خود، به افشای نیات و اهداف سیاسی خلفا، و اندیشه های انحرافی که در خدمت آن ها بود، پرداخت؛ در غیر این صورت چه بسا حيله های مأمون برای رها شدن از تنفر مردم – تنفر ناشی از به شهادت رساندن امام رضا(ع) – مؤثر واقع می شد. آن حضرت از یک سو با فعالیت های پنهانی و تشکیل جلسه های سری، اقدام به افشاگری علیه حاکمان و خلفای وقت کرد و از سوی دیگر از طریق مناظره ها و جلسات پرسش و پاسخ که به گونه ای علنی و در بسیاری از موارد در حضور خود خلیفه برگزار می شد، به شکل غیر مستقیم به رد افکاری که تخریب جریان امامت و ولایت را نشانه گرفته بودند، پرداخت. به عنوان نمونه در جریان مناظرات و پاسخ به

سؤالات و شبهات نیز اغلب عدم آگاهی خلفا از مسایل شرعی، و در نتیجه بی کفایتی آنان برای تصدی منصب خلافت به اثبات می رسید

ایجاد وحدت بین مسلمین 4- 1- 4

برقراری ارتباط بین امام جواد (ع) و شیعیان به دلیل شبهاتی که توسط مغرضان به واسطه سن کم ایشان مطرح می شد، مدتی به طول انجامید. شیعیان امام در نقاط مختلف سرزمین های اسلامی پراکنده بودند. بسیاری از آن ها در بغداد، مدائن و سواد عراق ساکن بودند و کسانی نیز در ایران و سایر بلاد اسلامی به سر می بردند امام (ع)، بیشتر عمر خود را در زمان مأمون طی کردند و به اعتقاد برخی در این مدت ایشان خیلی در تنگنا قرار نداشتند و از این رو چه در بغداد و چه در مدینه از این فرصت برای انجام رسالت خود استفاده کردند. این در حالی است که بسیاری از نوشته ها حاکی از شرایط خفقان در آن دوران است با این استدلال که تصمیم خلیفه برای تزویج دخترش ام‌الفضل به امام، با این هدف صورت گرفت که آن حضرت را در کنترل خود داشته باشد و هم از رفت و آمد شیعیان با وی آگاه باشد. گذشته از این، امام جواد (ع) در شرایطی عهده دار منصب امامت شد که راه های برقراری ارتباط با امام (ع) از یک سو و امکانات مالی حاصل از وجوه شرعی از سوی دیگر، در وضعیت بد و نابسامانی قرار داشت و از این رو شرایط برای ازهم پاشیده شدن جامعه شیعی مساعد بود. جوادالائمه (ع) با وجود کنترل توسط مأمون، با استفاده از تجربه اجتماعی امام هشتم (ع) کوشید تا به رغم همه حصر و حصارها و تنگناها و فشارها، با ایجاد وحدت بین مسلمین، مردم را برای عبور به دوره غیبت و استقبال از عصر اجتهاد آماده سازد و جامعه شیعیان عصر خود را سامان دهی کند

روش مبارزاتی امام (تاکتیک تقیه) - 2- 4-

امام جواد (ع) برای تحقق اهداف از تاکتیک و روش متناسب با شرایط سیاسی - اجتماعی جامعه و سطح فرهنگی و آگاهی شیعیان بهره گرفت که می توان از آن به عنوان تاکتیک مبارزه مخفی نام برد. «تقیه» اصطلاحی دینی به معنای ابراز داشتن عقیده یا انجام دادن کاری برخلاف نظر قلبی خود به دلایلی خاص است. در منابع اسلامی تقیه به نگاهداری خود از صدمه دیگران از راه ابراز موافقت با او در گفتار یا رفتار مخالف حق گفته می شود. تقیه یا روش مخفیانه مبارزه در زمان خفقان و عدم توانایی مبارزه مسلحانه، یکی از شیوه های مبارزاتی ائمه معصومین (ع) علیه دشمنان دین بوده است. این روش در صورتی که مصلحت مسلمین ایجاب می کرد، به منظور پرهیز از خشونت و خونریزی به کار گرفته می شد؛ زیرا در غیر این صورت نیرو و توان نظامی مسلمانان به هدر می رفت. شکل نزدیک به این نوع مبارزه با عنوان «مبارزه منفی» به منظور پرهیز از خشونت در برخی مبارزات قرن گذشته دیده شده است. آنچه «مبارزه منفی» را از «مبارزه مخفی» متمایز می سازد، آن است که در مبارزه منفی نوعی نافرمانی مدنی به چشم می خورد. به این معنا که افراد با نافرمانی مدنی و سرپیچی از قوانینی که توسط حکومت وضع شده است به فعالیت سیاسی غیر خشونت بار دست می زنند. نخستین مبارزی که این روش را در مبارزات خود به کار گرفت، مهاتما گاندی بود. او با مطالعه آثار تولستوی و تورو دریافت که یگانه راه مبارزه علیه زورگویی مقامات اروپایی به هندیان در آن سامان، استفاده از روش «مبارزه منفی» است. گاندی با پیروی از اصل «با شریر مقاومت نکن» که از اندرزهای عیسی مسیح است به هم میهنان خود می گفت: در راه راستی مبارزه کنید و هرگز به اعمال زور نپردازید تا موفق شوید. اساس مبارزه منفی را اتفاق و وحدت یک جامعه تشکیل می دهد. یعنی افراد جامعه از صمیم قلب با یکدیگر پیمان می

بندند که با مخالفان خود قطع ارتباط کنند و در کارهای اجتماعی و شخصی با آنان همکاری نکنند. در بیشتر موارد این حرکت عمومی عرصه را بر مخالفان تنگ و آنان را وادار به تسلیم می کند. بنابراین، مبارزه منفی به معنای مبارزه مسالمت آمیز و مقاومت در برابر نیروهای خصم بدون خشونت است. این در حالی است که در «تقیه»، مبارزات شکل غیر مستقیم و یا مخفیانه به خود می گیرد. در حقیقت تقیه در شرایط خاص یک نوع تغییر شکل مبارزه محسوب می شود. این روش مبارزه در همه دنیا وجود دارد و معمولاً مبارزان، برای واژگون کردن حکومت های خودکامه از روش «استتار» استفاده کرده و به شکل زیرزمینی فعالیت می کنند. از آنجا که امام جواد(ع) با توجه به شرایط سیاسی - اجتماعی آن زمان، مبارزه نظامی و مسلحانه و به بیان دیگر «خروج» را نه در توان جامعه می دید و نه چنین روشی را به مصلحت می دانست، برای در امان ماندن از آسیب حکومت، مبادرت به فعالیت همراه با تقیه کرد و در این راستا از روش های زیر بهره گرفته است:

آگاه سازی جامعه همراه با تقیه 1- 2- 4-

مبارزه فرهنگی - عقیدتی برای تنویر افکار عمومی، یکی از روش های امام جواد(ع)، در مبارزه علیه حکومت وقت بود. ایشان از هر فرصتی برای نقل احادیثی از اجداد طاهرين خویش برای دوستان و یارانش استفاده می کرد و در قالب احادیث و روایات حتی دعا و مناجات، به افشاگری سیاسی و اعتراض و انتقاد از شرایط سیاسی حاکم می پرداخت و به پیروان خود راه های مبارزه را می آموخت و وظیفه شان را در آن شرایط یادآور می شد. به عنوان نمونه می توان به این مناجات اشاره کرد: «خداوند! ستم بر بندگان تو همه جا را فرا گرفته، به طوری که عدالت را کشته و از بین برده، امنیت را از راه ها گرفته، حق را محو کرده و راستی را به صورت باطل

جلوه گر ساخته، نیکوکاری را پنهان نموده و بی ها را آشکار کرده، ...فساد را نمودار ساخته و آن را رشد داده، لجاجت را تقویت کرده، ستم را گسترش داده و از حق خود در گذشته ...خداوندا آن کسانی را که از ستمکاری بیزارند، عزیز گردان. بیخ و بن ستم پیشه گان را بر کن...». از این گذشته در جلسات مناظره و پرسش و پاسخ، با استناد به آیات قرآن و احادیث، شیعیان را از روایات جعلی از جمله روایات مربوط به فضایل خلفا و تفاسیر غلط از آیات قرآن و در نتیجه اثبات تصدی ناحق منصب خلافت توسط حاکمان وقت آگاه می کرد. از آن جا که مناظره، آموزشی غیر مستقیم است و به دلیل شیوه خاص آن در اذهان ماندگار می شود، این شیوه یکی از ابزارهای کارآمد امامان معصوم (ع) و شیعیان برای دفاع از اصول و مبانی اسلام و ابهام زدایی از اذهان مسلمین بوده است. در منابع مختلف تاریخی و دینی، مجادلات کلامی امام علی (ع) با گروه هایی از انصار و مهاجران درباره شورا و خلافت، مباحثات گسترده امام جعفر صادق (ع) با دهریان و همچنین دانشمندان اهل کتاب، حضور فعال امام رضا (ع)، امام جواد (ع) و امام هادی (ع) در مجالس مناظره با دانشمندان فرقه های مختلف اسلامی و اندیشمندان ادیان گوناگون به شکل مبسوط درج شده است. از آنجا که امام جواد (ع) نخستین امامی بود که در خرد سالی به منصب امامت رسید، برخی از مناظرات، مباحثات و گفتگوهای ایشان، بسیار جنجال برانگیز و جالب بوده است. یکی از مناظره های معروف ایشان با یحیی بن اکثم صورت گرفته است. این مناظره پس از آن انجام شد که «مأمون» پیشنهاد تزویج دختر خود «ام الفضل» را به امام جواد (ع) داد و با اعتراض بنی عباس مواجه شد. هنگامی که مأمون از آنان پرسید: حرف شما چیست؟ گفتند: این کودک هنوز در دین خدا چیزی نمی داند و حلال را از حرام تشخیص نمی دهد... مأمون جلسه ای برای سنجش میزان علم و آگاهی امام جواد تشکیل داد و «یحیی بن اکثم» به دلیل

شهرت علمی اش از طرف همه بزرگان و علما به عنوان طرف مناظره در نظر گرفته شد. افزون بر این، امام (ع) با کار فرهنگی و تربیت شاگردان در محافل خصوصی، افرادی را وارد عرصه مبارزه کرد که هریک به نوبه خود نقش مهمی در انتقال آموزه های اسلامی و روایات و احادیث آن حضرت به نسل بعد داشته اند. ایشان دو نقش برجسته در جریان حدیثی شیعه داشتند؛ نخست آن که فرهنگ مراجعه به عالمان و خبرگان دین را گسترش دادند. چون ارتباط ایشان با مردم کم بود، مردم را به خبرگانی که در زمان امام صادق (ع) و باقر (ع) رشد کرده بودند، راهنمایی می کردند و با این که داماد مأمون بودند، ارتباطاتشان کنترل می شد. گفته می شود در حال حاضر حدود 220 حدیث منتسب به ایشان از 120 راوی به جا مانده که با توجه به شرایط سیاسی آن روز می توان حدس زد که بسیاری از مکتوبات امام در پاسخ به اصحاب، به دست ما نرسیده است. شیخ طوسی برای امام جواد (ع)، 113 راوی بر شمرده است. از جمله این اصحاب و شاگردان می توان به عبدالعظیم حسنی، داود بن قاسم، علی بن مهزیار اشاره کرد. با مرگ مأمون، در سال 218 ه. ق فرصتی پیش آمد که امام بهتر بتواند با بیان حقایق اسلامی، مردم را آگاه کند و در راه بیداری مردم بکوشد.

به این ترتیب آن حضرت با برنامه های ارشادی، فرهنگی و تربیتی، مبارزه ای غیرمستقیم را با حاکمیت آغاز کرد و بی آن که حساسیت حکومت را برانگیزد، با بر ملا کردن این واقعیت که خلفا از قرآن و سنت به عنوان ابزاری برای ادامه حاکمیت خویش استفاده می کنند، به فعالیت برای اثبات نامشروع بودن خلافت آنان پرداخت.

اعزام نماینده به نقاط مختلف سرزمین اسلامی - 2- 2- 4

امام جواد (ع) با وجود محدودیت ها، از طریق نصب وکلا و نمایندگان، ارتباط خود را با شیعیان حفظ می کرد. ایشان در سراسر قلمرو حکومت عباسی و کلائی داشتند که با فعالیت آن ها از پراکنده شدن نیروهای شیعه جلوگیری می شد. به دلیل دشواری ارتباط مستقیم امامان (ع) با شیعیان و همچنین عدم دسترسی شیعیان به امامان (ع) به سبب حبس یا شهادت و نیز به منظور آماده سازی شیعیان برای عصر غیبت، از زمان امام صادق (ع) سازمان وکلا تأسیس شد و از همان زمان شروع به فعالیت کرد.

صفوان بن یحیی و علی بن مهزیار اهوازی از جمله این وکلا بودند. وکلا اموالی را از شیعیان دریافت و برای امام ارسال می کردند. امام جواد (ع) علاوه بر وکلای ثابت و مقیم، گاه نمایندگان ویژه به شهرها می فرستاد تا وجوه شرعی و نیز مبالغی را که نزد وکلای مقیم بود، جمع آوری کنند. امام در مناطقی چون اهواز، همدان، ری، سیستان، بغداد، واسط، سبط، بصره و نیز مناطق شیعه نشینی چون کوفه و قم دارای وکلایی کارآمد بود. شیعیان جز در سفر حج که خود به دیدار امام می شتافتند، از طریق وکلا ارتباط خود را با امام حفظ می کردند. قم یکی از مراکز اصلی شیعه بود، و در دوران امامت امام جواد (ع) ارتباط خود را با ایشان حفظ کرده بود. سازش مأمون با امام هشتم (ع)، مقرر حضرت رضا (ع) در خراسان و شبکه وکلای آن حضرت و حضرت جواد (ع) در نواحی و نقاط مختلف مملکت اسلامی، موجب شد که شیعیان بتوانند ابراز وجود کنند و ارتباطات سیاسی خود را مستقیماً در مقرر حج در مدینه و مکه با خود امام جواد و یا با وکلای آن حضرت برقرار سازند.

چنین ارتباطاتی خراسان و ری را به صورت دو مرکز بزرگ شیعی درآورد.

تشکیل جلسات سری 5-2-4

شرایط نامساعد سیاسی - اجتماعی دوران امام جواد (ع)، آن حضرت را ناگزیر از تشکیل جلسات پنهانی با حضور افراد شناخته شده می ساخت. در واقع حرکت امام جواد (ع) در چینش نیروهای فکری و سیاسی خود حرکتی کاملاً محرمانه بود. تعلیمات، اندیشه ها، تشکیلات و فعالیت های ایشان همه مخفیانه بود و کمتر کسی بدان اسرار آگاهی پیدا می کرد، مگر آن که اهل بود. در این جلسات به اصحاب سر و یاران واقعی امام، دستورات و راه های مبارزه آموزش داده می شد. امام به شیعیان سفارش می کرد که خطاها و نقاط ضعف کار اصحاب و انقلابیون علوی را مشخص کنند و علت سستی و موفق نبودن حرکت های آن ها را روشن سازند تا اصحاب آن حضرت دوباره مرتکب آن خطاها نشوند. به این ترتیب با موشکافی و بررسی منتقدانه حرکت های شیعی، نقاط ضعف و قوت آن ها مورد شناسایی قرار می گرفت. در جلسات مخفیانه امام و اصحاب ایشان، همچنین مسئله حمایت از مجاهدان و نهضت هایی که در برابر بی عدالتی و ستم مبارزه می کردند و نیز مواردی که با نظارت پنهانی و غیر مستقیم بر عملکرد دولت و مأموران حکومتی مشاهده شده بود، مطرح و بررسی می شد.

نفوذ در دستگاه حاکمه 6-2-4

امام جواد (ع) با قبول دامادی مأمون به مبارزه علیه قدرت حاکم برخاست. در واقع با این ازدواج که از سر ناچاری و مصلحت انجام شد، به راهی برای رخنه در حکومت دست یافت. این درحالی بود که مأمون پس از شهادت امام رضا (ع) برای تحت نظر گرفتن امام، دختر خود را به عقد وی در آورد تا بتواند ملاقات های ایشان

با شیعیان را کنترل کند. امام به ویژه در بغداد که مرکز تجمع عالمان مکاتب و ادیان گوناگون بود، در مرکز توجه شیعیان برای پاسخ گویی به سؤالات آنان قرار داشت. برخی از شیعیان امام اجازه یافته بودند وارد دستگاه خلافت شوند و برخی حتی به مقامات بالا رسیدند که از جمله می توان از محمد بن اسماعیل تن بزیع وزیر، و نیز از حاکم بست و سیستان و حاکم بحرین نام برد. با وجود توطئه های دستگاه خلافت علیه امام جواد (ع)، آن حضرت از نفوذ اجتماعی و محبوبیت بالایی نزد شیعیان برخوردار بود. به حدی که دستگاه خلافت را به وحشت انداخته بود، زیرا می دیدند امام توانسته است آنچه را که از نظر حکومت برای او نقطه ضعف به شمار می رفت، نقطه قوت خود قرار دهد و حتی در میان رجال دولتی نفوذ کند. تبعیت مأموران دولتی از امام (ع)، چیزی نبود که برای خلیفه خوشایند باشد. نمونه هایی از نامه های آن حضرت بیان گر آن است که فرمایشات امام را بی چون و چرا پذیرا می شدند. به عنوان مثال می توان از نامه امام جواد (ع) به والی سجستان در زمان معتصم اشاره کرد که در آن از والی خواسته شده بود از خراجی که یکی از شیعیان بدهکار بود، درگذرد و والی چنین کرده بود و تا زنده بود از او خراجی نگرفت.

مکاتبه با نمایندگان اعزامی - 7- 2- 4

همان گونه که اشاره شد، امام از راه های گوناگون تحت نظارت و کنترل خلفای زمان خود قرار داشت. از این رو ساده ترین راه ارتباط ایشان با شیعیان و نمایندگانشان، مکاتبه و نامه نگاری بوده است. بسیاری از مطالب به دست آمده از ایشان در این نامه ها مندرج است. در این نامه ها افزون بر مسائل فقهی و شرعی مردم، موضوع های مختلفی در مورد عزل و نصب و کیلان و توثیق و مدح برخی از ایشان، و دستورهای لازم به و کیلان درباره چگونگی ایفای وظیفه و کالت، اعلام

وصول وجوه شرعی، رفع حاجت شیعیان، نکوهش قاطع مدعیان دروغین و کالت یا وکیلان معزول و... مطرح شده است. با توجه به این موارد می توان چنین استنباط کرد که با وجود دستگاه قدرتمند خلفای عباسی در زمان امام جواد (ع)، ایشان به صورت دولتی درون دولت حاکم جامعه شیعیان روزگار خود را اداره و رهبری می کرده است.

نتیجه گیری

در تاریخ اسلام و تشیع، هیچ نهضت و حرکتی را نمی توان یافت که در آن سیاست از دیانت جدا باشد. این امر به ویژه در حرکت ائمه (ع) به چشم می خورد. زندگی و مبارزات امام جواد (ع)، نیز مؤید همین واقعیت است. آن حضرت، دوران امامت خویش را در زمان دو تن از خلفای عباسی (مأمون و معتصم)، سپری کرد؛ در حالی که تحت کنترل غیر مستقیم حکومت قرار داشت. همزمانی بیشترین سال های امامت ایشان با خلافت مأمون خلیفه عباسی و قاتل پدر بزرگوارشان امام رضا (ع) از یک سو و کمی سن آن حضرت در آغاز امامت و همچنین فعالیت مذاهب و فرقه های انحرافی، امام را برای رهبری شیعیان، ناگزیر به اتخاذ روشی همراه با «تقیه» و مبارزه مخفی ساخت. به همین دلیل امام مبادرت به ایجاد تشکلات سری و پنهانی کردند که فقط اصحاب سرّ به آن راه داشتند. امام برای تحقق هدف راهبردی خود که همانا رهبری جامعه شیعیان و در امان نگه داشتن آنان از جور و ستم حکام وقت بود، گذشته از تشکیلات پنهانی، از نهضت هایی که علیه خلفا فعالیت داشتند نیز حمایت می کرد و با اعزام نمایندگان و وکلای مقیم و موقت، بر عملکرد مأموران حکومتی نظارتی غیر مستقیم داشت و گاه با ارسال نامه هایی این مأموران را تشویق به انجام

اعمال خیر در راستای مصلحت شیعیان می کرد، ضمن آن که از طریق این نامه ها با شبکه وکلا و شیعیان در سراسر قلمرو اسلامی در ارتباط بود. گذشته از فعالیت های مخفیانه، امام (ع) با شرکت در مناظرات و جلسه های پرسش و پاسخ، به شکلی علنی در جهت تنویر افکار عمومی و روشن ساختن اذهان مردم و اهل اندیشه می کوشید. بنابر این می توان گفت امام روش «مبارزه مخفی» و «فعالیت فرهنگی همراه با تقیه» را به عنوان تاکتیک اصلی برای تحقق هدف راهبردی خود به عنوان امام شیعیان برگزید و با به کار گیری این روش موفق شد از گسستگی و فروپاشی جامعه تشیع در شرایط خاص آن دوران جلوگیری به عمل آورد و زمینه را برای پذیرش امامانی که پس از وی در سنین کودکی به امامت رسیدند، فراهم کند. روش امام جواد (ع) در مبارزه با حاکمیت نامشروع خلفا، مؤید این واقعیت است که در هیچ شرایطی و به هیچ بهانه ای وظیفه مبارزه با ظلم و تلاش برای تحقق حکومت عدل الهی از مسلمانان ساقط نمی شود.

منابع

- 1- ابراهیمی و رکیانی، محمد، تاریخ اسلام (2)؛ از صلح مجتبوی تا غیبت مهدوی (ج. 1-2)، قم: نشر معارف، 1388

http://www.ensani.ir/fa/content/138977/default.aspx: اسلامپور کریمی، عسکری، «بلوغ و امامت»، در-2

اسلامی، احمد، از خاتمیت تا غیبت (نگاهی نو به زندگی چهارده معصوم)، قم: 3-
-میثم تمار، 1382

العالمی، علامه سید جعفر مرتضی (بی تا)، حیات سیاسی امام جواد علیه السلام، 4-
.ترجمه سید محمد حسینی، قم: انتشارات جامعه مدرسین

امام جواد ع در دو جبهه سیاست، فکرو فرهنگ»، در « 5-

[http://www.akairan.com/din-andisheh/emamat1/111010031311-](http://www.akairan.com/din-andisheh/emamat1/111010031311.html)
html

انصاری، مرتضی بن محمد امین، التقیه، قم: چاپ فارس حسون، 1414 ه. ق 6-

پیشوایی، مهدی، سیره پیشوایان، قم: مؤسسه تحقیقاتی و تعلیماتی امام صادق (ع)، 7-
-چاپ هشتم، 1378

جباری، محمدرضا، سازمان و کالت، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام 8-
-خمینی، 1382

جعفریان، رسول، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه (علیهم السلام) ج. 2، تهران: 9-
-مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، 1371

حجتی، سید محمد باقر، آداب تعلیم و تعلم در اسلام، تهران: دفتر نشر فرهنگ 10-
-اسلامی، چاپ سی‌ام، 1387

حسینی شاهرودی، محمد و رفیعی، علی، تاریخ زندگانی امام جواد (ع)، ج 1، 11-
-تهران: فیض، 1375

خبرگزاری بین المللی قرآن (ایکنا)، 94/2/8، «نقش برجسته امام جواد (ع) در 12-
:جریان حدیثی شیعه»، در

<http://www.hadith.net/post/42176>

خرم‌شاهی، بهاء‌الدین، دانشنامه قرآن؛ قرآن پژوهی (ج2)، تهران: انتشارات 13-
-دوستان و انتشارات ناهید، چاپ سوم، 1389

Ahloibait. com. Index. Php: دانشنامه اسلامی، در 14-

رفیعی، علی، تاریخ تحلیلی پیشوایان (علیهم السلام)، ج 19، قم: نمایندگی ولی - 15
فقیه در سپاه، اداره آموزش عقیدتی سیاسی، بی تا

رفیعی، علی، تاریخ زندگانی امام حسن (ع)، برگرفته از سایت کتابخانه مدرسه - 16
فقاها

<http://lib.eshia.ir/26304/1/9>

فرمانیان، مهدی و موسوی نژاد، سید علی، زیدیه، تاریخ و عقاید، قم: نشر ادیان، - 17
1386-

سیره سیاسی امام جواد علیه السلام» در « - 18

[http://www.modiryar.com/index-
management/cultural/politic/3678-1389-08-16-05-15-58-.html](http://www.modiryar.com/index-management/cultural/politic/3678-1389-08-16-05-15-58-.html)

سیاست و حکومت در سیره امام جواد (ع)، در « - 19

<http://m-farhangi.iut.ac.ir/edare/pages/page292-.html>

سید بن طاووس، مهج الدعوات و منهج العبادات، بیروت: 1414 هـ. ق -20

شریفی، محمود، سرچشمه های نور امام جواد علیه السلام، بی جا، مرکز چاپ و -21
-نشر سازمان تبلیغات اسلامی، 1368

محمدزاده، مرضیه، محمدبن علی (ع) امام جواد، قم: انتشارات دلیل ما، 1390 -22

معروف الحسنی، هاشم، زندگی دوازده امام، ترجمه: محمد رخشنده، تهران: -23
-امیرکبیر، 1376

مقرم، عبدالرزاق، نگاهی گذرا بر زندگانی امام جواد (ع)، ترجمه پرویز لولاور، -24
-مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، چاپ چهارم، 1382

نگاهی به ابعاد سیاسی زندگی حضرت جوادالائمه(ع) «در» -25

[http: //www. modiryar. com/index-
management/cultural/politic/3678-1389-08-16-05-15-58- html](http://www.modiryar.com/index-management/cultural/politic/3678-1389-08-16-05-15-58-.html)

26-http: //www. hawzah. net/fa/Magazine/View/4518/4541/32708

مبارزات امام هادی علیه السلام با طاغوت ها

طاغوت ها در عصر امام

1. معتصم: او در سال 218ق. با مرگ مأمون به خلافت رسید و تا سال 227ق. حکمرانی کرد. محمد بن عبدالملک تا پایان عمر، وزیر او بود. 1. پس از درگذشت او، فرزندش، «الواثق بالله هارون بن ابی اسحاق» که مادرش کنیزی به نام قراطین بود، به خلافت دست یافت. او نیز در دوران خلافت خود، به سان پدرش، به ترک ها اقتدار فراوان بخشید. 2.

2. واثق: او در سگدلی و بی رحمی، رویه مأمون و پدرش را پیش گرفته بود و جان افراد بسیاری را در مسألة «حدوث یا قدم قرآن» گرفت. بسیاری را به زندان افکند و

شکنجه کرد و سرانجام در سال 232 ق. در گذشت 3 و برادرش، جعفر بن محمد بن هارون، معروف به «المنتصر بالله» قدرت یافت که احمد بن ابی داود او را «المتوکل علی الله» خواند. 4

3. متوکل: متوکل، حکمرانی بسیار تندخو و بی رحم بود که همگان را با خشم از خود می راند، تا اندازه ای که هرگز محبت او به کسی دیده نشد. او می گفت: «حیا، موجب شکستگی است و مهربانی، زبونی و سخاوت، احمقی است». از این رو، همواره همگان از او به بدی و بدنامی یاد می کردند. 5 او در دوران خلافت خود، جنایت های بسیاری انجام داد. این دوران، سخت ترین روزگار برای شیعیان و علویان در دوره عباسی، بلکه در سراسر تاریخ تشیع به شمار می رود. او، کینه وصف ناپذیری از خاندان پیامبر (ص) در دل داشت و این کینه، سبب تجاوز و ستم به شیعیان آنان نیز شد؛ به گونه ای که همگی با به قدرت رسیدن او، آواره و بی خانمان شدند. در دوران او، امام هادی علیه السلام به «سامرآ» تبعید شد. یکی از اعمال ننگین او، ویران کردن مزار مطهر حضرت سید الشهداء علیه السلام در سال 236 ق. بود که خشم شیعیان را به شدت برانگیخت؛ به گونه ای که مردم بغداد، در و دیوار و مساجد را از شعار علیه او آکنده و شاعران در هجو او شعرها سرودند. زندگی ننگین او در سال 247 ق. پایان یافت و فرزندش، محمد المنتصر به قدرت رسید.

4. منتصر: او بر خلاف پیشینیان خود، به کارهای شایسته رغبت نشان می داد و ستم روا نمی داشت و به علویان احسان می کرد. او برادران خود، معتز و مؤید را که در زمان خلافت پدرش، «ولایت عهدی» پذیرفته بودند، خلع کرد. او در نخستین اقدام حکومتی خود، صالح بن علی را که از ستمگران و کینه توزان به آل علی علیه السلام بود، از حکمرانی مدینه برکنار کرد و علی بن الحسین را که فردی خوش رفتار با

شیعیان بود، به جای او گمارد. وی «فدک» را به فرزندان امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام باز گردانید و آنچه را از ایشان به دست حاکمیت ضبط شده بود، به آنان برگرداند. هم چنین اموالی را برای بخشیدن به علویان، به مدینه فرستاد و زیارت مرقد مطهر ابا عبدالله الحسین علیه السلام را که در زمان پدرش متوکل ممنوع بود، آزاد کرد. البته دوران حکومت او به درازا نینجامید و او را پس از شش ماه خلافت، مسموم کردند و به قتل رساندند.⁶

5. مستعین: المستعین احمد بن محمد بن معتصم، بسیار شهوت پرست و اسراف کار بود و شیوه سخت گیری های خلفای پیشین را از سر گرفت و فساد و عیاشی فراگیر شد علیه السلام در دوران مستعین، با توجه به مشکلات داخلی دولت عباسی که هر کسی در اندیشه تحکیم قدرت خود بود، ولی دوران حکومت او نیز چندان به درازا نکشید و در سال 252ق. به دستور معتز در سامرا به قتل رسید.⁸

6. معتز: او، خونخوار دیگری از این طایفه بود که دست خود را به خون امام علی النقی علیه السلام آغشت و وی را به شهادت رساند.

ویژگی های عباسیان

خلافت در دست خلفای سست عنصر عباسی به سان توپ و گویی در آمده بود که برای دست یافتن به آن، از ریختن خون یکدیگر باکی نداشتند. بیشتر وقتشان صرف عیاشی می شد و در دارالخلافة اسلامی بزم شراب می آراستند، لباس های زربفت می پوشیدند، کاخ های پر تجمّل بنا می کردند و هزاران کنیز در حرم سرای خود داشتند. در نتیجه، از امور زمامداری باز می ماندند. برپایی محافل بزم در دوران متوکل به اوج خود رسیده بود؛ او مبالغه گزافی را صرف مجلس آرای های شبانه خود می کرد.

عادات و ویژگی‌هایی عمومی بنی‌عباس را می‌توان چنین برشمرد

1. فساد و اسراف

آنان بخش گسترده‌ای از بیت المال را به خوش‌گذرانی‌های خود اختصاص داده بودند. این بذل و بخشش‌های دولت عباسی هیچ زمانی به اندازه دوران خلافت متوکل نبود. 9 او کاخ‌های بسیاری نیز بنا کرد؛ نوشته‌اند

متوکل در ساختن کاخ‌های خود، دویست و پنجاه و هشت و نیم هزار هزار « (میلیون) سکه هزینه کرد... 10 متوکل، مردی شهوت پرست بود و در حرم‌سراهای خود چهار هزار کنیز داشت. امیران حکومتی نیز هنگامی که علاقه شدید او را در این زمینه می‌دیدند، برای او کنیزکان گوناگون از چهار گوشه سرزمین اسلامی به رسم هدیه می‌فرستادند». 11

عباسیان برای پر رونق کردن مهمانی‌های خود، از آوازه‌خوان‌ها بهره می‌جستند و آن قدر در این مسیر زیاده روی می‌کردند که بی‌عفتی در بین مردم کوچه و بازار نیز رخنه کرد. افزایش بیش از حد فساد و تباهی، کم‌کم دامن مردم را گرفت و تا آنجا پیش رفت که عذاب‌های الهی چون: سقوط سنگ‌های آسمانی، زلزله و بادهای سمّی و کشنده، برخی مناطق سرزمین‌های اسلامی را در بر گرفت

2. فشار و خصومت بیش از حد با علویان

شیعه، خلافت و رهبری جامعه اسلامی را حق راستین خاندان پیامبر اکرم (ص) می‌دانست و حکومت‌های ستمگری را که بر این اریکه تکیه زده بودند، غاصبان این حق می‌نامید. بر این اساس شیعیان، در اندازه توان و شرایط مناسب، در برابر حکومت‌های غاصب قد علم کرده و برای باز پس‌گیری این حق دست به قیام

می زدند. تاریخ، در موارد بی شماری نشان می دهد که بسیاری از حرکت های دیگر نیز با پیروی از قیام شیعه شکل گرفته است. حکمرانان عباسی نیز با آگاهی از این روحیه ستم ستیزی و احیاگری که در شیعیان سراغ داشتند، همواره پیشوایان و رهبران آنان، از جمله امام هادی علیه السلام را تحت مراقبت شدید نظامی گرفته و تا جایی که در توان داشتند، پیروان آنان را زیر فشار قرار می دادند. نوشته اند

متوکل به خاندان ابوطالب علیه السلام بسیار سخت گیر و بدرفتار بود و با خشونت و «تندی بسیار با آنان رفتار می کرد. او، کینه ای سخت از آنان در دل داشت و همواره به آنان بدگمان بود و آنان را متهم می کرد. بدرفتاری او با شیعیان، به اندازه ای بود که هیچ یک از خلفای عباسی چنین رفتاری با آنان نکرده بودند.»¹²

ترس و وحشی که از شیعیان و نهضت آنان در دل خلفا بود، به آتش این دشمنی دامن می زد و در میان عباسیان، متوکل کینه توزتر از همه به شیعیان بود تا جایی که او خلفای پیشین خود را که بزرگ ترین جنایت پیشگان تاریخ به شمار رفته و دست به خون بهترین آفریدگان خدا آغشته بودند، متهم به دوستی و علاقه مندی نسبت به امیرمؤمنان علی علیه السلام و فرزندان او می کرد. لذا از آنان خشمگین بود. متوکل در سال 236ق. مرقد مطهر حضرت سید الشهداء علیه السلام را ویران کرد؛ زیرا او، آن مرقد تابناک را پایگاهی مهم در الهام گرفتن از انقلاب سید الشهداء علیه السلام می دانست. او فرمان داد که مردم در عرض سه روز آنجا را از سکنه خالی سازند. سپس مأموران متوکل هر کس را آنجا می یافتند، دستگیر و زندانی می کردند.¹³

ایجاد تنگنای سیاسی برای علویان 3.

آنان برای ایجاد تنگنای سیاسی، افرادی را که به دشمنی با آل ابی طالب مشهور بودند، جذب دستگاه حکومتی کرده تا بتوانند از کینه توزی آنها در پیشبرد اهداف

سرکوب گرانۀ خود بهره جویند. از جمله، «عمر بن فرج رنجی» بود که متوکل، او را فرماندار مکه و مدینه کرد. او بر علویان بسیار سخت گرفت و از ارتباط آنان با دیگر مردم جلوگیری کرد. اگر به او گزارش می‌رسید که کسی به یک علوی کمک کرده، حتی اگر این کمک بسیار ناچیز بود، او را به شدت شکنجه می‌کرد و جریمۀ سنگینی بر او می‌بست. وضع اقتصادی علویان در نتیجۀ این فشارها به قدری رقت بار شد که گاه چند علوی تنها با یک لباس زندگی می‌کردند و ناگزیر هنگام نماز، آن را به نوبت پوشیده و نماز می‌گزاردند. 14 در آن روزگار، بر علویان چنان سخت می‌گذشت که از فقر و تنگ‌دستی و برهنگی مجبور بودند در خانه‌های خود بمانند و با چرخ ریزی، روزگار را سپری کنند. 15

متوکل، گاه بر نزدیکان خود که با علویان رابطه داشتند، یا به زیارت مرقد امامان: می‌رفتند، به شدت خشم می‌گرفت و آنان را زندانی و دارایی‌های آنان را مصادره می‌کرد. 16 این فشارها به قدری شیعیان و علویان را در تنگنا و انزوا قرار داد که مردم از ترس جان خود با آنان رابطه برقرار نمی‌ساختند. ابراهیم بن مدبر روایت می‌کند:

محمد بن صالح حسنی، که از علویان بود، نزد من آمد و از من خواست که نزد «عیسی بن موسی» بروم و از دخترش خواستگاری کنم. من نزد او رفتم تا واسطه ازدواج محمد با دختر عیسی شوم و از او خواستم تا پاسخ او را بدهد؛ ولی او روی گرداند و گفت: به خدا سوگند! نمی‌خواهم خواسته‌ات را رد کنم. چرا که هیچ کس را بهتر، بزرگوارتر و مشهورتر از او برای داماد شدن خود نمی‌دانم؛ ولی من از کینه متوکل بر جان و مال خویش می‌ترسم...» 17.

زمینه‌ها و انگیزه‌های تبعید امام هادی علیه السلام

دوران امامت 33 ساله امام که حدود سیزده سال آن در مدینه سپری شد، فضای مناسبی را برای ارتباط شیعیان با امام فراهم آورده بود. در این مدت، گروه‌های بسیاری از شهرهای شیعه نشین ایران، عراق و مصر برای بهره‌گیری از محضر امام به سوی مدینه آمدند. 18 امام علیه السلام در این شهر چنان موقعیت و محبوبیتی بین مردم یافت که دولت‌مردان عباسی، به شدت از این وضع احساس خطر می‌کردند. برای نمونه، بُریحه عباسی 19 در نامه‌ای به متوکل نوشت

اگر تسلط بر حرمین شریفین را می‌خواهی، علی بن محمد علیه السلام را از این شهر « بیرون کن؛ زیرا او مردم را به سوی خود فرا خوانده و عده بسیاری نیز دعوتش را پذیرفته‌اند...» 20.

عباسیان که هراس بسیاری از رهبری شیعه و خطر قیام شیعیان بر ضد خود داشتند، به این نتیجه رسیدند که با دور کردن امام به عنوان قطب و محور تشیع از مدینه، که کانون تجمع شیعیان شده بود، به هدف‌های خود دست می‌یابند. بدین ترتیب، «تبعید» و «مراقبت نظامی» را که تجربه پیشین و موفق عباسیان به شمار می‌رفت، دوباره در دستور کار خود قرار دادند.

تبعید امام

امام علیه السلام از مضمون نامه آگاهی یافته و در نامه‌ای به متوکل، وی را از دشمنی‌ها، کینه توزی و دروغ پردازی نویسنده آن مطلع ساخته بود. متوکل، سیاستی مزورانه و دوپهلو را پیش گرفت: او نخست، نویسنده نامه را که از امام سعایت کرده بود، از کار برکنار کرد تا خود را دوستدار امام جلوه دهد؛ سپس به کاتب دربار دستور داد تا نامه‌ای به امام بنویسد که در ظاهر، علاقه متوکل را نسبت به امام بیان می‌کرد؛ ولی در واقع، دستور جلب امام از مدینه به سامرا بود. هم چنان که

«یزداد» - پزشک مسیحی دربار - با آگاهی از احضار امام، انگیزه متوکل را دریافته و گفته بود:

بنابر آنچه شنیده‌ام، هدف خلیفه از احضار محمد بن علی علیه السلام به سامرا، این « بوده که مبادا مردم - به ویژه چهره‌های سرشناس - به وی گرایش پیدا کنند و در نتیجه، حکومت از دست آنها خارج شود...» 21.

متوکل برای کاهش پی آمدهای منفی احضار امام، نامه‌ای محترمانه به ایشان نوشت به نام خداوند بخشایشگر مهرورز. اما بعد، همانا امیرالمؤمنین از قدر و منزلت والای « شما آگاه است، و خویشاوندی تو را مد نظر دارد؛ و حقّ شما را بر خود لازم می‌داند، و برای بهبود کار تو و خاندانت هر چه لازم باشد، انجام می‌دهد تا سربلندی و آسایش خاطر تو و خاندانت را آماده سازد. امیرالمؤمنین، مشتاق دیدار شماست و دوست دارد تجدید عهدی با شما کرده و شما را از نزدیک ببیند. اگر مایل به زیارت و ماندن پیش او تا هر زمان که خواسته باشی هستی، خود و هر کس از خانواده، غلامان و اطرافیانت را که می‌خواهی، برداشته و با کمال آرامش و آسودگی خاطر، به سوی خلیفه حرکت فرما و هر طور که می‌خواهی، راه را طی کن و هر روز که خواستید، فرود آمده و اگر هم بخواهید، یحیی بن هرثمه، پیشکار مخصوص امیرالمؤمنین و لشکریانی را که همراه او هستند، همراه شما می‌فرستیم و به او دستور می‌دهم که در خدمت شما باشد...» 22.

به راستی، نوشتن این کلمات از کسی چون متوکل که از هیچ ستمی بر خاندان پیامبر و هر کسی که کوچک‌ترین ارتباطی با آنان دارد، خودداری نمی‌کند، جای بسی شگفتی است و نشان دهنده هراس شگرفی است که این دشمنان خونخوار شیعه از امام داشته‌اند. متوکل هم در مقابل امام از خود، فروتنی نشان می‌دهد و هم خود

را «امیر المؤمنین» می خواند و عنوان حاکمیت بر مؤمنین را برای خود محفوظ می دارد. وی به امام می فهماند که او همچنان حاکمیت خاندان پیامبر را نپذیرفته و امام نیز مجبور به اطاعت از وی است. او، مدام از تمجید مقام شامخ امام، سخن به میان می آورد و یحیی بن هرثمه را برای رکابداری امام می فرستد؛ ولی تاریخ، از همراهی فرماندهی نظامی به اتفاق سیصد سرباز مسلح خبر می دهد. 23 آن گونه که بیان خواهد شد، این رفتار به جلب خشونت آمیز و محتاط نظامی بیش تر شبیه است تا استقبالی رأفت انگیز

واکنش های مردمی در تبعید امام

مردم با تجربه ای که از جریان تبعید امامان پیشین خود داشتند، به خوبی دریافته بودند که این مسافرت برای دیدار خلیفه از امام نیست و توطئه ای در کار است. از این گذشته، آنان به خوبی از ماهیت متوکل و کینه توزی او به امام آگاهی داشتند. از سوی دیگر، متأثر بودند که با تبعید امام به سامرا، از فیض وجود ایشان محروم شده و دستشان از محضر ایشان کوتاه می شود. آنان که در هر شکلی به امام پناه می آوردند، دوری امام برایشان بسیار دشوار جلوه می کرد و ناراحتی و افسردگی آنان را از تبعید امام، دو چندان می ساخت. از این رو، وقتی یحیی بن هرثمه برای ابلاغ نامه متوکل و اجرای مقدمات تبعید امام نزد ایشان آمد، مردم جلوی خانه امام تجمع کردند و فریاد اعتراض و ناله آنان در شهر سامرا طنین انداز شد؛ به گونه ای که یحیی بن هرثمه می گوید:

من تا آن روز چنین شیون و زاری ای ندیده بودم و هر چه سعی کردم آنها را آرام کنم، نتوانستم. سوگند خوردم که درباره او (امام هادی علیه السلام) قصد و دستور

سوئی ندارم؛ ولی فایده‌ای نداشت. سپس خانه او را تفتیش کردم؛ اما در آنجا چیزی جز قرآن، کتاب و چیزهایی مانند آن نیافتم...» 24.

رخدادهای شگفت‌انگیز بین راه

امام علیه السلام در سال 243 ق. از مدینه به سامرا تبعید شد. 25 همان گونه که پیش بینی می‌شد، یحیی بن هرثمه در ابتدای این سفر، از خود قاطعیت و سخت‌گیری بسیاری نشان داد. البته، در بین راه کرامت‌هایی از امام و حوادثی رخ داد که سبب علاقه‌مندی و تغییر رویه او شد. خود او می‌گوید

در بین راه، دچار تشنگی شدیدی شدیم؛ به گونه‌ای که در معرض هلاکت قرار گرفتیم. پس از مدتی، به دشت سرسبزی رسیدیم که درخت‌ها و نهرهای بسیاری در آن بود. بدون آن که کسی را در اطراف آن ببینیم، خود و مرکب‌هایمان را سیراب و تا عصر استراحت کردیم. بعد هر قدر می‌توانستیم، آب برداشتیم و به راه افتادیم. پس از این که مقداری از آنجا دور شدیم، متوجه شدیم که یکی از همراهان، کوزه نقره‌ای خود را جا گذاشته است، فوری بازگشتیم؛ اما وقتی به آنجا رسیدیم، چیزی جز بیابان خشک و بی آب و علف ندیدیم

کوزه را یافته و به سوی کاروان برگشتیم؛ با کسی هم از آنچه دیده بودیم، چیزی نگفتیم. هنگامی که خدمت امام رسیدیم، بی آنکه چیزی بگویید، با تبسمی فقط از کوزه پرسید و من گفتم که آن را یافته‌ام» 26.

این «کرامت» امام، شگفتی یحیی را برمی‌انگیزد. او در گزارش دیگری از مأموریت خود می‌گوید:

برای احضار علی بن محمد، عراق را به سمت حجاز ترک گفتیم. در بین یاران من یکی از سران خوارج وجود داشت و نیز کاتبی بود که اظهار تشیع می کرد. من نیز بر آیین «حشویه» بودم. فرد خارجی و کاتب، دربارهٔ مسائل اعتقادی با هم مناظره می کردند و من هم برای گذراندن وقت، به مناظرهٔ آنان گوش می دادم.

وقتی به نیمهٔ راه رسیدیم، مرد خارجی به کاتب گفت: مگر این گفتهٔ سرور تان، علی بن ابی طالب نیست که: «هیچ قطعه‌ای از زمین نیست که یا قبری است و یا قبری خواهد شد؟» اینک به این بیابان بنگر، کجاست آن که در اینجا بمیرد تا خدا آن را قبری قرار دهد؟ به کاتب گفتیم: آیا این، سخن شماست؟ گفت: بله. گفتیم: مرد خارجی راست می گوید، چه کسی در این بیابان وسیع خواهد مرد تا خدا آن را پر از قبر کند؟ و به این گفتار خندیدیم؛ به گونه‌ای که کاتب شرمنده و سرافکنده شد.

هنگامی که به مدینه رسیدیم، نزد علی بن محمد رفته، نامهٔ متوکل را به او تسلیم کردیم. او، نامه را خواند و فرمود: مانعی برای این سفر نیست.

وقتی فردا نزد او رفتیم، با این که فصل تابستان و هوا در نهایت گرمی بود، امام به گروهی از خیاطان دستور داده بود تا پارچه‌های ضخیم پشمی بدوزند و فردا بیاورند.

من از این سفارش امام، تعجب کردم و با خود گفتم

در این فصل گرما و در این سرزمین تفتیدهٔ حجاز و در حالی که بین حجاز و عراق ده روز فاصله است، چه نیازی به این لباس هاست؟! او، مردی است که سفر نکرده و فکر می کند که در هر سفری انسان، نیازمند چنین لباس هایی است و شگفت از شیعیان! که چگونه چنین فردی را «امام» خود می پندارند

هنگام حرکت، امام به همراهان خود دستور داد تا لباس‌ها را بردارند. تعجب من بیش‌تر شد... از مدینه خارج شدیم و به همان محلی که مناظره می‌کردیم، رسیدیم که ناگهان ابری تیره پدیدار شد و رعد و برق زد. هنگامی که بالای سر ما رسید، تگرگ‌های درشتی مانند سنگ، باریدن گرفت. امام و همراهانش لباس‌های گرمشان را پوشیدند و به من و کاتب هم دادند. بر اثر بارش مهیب تگرگ، هشتاد نفر از همراهیان من هلاک شدند. ابر، از سر ما گذشت و دمای هوا به حالت پیشین بازگشت. امام به من فرمود:

ای یحیی! به بازماندگان یارانت بگو: مردگان را دفن کنند. خداوند، این بیابان را «این چنین پر از قبر می‌کند». من، خود را از مرکب پایین انداختم و پای امام را بوسیدم و گفتم: گواهی می‌دهم که جز «الله» معبودی نیست و «محمد» بنده و فرستادهٔ اوست و «شما» جانشینان خدا در روی زمین هستید. من، تاکنون کافر بودم؛ ولی هم اکنون به دست شما، مسلمان شدم.

یحیی بن هرثمه از آن لحظه، «شیع» را برگزید و در خدمت امام بود تا از دنیا رفت. 27

گفتنی است: رفتار مهربانانهٔ امام، سبب علاقه‌مندی یکی از کارگزاران بزرگ متوکل نیز به امام گردید. وقتی امام به بغداد رسید و با استقبال گرم مردم بغداد روبه‌رو شد، و فرمانده همچنان تحت تأثیر ابراز احساسات و عواطف مردم نسبت به امام قرار گرفته بود؛ چرا که این شهر، سالیان سال پایتخت حکومت عباسیان بود و مردم آنجا به طور طبیعی باید به دلیل رفتار خلفا بیشتر از دیگر شهرها نسبت به «خاندان پیامبر» کینه به دل داشته باشند. یحیی در بیان آنچه دیده بود، می‌گوید:

پس از ورود به بغداد، نخست با اسحاق بن ابراهیم، امیر بغداد، رو به رو شدم. وی به من گفت: ای یحیی! این مرد، فرزند پیامبر است! اگر متوکل را بر کشتن او تشویق کنی، بدان که دشمن تو رسول خدا (ص) خواهد بود.

من در پاسخ او گفتم: به خدا سوگند! تا به حال جز نیکی و خوبی، از او ندیده‌ام که بخواهم دست به چنین کاری بزنم. 28

امام هادی علیه السلام در برخورد با هواداران خلافت عباسی، چنان حساب شده عمل می‌کرد که در ملاقات و دیداری، طرف مقابل تغییر رویه می‌داد و به علاقه‌مندان ساحت پاک اهل بیت: مبدل می‌گردید.

تحقیر امام در سامرا

هنگامی که امام را به سامرا تبعید کردند، بنا به دستور متوکل و برای تحقیر امام، ایشان را در محلی که «خان صعالیک» نام داشت و محلّ تجمع گدایان و بینوایان بود، جای دادند. صالح بن سعید، با دیدن اقامتگاه حضرت، به ایشان عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! این ستم‌کاران در همهٔ امور، سعی در خاموش ساختن نور شما دارند که شما را در چنین محلی که مکان نشستن گدایان و مستمندان است، جای داده‌اند. امام در پاسخ او فرمود:

ای پسر سعید! آیا درک و معرفت تو در این جایگاه است و گمان می‌کنی که این «امر، سبب پایین آمدن شأن من می‌شود؟»

سپس برای تسکین او، که از دوستداران خاندان وحی بود و نیز برای نشان دادن مقام «خود، با دست مبارک پرده از جلوی چشمان او کنار زد و به وی فرمود: «نگاه کن

صالح بن سعید می گوید: «باغ‌هایی زیبا و آراسته، نهرهایی جاری و درختانی سرسبز دیدم که عطری دل‌نواز از آنها به مشام می‌رسید و حور و غلمان بهشتی در آن دیده می‌شد که بسیار سبب شگفتی من شد». آنگاه امام فرمود: «ای پسر سعید! ما هر جا باشیم، اینها از آن ماست. حال می‌بینی که ما در خان صعالیک نیستیم». 29

پی‌نوشت‌ها

1. مروج الذهب و معادن الجوهر، ابوالحسن علی بن الحسین، ابوالقاسم پاینده، . تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، 1370 ش، ج 2، ص 459
2. تاریخ یعقوبی، احمدابن ابی یعقوب، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ سوم، 1977 م، ج 2، ص 510
3. همان، ص 511
4. مروج الذهب، ج 2، ص 495
5. تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 513
6. تتمه المنتهی فی وقایع ایام خلفاء، شیخ عباس قمی، تهران، کتابخانه مرکزی، 1325 ش، ج 2، ص 352
7. همان، ص 353
8. مروج الذهب، ج 2، ص 568
9. همان، ص 515

حياة الامام على الهادي(ع)، باقر شريف قرشي، قم، انتشارات اسماعيليان، بی تا، 10. ص 325

مروج الذهب، ج 2، ص 511؛ تاريخ الخلفاء، جلال الدين سيوطي، بيروت، دار 11. القلم، چاپ اول، 1406 ق، ص 395

مقاتل الطالبين، ابوالفرج الاصبهاني، نجف، مكتبة الحيدريه، چاپ دوم، 1965 م، 12. ص 395

همان؛ تنمة المنتهى، ج 2، ص 345. 13.

مقاتل الطالبين، ص 396. 14.

و 16. تنمة المنتهى، ج 2، ص 344 و 15345

مقاتل الطالبين، ص 399. 17.

ائمنا، على محمد على دخيل، بيروت، دار مكتبة الامام الرضا (ع)، چاپ ششم، 18. 1402ق، ج 2، ص 257

نام اين شخص در الارشاد، (شيخ مفيد، ترجمه: هاشم رسولي محلاتي، تهران، 19. دفتر نشر فرهنگ اسلامي، 1378 ش. ج 2، ص 435) «عبدالله بن محمد» ضبط شده است که امور نظامي و اقامه نماز را در حرمين شريفين عهده دار بوده است

بحار الانوار، محمد باقر المجلسي، بيروت، مؤسسة الوفاء، چاپ دوم، 1403ق، ج 20. 50، ص 209

همان، ص 161. 21.

22. الارشاد، ج 2، ص 436.
23. بحارالانوار، ج 50، ص 142.
24. مروج الذهب، ج 2، ص 573.
25. الارشاد، ج 2، ص 438.
26. اثبات الوصية، على بن الحسين المسعودي، قم، مكتبة بصيرتي، بی تا، ص 197.
27. بحارالانوار، ج 50، ص 142.
28. تذكرة الخواص، سبط ابن الجوزي، تهران، مكتبة نينوى الحديثه، بی تا، ص 360.
- مروج الذهب، ج 2، ص 573.
29. الارشاد، ج 2، ص 438؛ وفيات الاثمه(ع)، بيروت، دارالبلاغه، چ 1، 1412ق. ص.
- 357⁶.**

⁶ <http://ensani.ir/fa/article/57961>

مبارزات امام حسن عسکری علیه السلام علیه طاغوت ها

امام عسکری (ع) و زندانهای طاغوت

هرچند حضور اجباری امام حسن (ع) در محله «عسکر» شهر سامرا که شهرت عسکری را برایش به ارمغان آورد، نوعی زندان شمرده می شود؛ اما طاغوتیان به این مقدار بسنده نکردند و بارها حضرت را به زندانهای مخوف افکندند. بی تردید این زندانها نتیجه رویارویی آن بزرگوار به چهار خلیفه عباسی (المستعین بالله، المعتز بالله، المهتدی بالله، المعتمد بالله) بود؛ مبارزاتی که نگاهی گذرا بدان سودمند می نماید:

1- مرحوم کلینی می نویسد: امام عسکری (ع) را نزد علی بن «نارمش» زندانی

کردند. او ناصبی بود و بر آل ابی طالب سخت می گرفت. درباریان به وی سفارش کردند که بر حضرت سخت بگیرد؛ ولی هنوز یک روز از زندانی شدن امام نگذشته بود که ابن نارمش تحول یافت و چنان شد که از هیبت و عظمت امام چشم از زمین برنمی داشت. چندی بعد، المستعین، خلیفه عباسی، تصمیم گرفت حضرت را به قتل برساند. او به سعید دربان دستور داد امام (ع) را سمت کوفه برده، در راه نابود سازد. این خبر میان شیعیان منتشر شد. پاکدلان ضمن نامه ای حضرت را از این تصمیم آگاه ساختند. امام در پاسخ آنان چنین نوشت: من از خدا خواستم این طاغوت را تا سه روز دیگر از میان بردارد. دعای امام به اجابت رسید و روز سوم ترکها المستعین را از خلافت برکنار کردند. 2- ابی هاشم جعفری می گوید: من همراه امام عسکری (ع) در زندان مهندی بودم. حضرت به من فرمود: ابو هاشم، این طاغوت می خواهد امشب مرا به قتل برساند؛ ولی در این شب، عمرش پایان می یابد. او فرزندی ندارد؛ ولی خداوند به من فرزندی عنایت خواهد کرد. خلیفه، بامداد، به وسیله ی ترکان به قتل رسید، ناآگاهان با معتمد بیعت کردند و ما سالم ماندیم. 3- وقتی «معتمد»، خلیفه عباسی، حضرت را همراه برادرش «جعفر» به زندان علی بن حزین فرستاد، پیوسته از حال وی می پرسید و علی بن حزین پاسخ می داد: روزها را به روزه و شبها را به عبادت می گذراند. معتمد روزی تصمیم گرفت امام (ع) را آزاد سازد. علی بن حزین پیام معتمد را به حضرت ابلاغ کرد. حضرت از زندان بیرون آمد و منتظر ماند تا جعفر نیز به وی پیوندد. علی بن حزین گفت: منتظر نمانید، تنها فرمان آزادی شما آمده است. امام فرمود: به معتمد بگو، من و جعفر با هم دستگیر شدیم و می دانی که اگر تنها برگردم، چه خواهد شد؟ این پیام سبب شد معتمد با آزادی جعفر نیز موافقت کند. صمیری می گوید امام در حال بیرون رفتن این آیه را تلاوت فرمود: (یریدون لیطفئوا نور الله بافواهم و الله متم نوره و لو کره الکافرون) (صف، 61: 8)

اراده می کنند نور الهی را با دهانهایشان خاموش کنند، اما خداوند نورش را کامل می کند، هرچند کافران را ناخوشایند باشد. سالهای زندان بر امام بسیار سخت می گذشت. رفتار زندانبانان اغلب بسیار وحشت زا بود. در یکی از زندانها همسر زندانبان شوهرش را نصیحت کرد و ضمن یادآوری شخصیت الهی حضرت، او را از بدرفتاری باز داشت. مرد گفت: تصمیم دارم وی را میان درندگان بيفکنم. آنگاه از مسؤولان اجازه گرفت و حضرت را میان درندگان افکند. البته درندگان حرمت فرزند فاطمه (س) را نگاه داشتند و بی هیچ آزاری پیرامونش حلقه زدند.

امام عسکری (ع) و رابطه تشکیلاتی با شیعیان

یکی از روشهای امام (ع) در مبارزه با خلفای ستمگر، ایجاد رابطه عمیق با شیعیان است. ابوهاشم جعفری می گوید: در یکی از روزها امام مرا فرا خواند، چوبی در اختیارم گذارد و فرمود: این را به «عمری» برسان. در راه به سقائی رو به رو شدم. مرد آبکش از من خواست کنار روم تا مزاحم استرش نباشم؛ من کنار نرفته، چوب را بلند کردم و به استر زدم. ناگهان چوب شکافته شد و نامه های درونش بر زمین فرو غلتید. شتابان، نامه ها را جمع کردم و در حالی که سقا دشنام می داد پی ماموریت خویش شتافتم. وقتی به خانه امام (ع) باز گشتم، عیسی، خادم حضرت، نزد من شتافت و گفت: آقایت می گوید: چرا استر را زدی و چوب را شکستی؟ دیگر چنین مکن. اگر

شنیدی کسی به ما دشنام می دهد، از معرفی خود پرهیز و راه خویش پیش گیر؛ زیرا ما در بد سرزمینی زندگی می کنیم. آنچه احمد بن اسحاق بیان می کند نیز در همین راستاست. او می گوید: از امام عسکری (ع) خواستم چیزی بنویسند تا خط حضرت را بشناسم و بتوانم نامه های آن بزرگوار را تشخیص دهم. امام (ع) فرمود: خط گاه با قلم درشت و زمانی با قلم باریک است؛ از این جهت به خود تردید راه مده. سپس دوات خواست و به نوشتن پرداخت. با خود گفتم: خوب است قلم حضرت را بگیرم. پیش از آنکه سخنی به زبان آورم، حضرت قلم را به من بخشید. روایات فوق نشان می دهد که ارتباط امام (ع) با شیعیان از دقت و ظرافت خاصی برخوردار بود و حضرت همواره آنان را در یک حرکت هماهنگ و نظام مند رهبری می کرد.

امام و پاسداری از شیعیان

یک حرکت اصیل، برای تداوم، به حفظ موجودیت و استفاده درست و به جا از نیروهای وابسته است. حرکت های غیر اصولی و نابجا خطر بزرگی است که حتی نهضت های الهی را سمت نابودی پیش می برد. بدین سبب، امامان معصوم (علیهم السلام)، همواره شیعیان را به رعایت اصل قرآنی «تقیه» سفارش می کردند. امام عسکری (ع) ضمن تاکید بر برائت از دشمنان، پیوسته این اصل را به شیعیان یادآوری می کرد. بخشی از روایاتی که بدین حقیقت اشاره می کند، عبارت است از: 1- یکی از دوستان امام (ع) می گوید: در سامرا به انتظار زیارت حضرت در بیرون از خانه اش به سر می بردیم که نامه امام را دریافت کردیم. حضرت نوشته بود: کسی به من سلام و اشاره نکند، در این صورت امنیت جانی نخواهد داشت. 2- صمیری می

گوید: حضرت برایم نوشت: مواظب خود باشید و آمادگی داشته باشید. پس از سه روز، حادثه ای رخ داد. به حضرتش نوشتیم: آیا منظورتان آمادگی برای این حادثه بود؟ پاسخ داد: خیر، مواظب باشید؛ پس از چند روز، معتز کشته شد. 3- ابو هاشم جعفری، یاور نزدیک امام (ع) می گوید: وقتی در زندان بودم، امام عسکری (ع) را همراه برادرش جعفر به زندان آوردند. برای عرض سلام به حضورش شتافتیم؛ حضرت به مردی که خود را علوی معرفی می کرد، اشاره کرد تا بیرون رود. پس از خروج او، فرمود: مواظب این مرد باشید که جاسوس است و گزارشی از شما برای خلیفه آماده کرده است. اندکی بعد، لباسهای آن مرد را گشتیم چنانکه حضرت فرموده بود. گزارشی دقیقی به همراه داشت.

تبرا و تولا

چهارمین جلوه مبارزاتی امام (ع) فرمان بیزاری از دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) و اظهار ولایت و همبستگی با آنان است. علی بن عاصم به امام عسکری (ع) گفت: من بر حمایت عملی از شما توانا نیستم و جز ولایت شما و برائت از دشمنانتان سرمایه ای ندارم. حضرت فرمود: کسی که توان یاری ما را ندارد؛ ولی در خلوت دشمنان ما را لعنت می کند؛ خداوند فرشتگان را از کردارش آگاه می سازد و آنها برای او آمرزش می طلبند. سلام و رحمت پروردگار بر یازدهمین گوهر درخشان دریای

عصمت. هنگامی که در سال 232 ه. ق دیده به جهان گشود و زمانی که در سال 260
به شهادت رسید. و وقتی که کنار پدر بزرگوارش به خاک سپرده شد^۷

⁷ hawzah.net/fa/Magazine/View/4180/4735/38217